علی علیه‌السلام و نهج البلاغة

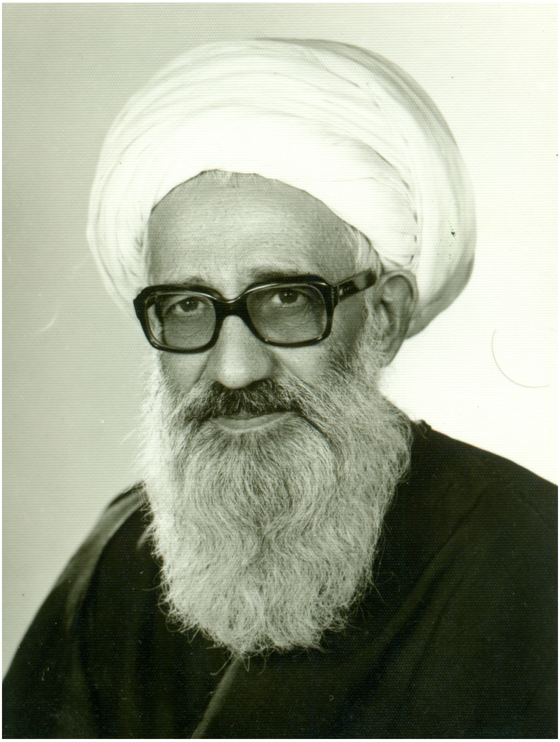
«نبرد»

با

شایعه سازی

اردیبهشت ۵۳

شیخ قاسم اسلامی



مدافع حریم مقدس مکتب حقه تشیع

حضرت آیت الله شهید شیخ قاسم اسلامی(رضوان الله تعالی علیه)

این کتاب در ۲۰۰۰ جلد در چاپ شمس بچاپ رسید

تهران سال ۱۳۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

«پیش گفتار»

پس از ستایش خداوند بی‌همتا، ودرود فراوان بروان پاك رسول یکتا، وسلام وتحیات بی‌حد به ارواح طیبه وزکیهٔ ائمهٔ هدی صلوات‌الله علیهم اجمعین، بخصوص حضرت بقیةالله الاعظم، و سیف نجاة الامم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف.

بازهم نوای نای دیگری ازحلقوم دشمنان دیرین مکتب مقدس تشیع بگوش میرسد!

اینان چون مارگزنده‌ای ازسوراخی سردرمی‌آورند تازهرخود را بریزند و چون سرکوب میگردند، وبا شکست مواجه می‌شوند از سوراخ دیگر سردر می‌آورند!

دشمنان این آئین پاك ، درهر دور و زمانی باصورتهای مختلف ، وقیافه‌های رنگارنگ ، وقلمهای جوراجور وسخنرانیهای متنوع عصر پسند، چون عیاران، ازهر گوشه وکنارخودنمائی نموده، وبادستاویزهای زبدی خود درقلوب ساده‌لوحان سم‌پاشی می‌کنند !

نه ازخدا می‌هراسند ! ونه از پیمبر گرامی اسلام شرم می‌کنند! ونه از ساحت مقدس اولیاء علیهم‌السلام حیا می‌نمایند ! ونه از کیفر روزجزا باکی دارند ! .

وبا این جرأت جسارت‌کـه شاید تا این چند سال اخیر نمونهٔ ضعیفی هم درهمهٔ ممالك اسلامی بخصوص این سرزمین‌که مهد تشیع ، ومهبط انوار مقدسه مکتب علمی اوصیاء گرامی رسول بزرگوار اسلام می‌باشد بچشم نمی‌خورد ، مصمم شده‌اند سفرهٔ اسلام وتشیع‌را برچیده، وبرعقائد حقه ، ومکتب علمی وعملی ، واخلاقی واجتماعی شیعه خط ابطالی‌کشیده ، واین دین‌کهنسال عمیق را محو ونابود سازند ! !

دشمنان اسلام همواره‌کوشش‌داشته‌اند ، که زیربنای این‌مکتب قدیم ، وقویم ، ومستحکم دینی را خالی‌نموده ، وشالودهٔ آن راکه‌بهمت عالی فحول علماء اسلام ، باآثارنفیسهٔ ارزنده ، ریخته بودند بیکباره‌از بیخ‌وبن‌برکنده ، وپایه واساس‌آن را فرو ریزند ، لیکن‌موفق‌نمی‌شدند، وآنچه نیرو مصرف می‌کردند ، چه از راه تبلیغ ، وچه از طریق‌کتاب ونوشته ، کوچکترین موفقیتی نصیبشان نمی‌گردید . زیرا : باشمشیر برندهٔ منطق‌دانشمندان ارزندهٔ مکتب تشیع ، ونیروی قوی ایمان تودهٔ مردم مسلمان تارو‌پود تبلیغاتشان درهم‌کوبیده میشد .

متأسفانه به علل و موجباتی‌که شرحش از توانائی قلم بیرونست

دراین چندسال اخیرکه مکتب هوس ودین‌کشی ، و شهوات ، گسترش پیداکرده ، وجهان درآلودگی‌های‌خانمانسوزی‌فرورفته ازهمین‌رهگذر درقالب تشیع ، حملات شدیدتری را علیه این مکتب مقدس ، آغاز کرده ، واز هرگونه جانبداری از حلقه بگوشان خود و افترا نسبت به مدافعین حریم مقدس ولایت فروگزار نکرده‌اند !

وتاآنجاکه توانسته‌اند ازهرگونه سعی بلیغی دراین راه پرخطر مضایقه نمی‌کنند ! وسمهای کشنده خود را درکپسول‌های جوراجور به عوام‌الناس می‌خورانند !

گاهی در قالب امامت ، و وصایت ، حضرت علی‌ابن ابیطالب علیه السلام را کت بسته تسلیم «شیخین» می‌کنند ، و این دو را بنام «تقوای سیاسی» سرآمد بشر معرفی نموده ، و شیعه را بنام اتحاد خیالی وجعلی خود می‌کوبند !

وگاهی‌علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام را ناخوانده ونانوشته معرفی‌نموده، وباثروت‌حضرت خدیجه‌علیهاالسلام‌وی را بمکتب فرستاده ونوشتن وخواندن می‌آموزند ! و از این تهمت وجسارت که‌کیفری جزآتش دوزخ ندارد حیا نمی‌کنند !

وگاهی بحریم حرم‌مطهر حضرت حسین‌بن علی علیه‌السلام می‌تازند ، ومرقد منور او را به تمسخر واستهزاگرفته ، وخاك قبر مطهرش راکه از نظر معنویت وصفا ، دل هرصاحبدلی را زنده ومعطرمی‌سازد ، وبهر پیکری جان میدهد بی‌ارزش می‌شمارند !

وگاهی اشکی‌که از سوز وگداز آن خاطرهٔ دهشتناك برگونه می‌ریزد ، و قطرات خونی راکه هنوز بجهانی درس حریت و آزادگی

میدهد ، ونیم روز مکتبی که مکتب نهائی انسانها یعنی تشیع را از هرگونه‌گزند قطعی بیمه‌کرد ، و پرچم مظلومیت و جانبازیش هنوز شمع هرجمعی است مسخره می‌کنند !

وگاهی امارت «شیخین» را باکمال جرأت و بی‌باکی «جهلا و یاعناداً» به قرآن‌کریم ، وآیات شور مستند نموده ! و از افترا ، وتفسیر برأی نمی‌هراسند ، درعین‌حال ، خود را «شیعهٔعلوی» هم مینامند ! !

وگاهی مختصات، وامتیازات امامان علیهم السلام را ازقبیل: علم غیب وغیره پوزخند زده ، وبامهارتی‌که برای اغفال عوام بکار می‌برندمنکر می‌شوند، ولی خود وآباء واجداد خویش را واجد همهٔ اسرارانگاشته ، وحتی جد بزرگوار ! خود را صاحب‌کشف وکرامات معرفی می‌نمایند، آنهم بأستناد خبردست اول «کربلای علی» پسرکربلائی مؤمن، اویار مزرعهٔ پشم‌آبادکه نه اصلش معلوم است ، ونه هویتش روشن،باطمطراق عجیبی‌کنار قبرستانی‌که این جد و الاتبار مدفون گردیده شبی هنگام آبیاری مزرعه‌ای درسایهٔ روشن مهتاب ، می‌بیند سیاهی ازدورمی‌آید، چون نزدیك‌تر شد حیوانی را شبیه «شتر» به رنگ سمند می‌بیندکه در حاشیه قبر زانو میزنند و جنازهٔ او را برشترگذارده بسمت مغرب می‌برند ، وراوی خبر ، که از أعلام او یاران آن زمان بوده ازکرامت جد بزرگوارآن نویسنده ، ودهشت منظر بیهوش به‌کناری می‌افتد ! !

وگاهی شفاعت انبیاء واولیاء و صالح مؤمنین وملائکه مقربین را درقالب اعتقادبشفاعت به مسخره‌گرفته، وباسبك بسیارزننده ومسخره انکار می‌کنند !

وگاهی بعلماء حقیقی تشیع ، چون علامهٔ مجلسی‌ها ، محقق

کرکی‌ها ، میردامادها شیخ بهائی‌ها و نظائر ایشان که حقاً حافظ اصول وفروع واساس اسلام وقرآن کریم بوده‌اند حمله نموده ، وباکمال گستاخی ایشان را باین سووآن‌سو می‌کشند ، ودامن پاکشان را باتهمت و افترا و سبك بسیار زننده‌ای آلوده می‌سازند !

وگاهی در وجههٔ ملیت ، برای اینکه جائی درقلوب نوآموزان مکتب ندیده بازکنند ، و بهتر سم‌پاشی نمایند ، طوری خود را جلوه می‌دهند که هرسخن ناهنجاری رابتوانند دردلهای بی‌نقش ایشان جاداده، ونقشه‌های شوم خویش را از این راه ، سریع‌تر پیاده‌کنند !

وگاهی ولایت مطلقهٔ کلیه الهیهٔ ائمهٔ دین وهداة معصومین علیهم‌السلام را منکر می‌شوند !

وگاهی به کتاب «نهج‌البلاغة» می‌تازند ، وآن را مجعول و ساختگی لقب میدهند ! !

وگاهی در اثرجهل به خطابه‌های آتشین و عمیق علی علیه‌السلام و نارسائیهای فکری وعدم تأمل درمعانی سخنان آنحضرت، علی علیه‌السلام را بمدح و ثنای «شیخین» متهم نموده واز ایـن انتساب ، سوء استفاده می‌کنند !

وبانداشتن بضاعت علمی، ونا آگاهی ازالفبای مکتب مقدس تشیع، واسلام زندهٔ قرآن کریم، ونداشتن درك قوی برای فهم این مکتب تعلیمی عمیق انسانی، بهرسومیدوند، وبافعالیت شدیدپی‌گیر، عقائد مردم ساده لوح رامتزازل می‌سازند !

ودراین راه برای پیشبردهدفهای مشئوم خودازهمه‌گونه اوزاراز قبیل: لباس علم وقیافهٔ طالب علم، ودلال بازار، وتاجرپرآزار، وبقال وعطار،

و بیکاره و ولگرد، و مهندس زمین پیما، و داور بیکار دوار، و حتی کفن‌فروش، ومرده‌شوی قبرستان هم‌استفاده می‌کنند!

وچنین وانمود می‌کنندکه خرافاتی‌که باسلام افزوده‌اند، با این انقلاب فکری درمقام جداسازی‌آن خرافات ازاسلام علویند، و باین نام، همه‌شئون اسلام عزیزرا ببازی‌گرفته‌اند!

باری اگربخواهم این جرثومه‌های پلید راکه برهیچ چیز اسلام رحم نمی‌کنند، وکانون همهٔ‌اختلافات وتشنجات، و ابتلاءات، و تضعیف عقائد شده‌اند، وآتش‌بی‌ایمانی را شدیداً دامن زده‌اند، یك یك معرفی کنم و هدفهایشان را بامدارك مقطوعه‌ای‌کـه در دست است ارائه دهم میتوانم، ولی‌نزاکت، وادب، ومصلحت اسلام‌عزیزرا فعلاً در این میدانم که‌نامی ازآنان نبرم.

همینقدر بشما برادران‌مسلمان میگویم، اگرگوش فراسخن‌این قبیل طراران عقائد بدهید، وخودرا در این مسیر خطرناك بیندازید، درجهت سیل مدهشی قرارمیگیریدکه چیزی نمی‌گذرد همهٔ مقدسات دینی خود را ازدست داده وبخاك سیاهتان می‌نشانند.

حال: این وجیزه‌که دردست شماست پاسخی است‌ازآنچه دراین روزها از همان طریق برسرزبان برخـی کوته نظران افتاده و چنین شهرت داده‌اندکه حضرت علی عليه‌السلام درخطبهٔ ۲۱۹کتاب «نهج‌البلاغة» پسرخطاب رامدح وثنانموده است!

لذا برآن شدم‌که خطبهٔ موردنظر را عیناً نقل نموده وآنچه را که‌برای روشن شدن‌مطلب ورفع این‌اتهام لازم است بیان‌کنم، و من‌الله التوفیق وعلیه التکلان.

بسم الله الرحمن الرحیم

«متن خطبه»

لله بلاد فلان فقد قوم الاود وداوی العمد خلف الفتنة، واقام السنة، ذهب نقی الثوب، قلیل العیب اصاب خیرها، وسبق شرها، ادی الی الله طاعته، واتقاه بحقه، رحل وترکهم فی طرق متشعبة، لا یهتدی فیها الضال، ولا یستیقن المهتدی.

ترجمه: خداوند شهرهای «فلان» را برکت دهد که راست نمود کجی (مردمان) را و درمان کرد بیماری (های اجتماعی) را و بعقب انداخت آشوب(ها) را و برپا داشت سنت (رسول گرامی اسلام) را (ازمیان مردم) رفت درحالیکه پاک جامه وکم عیب بود، به نیکوئی خلافت رسید، واز آفت آن پیشی گرفت، فرمان خدا برد، و با پرهیزگاریش حق خدا را

ادانمود ولیکن از دنیا رفت ومردم را در راههای گوناگون بیفکندکه گمراه، درآن راهها هدایت نمیشود، و جویای هدایت از آنها یقین پیدا نمی کند.

«نهج البلاغة»

قرنهاگذشت، و هزاران کتاب علمی درشکل نثر ویا نظم بجای ماند، و رجال فضیلت، وارباب دانش وخرد و هنرو ادب بااینهمه آثار ارزنده، جهانی رادرپرتو تعلیمات پرارج خودروح نوینی بخشیده، وبه هرانسانی، فراخور درك، و میزان استعداد، و توانائی معنویش حیات جاوید افاضه نموده‌اند.

آثاری‌که از نظرارزش شاید سنجش آنها بدین سادگی وآسانی میسر نباشد.

آثاری‌که ازجهت اسلوب‌کلمات، و شیوهٔ جمله‌بندیها و عبارات وظرافت قوالب والفاظ، و متانت وسلاست معانی، و استحکام ریشه‌های منشآت، و برجستگی حقایق، هراديب اریبی شیفتهٔ خامهٔ توانای این دانشمندان بزرگ شده، و در بیان مجموعهٔ دانشها چنان داد سخن داده‌اند که آموزندگان مکتب فضیلت را مسحور قلم شیوای خویش ساخته‌اند.

هم نیکو سخن گفته‌اند، وهم‌سخن نیکو بیادگار گذارده‌اند.

ولی بشریت تاکنون، درهیچ نقطه‌ای ازجهان، استاد ماهری در سخن سرائی، پس‌ازرسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، چون مولی‌الموحدین، امیرالمؤمنین، علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام بخودندیده است.

که‌مکتب‌عالی انسانی را در هیئت الفاظی درحد اعلای متانت، و صلابت وصیاغت، وعظمت، وفصاحت، تاآن اندازه محکم ، و مستحکم چنان جلوه دهدکه اعجوبه‌های علم، و استوانه‌های دانش و فضیلت، در برابر دریای مواج بی‌کرانش مبهوت مانده، وافق دانش را در این فن چنان روشن‌کرده،که همگان را زیرنفوذ جاذبهٔ سخنان‌گهربار خویش درآورد .

آری سخنان حضرت علی علیه‌السلام ازنظرعظمت، وحلاوت وطلاقت، وسلاست، درافقی است‌که هرمتفکری بیقین دریابدکه این فخامت ، و جزالت ازقریحهٔ یك بشرعادی، وانسان معمولی خارج است، و اینهمه توانائی نیست مگراثرقوهٔ متفکرهٔ سرشاریك‌انسان مافوق، وملکوتی، ورشحه‌ایست ازرشحات ولی اعظم‌کبریائی .

انواع دانش‌هائی‌که درمطلع‌گوهردرخشان الفاظ تابناك آن ولی کردگاری خودنمائی میکند ، قوهٔ متفکرهٔ فحول دانشمندان ، وعلماء عالیقدر را خیره‌کرده است .

مشکلات علومی را که دانش بشری بهرکجا برسد ، و درهر سرزمین ، بساط علمی خویش بگسترد ناتوان‌تر از آنست‌که بتواند عشری ازاعشارآن را حتی بابینش‌های عمیق علمی حل‌کند ، این‌عنصر نیرومندانسانی ، بانیروی‌بیان ، وسخنان سحرآمیزش‌چنان‌رفع‌مشکل نموده ، وگره‌های محکم علوم عالیه راکه دست‌توانای هیچ دانشمندی نتوانسته‌آن را بگشاید ، باقدرت بیان وسحرکلام چنان‌گشوده است‌که جهان فضیلت ودانش را انگشت بدهان ، حیران نموده است .

درسخنان عرفانیس ، با عباراتی موجز چنان شیفتگان مکتب

توحید را نیرو بخشیده ، که هرعاشق شیدا ، و دلباختهٔ حق را با یك جملهٔ تکان دهنده ، بقرب حقیقی اوکشانده است .

درعلوم عقلیه ، وفلسفهٔ آفرینش ، واسرار خلقت . وبدایع وجود ونوا درجهان ، وظرائف کون ، ومظاهر صنع ، ومنابع طبیعت،وذخائر ناسوت ، و حقایق ملکوت ، و اسرارلاهوت بابیان معجزش قدم آنجا نهاده که اگر دریاهای دانش بهم به پیوندد ، و خردها دست بدست هم دهند ، ودفترهای علمی انسانها بهم مرتبط گردد وهمه اشجار قلم گردد . برابر اقیانوس بی‌پایان دانش آن یکتاگوهر آفرینش و وجود ملکوتی مولی الکونین ، و امام الخافقین ، امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام ذره‌ای ازآن همه شخصیت وقطره‌ای ازآن دریای بیکران‌رانمیتوانند درقالبی بریزند ، و وی را بشناسانند .

درفن ادب ، وفصاحت ، وطلاقت لسان ، دریای جوشانی است‌که: سحبان وائلی‌ها ، وابوالعتائیه‌ها ، وابونواسها ، وفرزدق‌ها ، وکمیت‌ها، وطغرائیها ، ورشید وطواطها ، وابوفراسها باهمهٔ هنرنمائیهای‌ادبیشان دربرابردرثمینه، ولئالی‌غالیه، وکلمات مکنونهٔ‌آن‌بی‌همتاگوهرخزانهٔ ولایت وامامت، همه وهمه‌انگشت بدهان دربهت وحیرت فرورفته‌اند .

در خلاقیت انشاءات ، و بدایع معانی ، و غوامض لئالی چون خورشید تابانی است‌که دل هرصاحبدلی را بنور بیان ولویش روشن نموده ، ونقش حقیقت ومعنویت بخشیده است .

و همانست کـه گفتند : **«کلامه‌دون کلام‌الخالق وفوق کلام المخلوق»** (۱) وگوهرشاهوارسخنان‌آن عزیزانسان ملکوتی راباهیچ

۱ــ سخن او دون سخن خالق وفوق سخن مخلوق است .

سخنی نمیتوان مقایسه‌کرد . و بگفتهٔ «علامه‌خوئی» در شرح «نهج» علی عليه السلام «امام‌الکلام» است همانطورکه «امام‌الانام» است .

متأسفانه : بااینکه شعاع انوار سخنان دلنشین آنحضرت چنان جاذبه‌ای داردکه‌کمتر دلی‌است که‌به‌معنویت، وصفای‌بیانش زنده، وروشن ومجذوب نشده باشد معذلك برخی ازخفاشان . وکوردلان ،که استعداد درك حقیقت را از دست داده‌اند ، و از دید این خورشید تابنده عاجز مانده‌اند ، با دیدی مغرضانه چنین وانمود می‌کنندکه بسیاری از «نهج البلاغة» را جماعتی ازفصحاء شیعه تنظیم نموده‌اند، و ربطی به حضرت علی عليه السلام ندارد !!

گرچه پر پیداست‌که این نابینایان ، شایستهٔ اینگونه داوریها نیستند، وتوانای برپذیرش‌حقیقت مکتب‌ولوی نمیباشند، ولی این‌شبهه واحتمال‌کودکانه، از منطق خرد وانصاف بسی دور است .

زیرا: اولااگرکسی به‌علم بیان، وروش ادبیت عرب‌کاملا آشنائی داشته باشد، ودرفن خطابه ، و اسلوب سخن سرائی بمعنی الأعم ذوقی بدست‌آورده باشد، بیقین میتواندکلمات اصیل وفصیح، وموزون را از غیراصیل، وناموزون، و غیرفصیح امتیاز دهد. بلکه اگر در این فن از ذوق سرشاری برخوردار باشد،حتی‌قادراست باتوجه به‌سبك‌نویسندگان، وگویندگان، نوشته‌ها وگفته‌های ایشان راکاملا ازهم جدا سازد، واگر مطلبی ویانوشته‌ای راازگوینده ویانویسنده‌ای بشنود وبه‌بیند میتواند تشخیص‌دهدکه‌این‌نسبت صحیحاً انجام‌گردیده ویاآنکه‌بغلط نسبت‌داده شده است .

چنانکه هم‌اکنون دانشمندانی هستندکه با سخنان ادبا و شعرا

قویاً انس گرفته‌اند دردرجه‌ای‌که اگرجمله‌ای و یا شعری رااز ادیب و یا شاعری درکتاب دیگری به‌ببینند بسادگی درستی و نادرستی انتساب آن‌را درك‌نموده، وبنظر ایشان، مطالب، از جهت انتساب‌کاملا مشخص ومسلم است .

همینطور نیزهرکس به‌اسالیب منشآت عرب‌آشنائی‌کامل داشته باشد، و باکلمات اصیله ، و فصیحه ، خوگرفته باشد ، بدون هرگونـه تردیدی میتواند بفهمدکه مجموعهٔ «نهج‌البلاغة» ازنخست تا پایانش ازنظرفصاحت، وظرافت، وسلاست، ومتانت،گذشته از اینکه هم‌آهنگ است، ازنظر قدرت ادبی در افقی است‌که دست توانای علم به حریمش نمیرسد، واگربعضی ازاین‌کتاب شریف رادیگران اضافه نموده‌بودند، بخوبی مشخص و نمایان بود، واین خود دلیل روشنی است‌که برارباب فضل ودانش مسلم میداردکه تمامی «نهج‌البلاغة» مقطوعاً از منشآت مولی‌الموحدین، علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام است .

واین احتمال واهی‌که بعضی‌داده‌اند! یاناشی از جهل به اسلوب کلام فصیح است، ویابغض وعناد نسبت به‌امیرمؤمنان وخاندان عصمت وطهارت علیهم‌السلام ایشان را براینگونه مالیخولیاها وا داشته، و هر زمان بشکلی آتشهای درونی‌خویش راجلوه‌می‌دهند .

واگر این‌گونه جسارتهاکه کمابیش در اذهان برخی محرومان مکتب فضیلت انسانیت خلجان دارد ریشه واصلی میداشت تاکنون .در حدود بیش‌از یکصد شرح بر «نهج‌البلاغة» نوشته شده است و حتی یك یك کلمات ، از نظر فصاحت ، و ظرافت ، و سلاست ، و صلابت و محکمی مورد مداقهٔ شدید علمی قرار گرفته است ، هیچیك از فحول

علماء خاصه و عامه‌که این خدمت را عهده دار بوده‌اند حتی تفوه باین فکرهم نکرده‌اندکه بعضی از «نهج‌البلاغة» را دیگران اضافه کرده باشند. وباآنهمه تحقیقات عمیقه‌ای‌که درکتب مفصلهٔ شروح، مضبوط است، وهمهٔ جوانب، وابعاد منشآت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام را دقیقاً بررسی‌کرده‌اند کسی‌که ارزش علمی داشته باشد لب به چنین جسارت نگشوده است.

اینان: که همه شیعه نبوده‌اند تاتوهم شود تعصبات دینی مانع‌از آن شده باشد. بلکه غالباً از فحول علماء متعصب عامه‌اند، و اگر میتوانستند حتی احتمال ضعیفی درانتساب«نهج‌البلاغة» بآن حضرت بدهند برای سرکوبی منابع شیعی، مضایقه نمی‌نمودند.

اکنون برای مزید توضیح و توجه بیشتر خوانندگان عزیز شروحی راکه براین کتاب نوشته شده است بطور نمونه فهرستی که «علامه‌امینی» رضوان‌الله علیه در ج ۴ «الغدیر» نقل‌کرده است از نظرشما می‌گذارنیم.

۱ - «اعلام نهج‌البلاغة» تألیف، سیدعلی‌بن‌الناصرکه معاصر سیدرضی رضوان‌الله علیه بوده، واین نخستین شرحی است‌که برکتاب مزبور نوشته شده است.

۲ـ شرح احمدبن‌محمد وبری از اعلام قرن پنجم.

۳ـ شرح ضیاءالدین ابوالرضا فضل‌الله راوندی «۵۱۱».

۴ - «معارج نهج‌البلاغة» تألیف، ابی‌الحسن‌علی‌بن ابی‌القاسم زیدبن‌امیرك . . . «۵۱۶».

۵ـ«منهاج‌البراعة» تألیف‌ابی‌الحسین‌سعیدبن‌هبة‌الله‌قطب‌الدین

راوندی .

۶- «حدایق الحقایق» تألیف شیخ ابوالحسین محمدبن حسین بن حسن بیهقی نیشابوری که به «قطب الدین کیدری» معروف است .

۷- افضل الدین ، حسن بن علی بن احمد ماهابادی .

۸- قاضی عبدالجبار .

۹- محمدبن عمر طبری شافعی .

۱۰ - سید رضی الدین ابوالقاسم ، علی بن موسی بن طاووس حسینی .

۱۲- ابوطالب تاج الدین ، معروف به ابن ساعی .

۱۳- کمال الدین ، شیخ میثم بن علی بن میثم بحرانی .

۱۴ - شیخ احمد بن حسن ناوندی ، که از اعلام قرن هفتم است .

۱۵- علامهٔ حلی ، جمال الدین ، ابومنصور ، حسن بن یوسف بن مطهر ، رضوان الله علیه .

۱۶- شیخ کمال الدین ، عبدالرحمن بن محمدبن ابراهیم عتائقی حلی . از اعلام قرن هشتم در ۴ مجلد .

۱۷- یحیی بن حمزهٔ علوی یمنی از ائمهٔ زیدیه ، که مشکلات لغویه نهج البلاغة را شرح داده است .

۱۸- سعدالدین ، مسعودبن عمر بن عبدالله تفتازانی شافعی .

۱۹- سیدأفصح الدین محمدبن حبیب الله بن احمد حسینی .

۲۰- مولی قوام الدین یوسف بن حسن ، که به «قاضی بغداد» مشهور است .

۲۱- «روضة‌الابرار» تألیف ابوالحسن علی‌بن حسن زواری. که از شاگردان محقق کرکی بوده، و شرحش بفارسی تألیف گردیده است.

۲۲ - «منهج‌الفصاحة» تألیف مولی جلال‌الدین حسین بن خواجه شرف‌الدین، عبدالحق اردبیلی‌که به «الهی» معروف‌است، وشرح او نیز بفارسی تألیف‌گردیده.

۲۳- «تنبیه‌الغافلین و تذکرة‌العارفین» تألیف مولی فتح‌الله بن مولی شکرالله‌کاشانی «شرح فارسی».

۲۴- عزالدین علی‌بن جعفر، شمس‌الدین آملی‌که از شاگردان شیخ علی‌بن هلال جزائری بوده است «شرح فارسی».

۲۵ - مولی عمادالدین علی قاری استرابادی که از اعلام قرن دهم بوده است.

۲۶- مولی شمس‌بن محمدبن مراد.

۲۷- شیخ بهائی عاملی رحمه‌الله تعالی.

۲۸- شیخ‌الرئیس‌ابوالحسن میرزا قاجاری.

۲۹- شیخ نورمحمدبن قاضی عبدالعزیزبن قاضی طاهر، محمد محلی «شرح فارسی».

۳۰ - «منهاج‌الولایة» تألیف مولی عبدالباقی خطاط صوفی تبریزی «شرح فارسی».

۳۱ - «انوارالفصاحة» تألیف مولی نظام‌الدین علی بن حسن جیلانی، در ۳ مجلد.

۳۲- شیخ حسین‌بن شهاب‌الدین بن‌حسین عاملی‌کرکی.

۳۳ـ **«العقد النضید المستخرج من شرح ابن ابی الحدید»** تألیف فخرالدین عبدالله بن مؤیدبالله که شرح نهج البلاغۀ ابن ابی الحدید را خلاصه کرده است.

۳۴ـ سیدماجدبن محمد بحرانی.

۳۵ـ شیخ محمدمهدی بن ابی تراب سهندی «شرح فارسی».

۳۶ـ **«بهجة الحدائق»** و **«حدائق الحقایق»** دو شرح صغیر و کبیر، تألیف میرزا علاءالدین محمد گلستانه.

۳۷ـ سیدحسن بن مطهر بن محمد یمنی جرموزی حسنی.

۳۸ـ مولی تاج الدین حسن. معروف به «ملاتاجا» شرح فارسی.

۳۹ـ مولی محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی از اعلام قرن یازدهم «شرح فارسی»

۴۰ـ سیدنعمت‌الله جزایری، در ۳ مجلد.

۴۱ـ مولی سلطان محمود بن غلامعلی طبسی قاضی که از شاگردان علامۀ مجلسی بوده است. رضوان‌الله علیهما.

۴۲ـ مولی محمدرفیع بن فرج جیلانی.

۴۳ـ شیخ محمدعلی بن شیخ ابی طالب زاهدی جیلانی اصفهانی که درسال ۱۱۸۱ درهندازدنیا برفت.

۴۴ـ سید عبدالله بن محمد رضا شبر حسینی کاظمینی که دو شرح نوشته است.

۴۵ـ امیرمحمدمهدی خاتون آبادی اصفهانی «شرح فارسی»

۴۶ـ حاج سید محمد تقی بن امیرمحمد مؤمن حسینی قزوینی «شرح فارسی».

۴۷ـ میرزا باقر نواب‌بن محمدبن محمد لاهیجی اصفهانی که‌در عصر فتحعلی‌شاه قاجاربوده است «شرح فارسی»

۴۸ـ حاج نصر اللهبن فتح‌الله دزفولی که شرح ابن‌ابی‌الحدیدرا ترجمه نموده، وبدرخواست ناصرالدین شاه قاجار تحقیقاتی نیزبرآن افزوده است .

۴۹ـ سیدصدرالدین‌بن محمدباقرموسوی دزفولی که ازشاگردان آقا محمدبیدآبادی بوده است .

۵۰ـ سید مفتی عباس .

۵۱ـ مولی احمدبن علی اکبر مراغی ساکن تبریزکه تعلیقه‌ای برمشکلات نهج نوشته است .

۵۲ـ شیخ بهاءالدین محمد .

۵۳ـ استاد محمدحسن نائل مرصفی که مشکلات‌کلمات نهج را شرح داده است .

۵۴ـ شیخ محمد عبده .

۵۵ـ **«منهاج البراعة»** تألیف حاج میرزا حبیب‌الله موسوی خوئی .

۵۶ـ **«شرح‌الاحتشام علی نهج‌بلاغة‌الامام»** تألیف شیخ‌جواد طارمی بن‌حاج مولی محرمعلی زنجانی .

۵۷ ـ **«الدرة‌النجفیة»** تألیف حاج میرزا ابراهیم خوئی شهید .

۵۸ـ جهانگیرخان قشقائی

۵۹ ـ **«الاشاعة»** تألیف سید اولادحسن بن محمدحسن‌هندی.

۶۰ـ شیخ محمدحسین‌بن محمد خلیل شیرازی .

۶۱ـ سید علی اطهر کهجوی هندی .

۶۲ـ استاد محیی‌الدین خیاط ساکن بیروت در۳ مجلد .

۶۳ـ سید ذاکر حسین اختر دهلوی که به لغت **«اردو»** شرح کرده است .

۶۴ـ استاد محمد بن عبدالحمید مصری.

۶۵ـ سیدظفر مهدی لکهنوی «به‌لغت‌اردو»

۶۶ـ **«بلاغ المنهج»** سیدهبةالدین محمد علی شهرستانی .

۶۷ـ شیخ محمد علی‌بن بشاره خیقانی .

۶۸ـ میرزا محمد تقی الماسی «شرح فارسی»

۶۹ـ شیخ عبدالله بحرانی ، صاحب معالم .

۷۰ـ شیخ عبدالله‌بن سلیمان بحرانی سماهیجی .

۷۱ـ حاج مولی علی علیاری تبریزی .

۷۲ـ مولی حبیب‌الله‌کاشانی .

۷۳ـ سید عبدالحسین حسینی‌آل‌کمونه بروجردی .

۷۴ـ میرزا محمد علی بن محمد نصیر چهار دهی‌کیلانی در ۳ مجلد .

۷۵ـ میرزا محمدعلی قراچه داغی تبریزی .

۷۶ـ استاد محمدمحیی‌الدین‌عبدالحمید . استادکرسی‌لغت‌عربی درجامعهٔ **«الازهر»** .

وغیرایشان‌ازعلماوفضلاودانشمندانی‌که‌شروحی‌بر«**نهج‌البلاغة**» نوشته‌اند . وتحقیقات‌مفصله‌ای‌که دراین‌مورد ازخود بیادگارگذارده‌اند.

آیا میتوان گفت که اینهمه أعلام فحول ارزندهٔ فریقین کورکورانه این کتاب را شرح نموده‌اند

و ثانیاً : ازاینهم که بگذریم . جامع «نهج‌البلاغة» سید بزرگوار وعلامه بی‌بدیل ، شریف رضی رضوان‌الله علیه بوده که از مفاخر دانش ، وفضیلت ، وائمهٔ فقه وتفسیر وحدیث وادب بوده ، ودرزهد وتقوی قرینی نداشته است

و چنین شخصیتی با آن ورع ، وعلم سرشاری کـه داشته امکان نداشته مطلبی را بمقام مقدس ولوی نسبت دهد که از آنحضرت نباشد .

دراینجا بی‌مناسبت نمیدانم کـه از شخصیت این سید بزرگوار ، وعالم‌المعی بعنوان تیمن نمونه‌ای بیاورم .

(ترجمهٔ سید رضی ره)

ابوالحسن محمدبن السیدالنقیب ابی احمد حسین‌بن موسی‌بن محمدبن موسی‌بن ابراهیم‌بن موسی‌بن جعفرالصادق ، امام‌الأمم صلی‌الله تبارك وتعالی علیهماوسلم (۱) .

سیدرضی ، برادر سیدمرتضی «علم‌الهدی» رضوان‌الله‌علیهما هردو فرزند ابی‌احمدبوده‌اندکه پدربزرگوارشان به «طاهراوحد» لقب‌داشته، و۵ مرتبه نقابت طالبیین بدست باکفایت او بود ، وشرف وشخصیت وی درعصر عباسیین وبویهیه دردرجه‌ای بوده است‌که مستغنی ازبیانست . ومادرگرامیشان سیدةفاطمهٔ بنت‌الحسین ، ابن ابی محمدحسن‌اطروش، ابن‌علی‌بن‌حسن‌بن علی‌بن عمربن ابی‌طالب بوده‌است (۲) .

۱ـ روضات‌الجنات ج ۶ ط ج

۲ـ الغدیر : ج ۴ ص ۱۸۱

صاحب ترجمه ، فقیهی متبحر ، و عالمی روشن ضمیر ، و ادیبی عدیم‌النظیر ، وشاعری فصیح ، ومتکلمی بلیغ ، ومفسری بی‌همتابوده، ودرعلو همت وبزرگواری . وزهد وتقوی عدیلی‌نداشته ، وچندان‌مورد توجه بوده‌که قبلهٔ حاجات ارباب نیاز بوده است .

«ابن‌ابی‌الحدیدمعتزلی» مینویسد : ایـن بزرگوار درکمال عفت نفس ، وعلوهمت زندگی‌میکرده ، ودردرجه‌ای استغناءطبع داشته که در عمرش از هیچکس صله ، و یا جایزه ، و تحفه‌ای نمی‌پذیرفته است .

«صاحب‌روضات» درج ۶ ص ۱۹۱ ط ج از **«ابن‌خلکان»** از ابی‌الفتح بن‌جنی نقل میکندکه شریف رضی در دوران‌کودکی‌که عمر او به ۱۰ سال نرسیده بود ، علم نحو را در محضر **«سیرافی‌نحوی»** میآموخت .

روزی در مجلس درس ، چنانکه عادت تعلیم و آموزش است ، استاد ، ازشریف رضی پرسید ؟ اگر بگوئیم **«رأیت‌عمر»** علامت‌نصب عمرچیست ؟ سید بزرگوار بدون درنگ فرمود : بغض علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام .

سیرافی ، وهمه حضار مجلس از تیزهوشی او بشگفت‌آمدند .

ایـن داستان را **«ابن‌خلکان‌شافعی»** از ثعالبی نیز در کتاب **«یتیمةالدهر»** نقل نموده ، سپس میگوید :

سیدمرقوم پس‌از ده سالگی به‌گفتن شعر اشتغال ورزید، ودراین فن‌گوی سبقت را از همه ربود ، و اگر بگوئیم : او از همهٔ قریش در قریحه تواناتر بوده ، جزافه نگفته‌ایم ، عنوان نقابت از پدربزرگوارش

بوی منتقل گردید ، درحالیکه هنوز ازفیض حیات وزندگی او برخوردار بوده است .

او حافظ قرآن بود ، وکتابی درمعانی قرآن تصنیف نموده که همانندش دیده نشده است . ونیز کتاب دیگری در **«مجازات قرآن کریم»** تصنیف فرموده که ازنظر نوع تصنیف از نوادر است .

دیگر از تصنیفات وی کتاب **«المتشابه فی القران»** و کتاب **« مجازات الآثار النبویة »** و کتاب **« نهج البلاغة »** وکتاب **«خصائص الائمة»** که علامهٔ مجلسی در کتاب **«بحار الانوار»** از این کتاب ، بسیار نقل فرموده ، و کتاب **« تلخیص البیان عن مجازات القرآن»** و کتاب **« الخصائص »** وکتابی درسیرهٔ پدر بزرگوارش ، وکتاب انتخاب شعر ابن حجاج که آن را به **« الحسن من شعر الحسین »** نامیده است ، وکتاب **« اخبار قضاة البغداد »** ورسائلی که به **«ابی اسحاق صحابی»** نوشته است در ۳ مجلد ، وکتاب دیوان شعرش که مشهور است ، ودوتفسیر نیز داشته که نجاشی نقل میکند یکی بنام **« حقایق التأویل »** و دیگری بنام **«حقایق التنزیل»** بوده، وکتاب **«معانی القرآن»** وکتاب **«تعلیق خلاف الفقهاء»** وحاشیه‌ای بر **«ایضاح»** ابی علی فارسی و **« زیادات »** درشعر ابن حجاج ، و زیادات درشعر **«ابی تمام »** و کتاب **« انشراح الصدر فی مختارات من الشعر »** (۱) .

ودرید طولایش درسخن نثرگوی سبقت ازمتقدمین، ومتأخرین، چون **«حرب بن هشام»** و **« هبیرة بن ابی وهب »** و **عمر بن ابی ربیعة»** و

۱ـ قسمتی ازتألیفات صاحب ترجمه را علامهٔ امینی ازفهرست نجاشی نقل کرده است .

«ابودهیل» و «محمد بن‌صالح حسنی» و «علی بن‌محمد جمانی» و «ابن طباطبا اصفهانی» و «علی بن محمد صاحب الزنج» ربـــوده است .

«صاحب روضة» در علوهمت صاحب ترجمه، از « ابی الحسن عمری» نقل نموده‌که شریف رضی‌حافظ قرآن بوده، ومعلمی‌که قرآن تعلیم وی‌نموده بود،خانه‌ای باواهداکرد، سیدنپذیرفت، معلم بدوگفت: حق‌من برتوبیش‌ازحق پدرتست، زیرا ترا باسخن خدا آشنا نموده، و قرآن‌کریم بتوآموخته‌ام ، چون این بگفت بـاحترام حق معلم، سید بزرگوار، هدیهٔ اورا پذیرفت .

ونیزدر داستان‌مفصلی‌که به حکایت«ابی‌اسحاق‌ابراهیم‌بن هلال صابی »کاتب وزیر «ابومحمدمهلبی» آورده می‌نویسد :

روزی سید مرتضی «علم الهدی» رضوان‌الله علیه برادر مـاجد صاحب ترجمه بروزیر مهلبی واردشد وپس‌از تجلیل فراوان‌که از وی بعمل‌آمد اندکی بمذاکره پرداختند سپس‌سید ازمجلس وی برخاست وبرفت .

و ساعتی نگذشت‌که دربان مهلبی خبر آورد کـه شریف رضی تشریف فرما میشوند « ابومحمدمهلبی » درحالیکه بنوشتن نـامه‌ای اشتغال داشت باکمال شتاب نامه را بیکسو افکنده ، و سراسیمه این عالم بزرگوار راازدهلیزخانه استقبال نموده، و درصدر مجلس نشاند، و خود او در نهایت فروتنی برابر سید قرارگرفت. وپس‌از ساعتی چون سید، قصدبازگشت نمود، مهلبی‌وی را بدرقه نمود .

حاجب‌گوید: چون وزیر، بخانه بازگشت بدوگفتم : مرا اجازه

فرمائی که پرسشی کنم ؟ گفت : آری . گفتم : می‌خواهم بدانم اینهمه احترام و تجلیل از سید شریف بچه سبب بود ؟ . پاسخداد روزی خبر آوردندکه خداوند فرزندی باین بزرگوار عنایت فرموده است ، هزار دینار برای او فرستادم‌که هدیه‌ای از من برای او باشد ، سید شریف نپذیرفت، وعیناً بازگردانید، وپیغام فرستادکه وزیرمیداند من ازکسی هدیه نمی‌پذیرم. دوباره زر،بوی‌بازگرداندم، بدین‌بهانه‌که مبالغ‌اعطائی رابه‌قابله‌ها بدهید، این بار نیزقبول نفرموده، وبازگردانید ، و فرمود : وزیر میداند که پیرزنان خاندان مااین خدمت را بدون انتظار اجر و مزدانجام میدهند، وصله‌ای نمی‌پذیرند. بارسوم فرستادم، و خاطرنشان ساختم‌که وجه‌تقدیمی رابه طلاب علوم مرحمت فرمایند. طبق‌زر رادر مجلس درس بحضورش تقدیم داشتند درحالیکه طالبین علم، وشاگردان آن عالم قدوسی ازمحضروی استفاده می‌کردند.سید روی‌بدیشان‌نموده، فرمود :

هرکس‌هراندازه‌که بدین دنانیرنیازی داردا‌ستفاده‌کند هیچکس دست بطرف طبق‌درازنکرد، مگریکی ازایشان، برخاست ویك دینار برداشت ، قسمتی ازآن را صرف حاجت خویش نموده و بقیه را باز گرداند. سید رضی رضوان‌الله‌علیه، از سبب جویا شد جوابداد ، دیشب برای مطالعه‌کتاب به‌روغن چراغ نیازپیداکردم، وخازن مدرسه نبودتا از اوبستانم، لذا از بقال ، مقداری روغن جهت افروختن چراغ بقرض گرفتم، واین قطعه از دینار را برای‌آن برداشتم تـابابت قیمت روغن چراغ ببقال داده، قرض‌خودرا ادانمایم (این‌مطلب ناگفته نماندکه‌سید مرقوم محلی رابرای طلاب علوم‌دینیه مهیافرموده بودبنام «دارالعلم» و

آنچه موردنیازایشان بودمجاناً مرحمت میفرمود)

سیدرضی، چون‌این سخن بشنید مقررداشت برای خزانه اموال بعدد طلاب،کلیدهای متعددی تهیه‌شود، و بهرکس کلیدی بدهندکه در موقع ضرورت درانتظار خازن نمانند. ومجدداً طبق‌زررا بارسوم برای من بازگرداندند، سپس‌وزیر مهلبی‌گوید: چگونه میتوان دربرابر یك چنین علوهمت، وبزرگواری، خضوع ننمود، وتعظیم نکرد.

«صاحب‌روضات» در ج ۶ ص ۲۰۲ ط ج از صاحب « حدائق المقربین» ذیل ترجمهٔ سیدرضی می‌نویسد :

سیدمرقوم: درنهایت زهد وورع بود، وحالات، ومقامات، وکشف وکراماتی داشته است. چنانکه حکایت شده روزی بنمازجماعت برادر بزرگوارش «سیدمرتضی» حاضرشده، وبدواقتدا نموده بود. پس‌از فراغ ازنماز روی‌به برادر نموده می‌گوید :

از این پس بشما اقتدا نخواهم‌کرد، پرسید چرا ؟ جواب‌داد ترا در نماز، حایض دیدم ! سید مرتضی درنگی نموده ، انصاف‌داد وگفت : راست‌گفتی، زیرا دربین‌نماز مسئله‌ای ازمسائل حیض درفکرم خلجان نمود، ودراندیشهٔ حل‌آن بودم .

و بعضی داستان را چنین یادکرده‌اند،که سیدرضی از همانجاکه برادر، درفکرمسئلهٔ حیض فرورفته بود،نمازرافرادی نموده، وازمسجد پریشانحال‌به‌خانه درآمد وواقعه رابمادرگفت، مادرش بحیرت‌فرورفت، چون سیدمرتضی بخانه درآمد، و از جریان امر،آگاهی یافت، انصاف داده بگفت: بمسجد میآمدم، زنی مسئله‌ای ازاحکام حیض ازمن جویا شد، چون‌بنماز ایستادم بیادآن مسئله افتادم وبرادرم نمازرااز همینجا

فرادی نموده است.

ونیز در جلالت قدراین بزرگوار، خاصه وعامه نوشته‌اند: شبی علامهٔ بی‌بدیل‌عالم تشیع، واحیاکننده مذهب‌مقدس جعفری «شیخ‌مفید نورالله مضجعه‌الشریف، وحشره‌مع الشهداء والصالحین- در خواب دید حضرت صدیقهٔ‌کبری فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها دست دو فرزند خود، حسنین‌علیهماالسلام راگرفته بنزد اوآورده، وخطاب بوی‌کرده فرمود: «علمهاالفقه» شیخ، چون از خواب برمیخیزد بشگفت میآید و صبح همانشب‌که بـه مسجد میرود، مادر بزرگوار «سیدین» دست‌دو فرزند خودراگرفته بحضور شیخ میرسد، و میگوید: «ایهاالشیخ» این دو کودك، فرزندان منند، نزدتو آوردم تافقه بدیشان بیاموزی. شیخ مفید اشك ازدیدگانش می‌ریزد، وخوابی‌که دیده بودبرای‌آن بانوی‌شایسته نقل می‌فرماید، و تعلیم ایشان را بعهده مـی‌گیرد، و چندان در ابواب فضائل، وعلوم ورزیده‌گردیده، وشهرت پیدامی‌کنندکه اعلمیت وامتیاز ایشان بردیگرعلماء عصر، مقطوع ومسلم می‌گردد.

خلاصه‌آنکـه در فضیلت صاحب ترجمه همینقدر بس که قاطبهٔ علماء خاصه، و عامه در پیشگاه عظمت علم و تقوای این نخبهٔ مکتب فضیلت سر تعظیم فرود آورده‌اند، و نام نامی او زیورکتابهای فریقین است.

چنانکه درپاورقی ص۴۱ ج۱ شرح‌نهج‌البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ترجمهٔ اورا ازکتابهای زیر یادکرده است:

تاریخ ابن‌اثیر	۷	:	۲۸۰
تاریخ بغداد	۲	:	۲۴۶-۲۴۷

تاریخ ابن کثیر	۱۲	:	۳ـ۴
ابن خلکان	۲	:	۲
دمیة القصر	۷۳	-	۷۵
روضات الجنات	۵۷۲	-	۵۷۹
شذرات الذهب	۳	:	۱۸۲
لسان المیزان	۵	:	۱۴۱
مرآة الجنان	۳	:	۱۸ـ۲۰
النجوم الزاهرة	۴	:	۲۴۰
الوافی بالوفیات	۲	:	۳۷۴ـ۳۷۹
یتیمة الدهر	۳	:	۱۱۶ـ۱۳۵
عیون التواریخ			
المنتظم ابن جوزی			

«ابن اثیر» درج ۷ ص ۲۸۰ درحوادث سال ۴۰۶ می‌نویسد :

دراین سال ، شریف رضی محمدبن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر ، ابوالحسن ، صاحب دیوان مشهور وفات کرد ، و بر جنازهٔ آن بزرگوار تمامی طبقات مردم حاضر بودند ، جز برادرش سیدمرتضی «علم الهدی» زیرا توانا نبودکه جنازهٔ برادری چون او را به بیند .

ودرپاورقی همین صفحه می‌نویسد : سیدشریف درسال ۳۵۹ قمری بدنیا آمد ، ونخست درسن ۱۰ سالگی بنظم اشعاراشتغال ورزیدو بسیار تیزهوش ، وپراستعداد بوده ، کتابی درمعانی قرآن کریم تصنیف نموده که بی‌نظیر است ، وکتاب دیگری در مجازات قرآن دارد ، و دیوان

شعری نیز داردکه مشهور است او تواناترین شعرای قریش دراین فن بوده جزاینکه او وبرادر وپدرش عقیده به تشیع داشته‌اند .

(مؤلف) اگر این نابینای‌کوردل حقیقت ولوی را درك نکرده ، دلیل بر نقص نمیباشد بلکه باید بگوئیم در رأس همهٔ فضائل «تشیع» او بوده است .

واز « ثعالبی » در « یتیمة‌الدهر » نقل نموده‌که گوید : سید مرقوم ، درعصرخودبدیلی نداشته، واز«انجب» سادات عراق بوده ، وبه انواع محاسن ، وکمالات معنویه ، وفضل و دانش آراسته بوده است . او از همهٔ طالبیین ، چه گذشتگان و چه آیندگانشان در فن شاعری استادتر بوده ، و اگر بگوئیم او ماهرترین شعراء قریش بوده خلافی گفته نشده است .

ونیز «علامهٔ امینی» درج ۴ « الغدیر » ۱۸۱ ـ ۲۲۱ ـ وعلامهٔ «سیدمحسن‌امین» درج۴۴ «اعیان‌الشیعة» ۱۷۳ ـ ۱۸۶ ودیگربزرگان ترجمهٔ وی را درکتب فنی خود نگاشته‌اند ، که نیازی به استقصاءهمهٔ آنها نداریم .

آیا شخصیتی ، چون این عالم ارزندهٔ جامع‌کمالات نفسانیه ، با آن زهد و تقوی‌کـه داشته است امکان دارد مطلبی را بساحت مقدس ولایت ، نسبت دهدکه از وی نباشد !

حاشا ثم حاشا

آنهاکه به چنین جسارتها خود را می‌آلایند ، عناصری هستند کـه سرو کاری با مکتبهای دینی نـدارند ، و از منابع تاریخی اسلام

ناآگاهند، وبافقدان سرمایه‌های علمی، چون‌درمسیرهوسات‌نفسانیند، و طبعاً با مکتب مقدس قرآن‌کریم، و مدینهٔ فاضلهٔ علم رسول‌گرامی اسلام همیشه درتنازعند! وبدین وساوس، جز ایجاد نفاق، وتشکیك درعقاید مسلمانان وخالی‌کردن زیربنای مدارك ارزندهٔ تشیع، ورخنه درعقائد وافکار ساده‌لوحان، هدف دیگری ندارند. چنین آتشهائی را بدامن می‌زنند. أف علیهم ثم اف علیهم

(بررسی)

« پیرامون خطبه »

آنچه از شروح متعدده‌ای که عامه، و خاصه بر «نهج‌البلاغة» نوشته‌اند، برمی‌آید درکلمهٔ «فلان» که خطبه، بدان مصدر است، احتمالات چندی داده‌اند.

«مولی فتح‌الله کاشانی» صاحب تفسیرمعروف «منهج‌الصادقین» که ازعلماء بزرگ، وخدمتگزار، ومفسری والامقام بوده استدرکتاب «تنبیه‌الغافلین و تذکرةالعارفین» شرح فارسی نهج‌البلاغة، می‌نویسد:

این کلام، تعریض است به مخالفان، که بعداز رسولخدا صلی‌الله علیه وآله فتنه انگیختند، وخود را درمقام مخالفت وبدعت انداختند، وبه ترک

سنت وطاعت ، خویش را مستحق قهر الهی ساختند .

سپس می‌نویسد :

ومراد به « فلان » بعضی اصحابندکه در زمان حضرت رسالت بودند ، و قبل از انتشار فتنه‌که بعد از آن حضرت واقع شده وفات نمودند .

«علامهٔ خوئی» در شرح « نهج » احتمال داده است‌که مقصود «مالك‌بن‌اشتر نخعی» باشد ، زیرا اوست‌که بدانگونه مدح وثناشایسته بوده ، و صلاحیت چنین تمجیدی را داشته است .

«ابن ابی‌الحدید معتزلی» درج۱۲شرح «نهج» ص۳ می‌نویسد :

مقصود ، عمربن خطاب است ، و چنین ادعا نموده‌که در نسخهٔ نهجی‌که به خط سیدرضی رضوان‌الله‌علیه‌بدست‌آورده ، ذیل‌کلمهٔ«فلان» نام عمر یادشده است !

سپس به اقوال دیگر نیز اشاره نموده . ومستبعد شمرده‌که‌مورد مدح ، غیرپسر خطاب باشد .

واز «ابی‌جعفر ، یحیی‌بن‌ابی زیدعلوی» نقل نموده‌که او نیز کلمهٔ «فلان» را به عمربن‌خطاب تفسیر کرده ، ودرپاسخ این سؤال‌که چگونه علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام عمررا تا این پایه ، مدح وثناگفته‌گوید:

اما «امامیه» بر آنندکه این سخنان ، بروجه «توریة» بوده‌است که از ظواهر الفاظ خطبه چنین توهم میشودآنحضرت ، وی‌راستوده، واز عیب ونقص مبرا داشته ، ولی درباطن ، اورا توبیخ نموده‌است .

واما « صالحیون » از فرق «زیدیه» پیروان « حسن‌بن‌صالح» بر آنندکه‌آن حضرت ، عمر را درحداعلی ، تمجید نموده و مدح وثنا

گفته است ، واین تجلیل ازمقام پسرخطاب بسی بجابوده است ! !

و اما «جارودیه» از فرق « زیدیه » پیروان « ابی الجارود » بر آنندکه این سخنان را علی علیه‌السلام برای نکوهش «عثمان‌بن عفان» بیان داشته است . یعنی : درمقام تعریض برعثمان ، عمر را ثنا گفته ، وخواسته بفرماید : ای عثمان ، تو در درجه‌ای آلودهٔ به هوسات هستی که‌امیرپیش‌ازتوباهمهٔ‌آلودگیهایش‌تااین‌حدآلوده‌نبوده، وتوازخوبیهای ظاهری او برخوردارنبوده ونیستی !

یعنی : باستودن‌نسبی عمر ، عثمان را نکوهش‌کرده است !

شارح معتزلی‌گوید : بوی‌گفتم : اگر چنین باشد ومدح وثنای امیرسابق جهت تعریض برامیرلاحق بوده . درصورتی صحیح است‌که امیرسابق ، استحقاق چنان مدحی را داشته باشد ، ودرغیراینصورت ، مدح ، مفهومی ندارد . سخن‌که بدینجا رسید ، نقیب‌پاسخی‌نداد !

واز «قطب‌راوندی» نقل نموده‌که گوید : مقصود آنحضرت از کلمهٔ « فلان » مدح و ثنای بعضی از اصحابش بوده ، و روش ایشان را ستوده است‌که به فتنه‌هائی‌که پس از رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله وسلم برخاست دامن نیالودند .

ولی این احتمال ، چندان وجهی‌ندارد .

زیرا : از سیاق‌کلمات ، وترکیبات الفاظ جملات ومعانی قوالب عبارات ، مثل (قوم‌الأود . وداوی‌العمد . و اقام‌السنة . و خلف‌الفتنة) چنین برمیآیدکه این سخنان ، درمورد امیر وحاکمی بوده است .

پس از این از «محمدبن‌جریرطبری» نقل نموده که او نیز به صراحت می‌گوید : مقصودآن‌حضرت مسلماً پسرخطاب بوده است !

بااین حال ، واختلاف مشارب و اقوال ، بیقین نمیتوان بمقصود حقیقی ، ومراد واقعی آنحضرت رسید ، وتشخیص قطعی دادکه موردنظر که بوده ، واین خطبه درچه موردی انشاءگردیده است .

ومیتوان گفت : این از متشابهات خطبه‌های آنحضرت است . و دلیل قاطعی که راه را برهرگونه احتمال خلاف به‌بندد دردست نیست . وآنچه درتعیین مصداق گفته‌اند ، احتمالات واستحساناتی بیش نمیباشد، بخصوص ، دفاعی کـه بعضی عامه کرده‌اندکه باتوجه به دیگر سخنان حضرت علی عليه‌السلام درنکوهش شدید عمر ، قضاوتی بس غیرعادلانه ، و متعصبانه است .

ولذا میتوان گفت : که بقرینهٔ نکوهشی که آنحضرت در موارد عدیده از عمربن خطاب نموده است ، بیقین دراین خطبه اگر مدح و ثنائی باشد مقصود ، او نبوده است .

اکنون : برای نمونه یکی از خطبه‌های دیگرآنحضرت را که درهمین نهج‌البلاغة مذکوراست ومعروف است‌به « شقشقیه » که‌بشدت پسر خطاب ودیگر خلفا را نکوهش‌کرده ومورد ملامت قرارداده است برای‌توضیح مطلب دراینجا میآوریم .

«خطبهٔ شقشقیه»

اماوالله لقدتقمصها ابن‌ابی‌قحافة وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی‌السیل ولایرقی الی الطیر، فسدلت دونها ثوبا، و طویت عنهاکشحاً ، و طفقت ارتای بین‌ان اصول بیدجذاء اواصبرعلی طخیة عمیاء یهـرم فیها الکبیر و

يشيب فيها الصغير، و يكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرأيت ان الصبر على هاتااحجى، فصبرت و في العين قذى و في الحلق شجاً، ارى تراثي نهباً حتى مضى الاول لسبيله فادلى بهاالى ابن الخطاب بعده (ثم تمثل بقول الاعشى) شتان مايومي على كورها ـ و يوم حيان اخي جابر ، فيا عجبا بينا هو يستقيلها في حياتـه اذعقدها لآخر بعد وفاته لشدما تشطرا ضرعيها فصيرها في حوزة خشناء يغلظ كلمها، و يخشن مسها و يكثر العثار فيها، و الاعتذار منها ، فصاحبها كراكب الصعبة ان اشنق لهاخرم وان اسلس لها تقحم فمني الناس لعمرالله بخبط و شماس و تلون و اعتراض فصبرت على طول المدة و شدة المحنة حتى اذا مضى لسبيله ، جعلها في جماعة زعم اني احدهم فيالله و للشورى متى اعترض الريب فيّ مع الأول منهم حتى صرت اقرن الى هذه النظائر، لكنى اسففت اذاسفوا وطرت اذطاروا فصغى رجل منهم لضغنه و مال الآخر لصهره مع هن وهن الى ان قام ثالث القوم نافجاً حضينيه، بين نثيله و معتلفه ، وقام معه بنوابيه يخضمون مال الله خضم الأبل بنتهالربيع الى ان انتكث فتله واجهز عليه عمله، و كبت به بطنته ، فما راعني الاوالناس كعرف الضبع الى ينثالون على من كل جانب حتى لقدوطئ الحسنان وشق عطفاى مجتمعين حولى كربيضةالغنم، فلما نهضت بالأمر نكثت طائفة و مرقت اخرى و فسق آخرون ، كأنهم لم يسمعوا كلام الله حيث يقول (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لايريدون علواً فـي الأرض ولافساداً و العاقبة للمتقين) بلي والله لقدسمعوها ووعوها، ولكنهم حليت الدنيا في اعينهم ، وراقهم زبرجها ' اماوالذى فلق الحبة و برء النسمة؛ لولا حضورالحاضر؛ وقيام الحجة بوجود الناصر ؛ وما اخذالله على العلماء ان لايقاروا على كظة ظالم ولاسغب مظلوم

لألقيت حبلها علی غاربها؛ ولسقيت اخرها بكأس اولها ولالفيتم دنياكم هذه از هدعندی من عفطة عنز قالوا وقام اليه رجل من اهل السواد عند بلوغه الی هذاالموضع من خطبته فناوله كتاباً فاقبل ينظر فيه؛ فلما فرغ من قرائته، قال له ابن عباس : يـا اميرالمؤمنين لـواطردت خطبتك من حيث افضيت فقال : هيهات ياابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت، قال ابن عباس : فوالله ماأسفت علی كلام قط كأسفی علی هذا الكلام ان لايكون اميرالمؤمنين (عليه السلام) بلغ منه حيث اراد .

این خطبه را «شقشقیه» نامیده‌اند بدینجهت که در پایان آن در جواب ابـن عباس آنحضرت فرمود : «شقشقة هدرت» ، و «مقمصه» خوانده‌اند باین سبب که خطبه با این کلمه آغاز گردیده است «اماوالله لقدتقمصها ... »

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این خطبه از هرسه خلیفه شکایت نموده و ظلم وستم ایشان را متذکر گردیده ، و غصب خلافت راکـه از بزرگترین خیانتهائی بوده‌که باسلام عزیزواردگردیده شدیداً نکوهش فرموده است .

ترجمه : آگاه باش، بخداسوگند پسرابی‌قحافه (ابوبکر)خلافت را چون پیراهنی در برنمود درحالیکه میدانست موقعیت و محل من برای خلافت، چون قطب است نسبت‌به سنگ‌آسیا (۱)

۱ـ قطب‌میلهٔ آهنینی‌است که وسط سنگ‌آسیاقراردارد واگرنباشدسنگ نه برجامی‌ماند ونه گردش‌ونظامی‌دارد ـ ومقصودآنحضرت اینست که‌همانطور که سنك آسیا قائم بآن میله است وگرنه گردش ندارد همچنین خلافت بدون من گردش ونظامی ندارد .

(معارف، ودانشهاچون) سیل‌از (سرچشمهٔفیاض نیروی‌ملکوتی) من فرومیریزد. وهیچ پروازکنندهٔ (درآسمان علم‌ودانش) به‌دانش من نمی‌رسد .

پس از جامهٔ خلافت پهلوتهی نموده، وازطلب آن دست بداشتم، ودراندیشه شدم‌که بادست بریده (یعنی به‌تنهائی وبدون یاری دهنده و ناصر ، برستمکاران) حمله‌کنم یا برکوری (وگمراهی مردم) شکیبائی پیشه سازم‌که درآن بزرگسال، بنهایت پیری رسد ، وخوردسال (چون) پیر(افسرده وپژمرده) شود. ومؤمن به‌رنج وتعب‌افتد تاپروردگارخویش راملاقات‌کند، دیدم شکیبائی بخردنزدیك‌تر (و بمصلحت اسلام انسب) است .

پس شکیبائی ورزیدم (وترك قتال وجدال نمودم) درحالیکه در دیدگانم غبار وخاشاك بودکه ازآن‌آزار می‌کشیدم، وگلویم رااستخوان گرفته بود .

(این‌کنایه از شدت‌آزاری بودکه ازغصب خلافت ، و ظلم وستم خلفا برمردم، وگمراهی امت ،آنحضرت را رنج میداد) میراث خود را تاراج شده می‌دیدم (یعنی : خلافت مسلم مرا بـابزور و ستم غارت کردند، وامت‌را درتیه‌نادانی وضلالت‌فروبردند) تاآنکه اولی‌راه‌خویش بپایان رساند (وبرای‌کیفرجفایش بعالم دیگررفت) پس‌خلافت رابعداز خود به‌فلان (یعنی عمربن خطاب) واگذارد (۱)

۱ـ واز عجائب است‌که نزد اهل سنت وجماعت نص‌کردن ابابکرعمر را برخلافت در حـال مرض صوابست و نص‌کـردن پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برخلافت درحال مرض ناروااونا صواب نعوذ بالله من شرورانفسهم ومن سیأت عقائدهم . وصاحب‌کشف‌الغمةرحمه‌الله چندبیتی در ←

سپس آنحضرت به‌شعر «اعشی» تمثل جست درمدح عامر، وهجو علقمه‌گفته : چقدر تفاوت است بین‌روز من‌که برپشت شتر سوار و در هواهای گرم، رنج سفر را تحمل می‌کنم و روز حیان کــه برادر جابر است .

یعنی روزی‌که نزد حیان ، غرق در نعمت بودم (اعشی از ندماء حیان بوده‌است)وشاید علت‌تمثل آن حضرت به‌شعر «اعشی» بدینمنظور بوده‌که خواسته بفرماید :

چقدر تفاوتست بین امروز من‌کــه بامحنت تبعات و ظلم و ستم خلفا، وخیانتهای ایشان مواجهم ، و روزی‌که نزد رسول خدا صلی‌الله علیه‌واله وسلم ازبرکات وجود مقدسش‌کسب فیض مینموده، واز دریای مواج دانشش برخوردار بودم) .

پس جای شگفت بسیاراست‌که ابوبکر درحال زندگیش خلافت راازخود فسخ مینماید (۱) وبرای پس‌ازمرگش (درحال بیماری منتهی

→
این باب‌آورده‌که دوبیت‌آن اینست :

اوصی النبی فقال قائلهم — قدضل یهجر سیدالبشر
واری ابابکر اصاب ولم — یهجرفقداوصی الی‌عمر

وصیت‌کرد پیغمبرص خلافت را بامیرالمؤمنین ونص‌کرد براوپس‌گفت گویندهٔ از ایشان . مراد عمر بن خطاب است‌که بتحقیق‌کــه خطاکرد باین وصیت وهذیان میگوید دروقت رحلت بهترین‌آدمیان وچنان مینمود که‌ابوبکر وصیت بصواب‌کرده وهذیان نگفته‌که خلافت را باو وصیت نموده .

۱ــ نوشته‌اند‌که ابوبکرجهت اغفال مردم روزی بمنبرآمده‌ودرمجتمع مسلمانان‌گفت : «اقیلونی ولست بخیرکم وعلی‌فیکم» یعنی بیعت خود راازمن فسخ‌کنید‌که بابودن علی درمیان شما بهتراز شما نمی‌باشم .

به موت) همین خلافت را برای دیگری (عمر) تثبیت میکنند !!

این دوخلافت را چون دوپستان شتر سخت بکرفته وبین خود تقسیم نمودند (مقصود از تشطر درخلافت اشتراك ایندو درمنافع بوده است یعنی خلافت را وسیلهٔ سودجوئی وریاست ، وتأمین هوسات خویش قراردادند !!)

پس ابوبکر، خلافت را درطبیعتی خشن و درشت مستقر ساخت (یعنی سپردبه پسرخطاب که مردی خشن وسخت وتندخوبوده است) که زبانی بس زخم زننده ، وبرخوردی بس ناهموار داشت و (درمسائل و احکام حلال وحرام اسلام) لغزش وپوزش طلبیش بسیاربود (بطوریکه به‌کرات می‌گفت : **لولاعلی لهلك عمر**) .

پس‌صاحب چنین طبیعت خشنی‌چون سوار شتر سرکشی‌است‌که رام نشده باشد اگرمهارآن رابکشند بینی خودرا مجروح ساخته وپاره کند ، واگر بحال خود رهایش سازند بشدت درمهلکه افتد .

پس سوگند به بقای خداکه (درزمان او) مردم به‌قدم نهادن در غیرطریق قویم ، ورمیدن از صراط مستقیم ، وتلون مزاج ، و پیمودن عرض طریق مبتلا شدند (وراه راست را ازدست دادند، پس(باردوم‌نیز) بردرازی روزگار (دوران طولانی خلافت عمر) و سختی اندوه بسیار شکیبائی ورزیدم تااو(نیز) راه‌خویش بپایان رساند (وبرای‌کیفر، بدار باقی شتافت) و خلافت را در جماعتی قرارداد ، و مرا یکی از ایشان پنداشت .

پس ای پروردگار، برای (این) شورای (مشئوم) بفریاد من‌رس ، چگونه مردم درمنزلت ومقام وموقعیت من بااول ایشان (ابوبکر) به

شك و تردید درافتادند ، تاجائی که بااین اشخاص (۵نفردیگری که عمر برای تشکیل شورای خلافت تعیین نموده بود) همتا شدم .

ولی (برای مصلحت اسلام ، و حفظ زحمات رسولخدا ﷺ و ابقاء مکتب مقدس آسمانی حق) با ایشان مدارا نموده ، ودرطیران ، نزدیك شدم بزمین چون ایشان نزدیك گردیدند . وبه پرواز درآمدم چون ایشان به پرواز درآمدند (کنایه از اینکه برای جلوگیری از هرگونه خطر و پراکندگی درنشیب و فراز با ایشان مدارا نمودم وبا اینکه هرقدمی که برمی‌داشتند اسلام را تهدید به خطر می‌نمود ولی ناآگاهی جمعی از امت که برای تأمین هوساتشان سردر قید فرمان ایشان درآورده بودند ازیك طرف ، وخطر بیشتری که درمخالفت صریح باایشان ازطرف دیگر بیشتر اسلام را تهدیدمی‌نمود ، برآن شدم که باز هم دامن شکیبائی از دست نداده ،وسپر صبر درسرکشم) پس یکی از ایشان برای حسدش ازمن روی بگردانید (۱)

ودیگرایشان برای دامادی وبستگیش باعثمان نیزازمن اعراض نمود(۲)

۱ــ محتمل است که مقصود : طلحة باشد زیرا تیمی و پسرعم ابی‌بکر بوده واین قبیله برای امارت همیشه بابنی‌هاشم حسد می‌ورزیده وکینهٔ دیرینه داشتند و اگر بگوئیم طلحة در روز شوری نبوده مقصود : سعدبن ابی وقاص است که هرگز با آنحضرت بیعت نکرد و شاید سبب کینهٔ او باآنحضرت این بوده که مادرش حمنة دختر سفیان‌بن امیة‌بن عبد شمس بود ، وبستگان ایشان وصنادیدشان بشمشیر علی (ع) کشته شده بوده‌اند .

۲ــ مقصود : عبدالرحمن‌بن عوف است که ازطرف مادر باعثمان بستگی داشت چون او شوهر ام‌کلثوم دختر عقبة‌بن ابی معیط بود که خواهر مادری عثمان است واین مصاهرت و دامادی موجب کینه‌توزی او گردید که هرگز دست به بیعت باآنحضرت درازنکرد وهمیشه درجبههٔ مخالف قرارداشت .

(واین روگردانی ازمن تنها از جهت دامادی و خویشی باعثمان نبوده بلکه) با شیئی قبیح و شیئی قبیح (که تذکرش مستهجن و زشت است توأم)بوده است (شاید اشاره‌باین باشدکه‌علاوه‌براین خویشاوندی) بغض وعداوتی‌که باآنحضرت داشته، و یا طمعی‌که برای خلافت بعداز عثمان در سر می‌پرورانده و یا دیگر هوسات شیطانی‌که ذکر آن‌ها را علی علیه السلام قبیح شمرده است موجب‌کینه او بوده است) .

تاآنکه سومین قوم (چون اولین ودومین، به‌ظلم وستم) خلافت را(غصب نموده‌و)بدست خویش‌گرفت! درحالیکه ازبسیاری‌خودخواهی وغرور هردوزیربغل، وتهی‌گاه خود راباد‌کننده بود(چون شتری‌که از بسیارخوردن وآشامیدن، میان موضع سرکین و علفش (شکمش) باد می‌کند و برمیآید- این جمله‌کنایه از آنست‌که همت او فقط صرف بدست‌آوردن وجمع‌آوری بیت‌المال می‌گردید تاخوب بخورد وخوب بیاشامد، وسرکین بیفکند .

چنانکه حیوانات، جزاین هدفی ندارند ویاکنایه ازاین بوده‌که ازکثرت غرور ونخوت هردوجانب اومتورم‌گردیده بود) وبرخاستند با اوفرزندان پدرش (یعنی: بنی‌امیه،که همه خویشاوند وی بودند با او همداستان شدند) درحالیکه باهمهٔ دهان خود مال خدا (بیت‌المال) را (بانشاط وشادی‌تمام) می‌خوردند همانطورکه شترباهمهٔ دهان خودعلف بهاررا می‌خورد (وسهم داران ازبیت‌المال و مستحقین راکه حق برآن داشتند محروم وگرسنه می‌گذاردند !)

تاآنکه ریسمان تابیدهٔ اوبازشد و رفتار ناپسند موجب سرعت کشتن اوگردید، و پرخوری وشکم‌پراو وی را برو درافکند (یعنی :

بیدادگری او بر مسلمانان و تجاوز او در بیت‌المال و محروم‌کردن مستمندان ودیگر قبایح عملی و اخلاقیش وی‌رابهلاکت رسانید).

پس(ازکشته شدن عثمان) هیچ چیز مرا به شگفتی نیاورد جز اینکه مردم مانند موی‌گردن‌کفتار از هرسوجانب من روی آوردند تا آنجاکه دراین‌بیعت‌حسن و حسین (علیهماالسلام) (۱) پایمال‌گردیدند، واززیادی جمعیت وازدحام، ردای‌من ازهردوطرف شکافته شد، و چون گله‌گوسفندگردم درآمدند .

پس چون بأمرخلافت برخاستم،گروهی بیعت بامرا شکستند! و جماعتی ازراه شریعت (ودین خدا وفرمانبری او) چون تیر ، ازکمان بیرون رفتند! وطایفه‌ای دیگرفاسق شدند، وبراه باطل رفتند (۲)

گویاکه ایشان نشنیده بودندکلام خدا را که میفرماید :« تلك الدارالأخرة نجعلها للذين لايريدون علواً في‌الارض ولافساداً والعاقبةللمتقين» آن سرا ونعیم‌جاودانیش راقرار دادیم برای‌کسانی

۱ــ بعضی گفته‌اند . مراد به«حسنان» دوانگشت ابهام‌آن حضرت‌بوده، چه«حسن» بمعنی‌ابهام‌آمده . یعنی : کوفتنالد گردانیدند هردوانگشت‌بزرگ مرا از جهت‌کثرت عقدبیعت (تنبیه‌الغافلین وتذکرةالعارفین) وعن‌المرتضی قدس سره مثل هذا ، و وردفی ذلك رواية على مافی ج ۳ من منهاج البراعة للخوئی رحمه‌الله تعالی .

۲ــ مراد به «ناکثین» عایشه وطلحة وزبیرندکه عهد شکستند وبرآن حضرت‌خروج کردند ودرحدود بصره بااو محاربه‌نمودند و«مارقین»خوارجند که در نهروان علم بغی برافراشتند وبا آنحضرت درمقام محاربه درآمدند و «فاسقین» قاسطین‌اندیعنی : معاویه واصحاب اوکه در صفین باآنحضرت‌مقاتله نمودند . (تنبیه‌الغافلین وتذکرةالعارفین) .

که درروی زمین سرکشی نکرده، وفتنه وآشوب نینگیزند و سرانجام نیك‌برای پرهیزگارانست .

آری بخدا سوگندکه این‌آیه را شنیده و حفظ‌کرده‌اند آن را ولیکن زیورهای دنیا در نظر ایشان جلوه نمود ، و آنان را فریفت (یعنی : چون چشم واقع‌بین نداشتند ! زینتهای ناپدار این جهان ، وحب‌جاه ، وخودستائی،ایشان‌را ازقید فرمانبری خدا ورسولخدا صلی الله علیه و آله بیرون‌کشید وبراه باطل وشیطانی برفتند) .

آگاه باش ، سوگند به خداوندی‌که (بقدرت از لیش) دانه را شکافت ، و (به‌حکمت بالغه‌اش) انسان راآفرید اگر نبود حضورحاضر شوندگان (برای بیعت بامن) و قائم‌شدن حجت ، برمن برای عهدی‌که پروردگار ازعلماء اخذ فرموده‌که راضی نشوند برسیری ستمکاردرظلم و ستمش ، و گـرسنگی ستمدیده و مظلوم در ستم کشیش ، هرآینه می‌انداختم ریسمان (شتر) این خلافت را برکوهان آن ، و سیراب می‌نمودم پایان خلافت را باجام اول آن (یعنی : همانند گذشته ، از خلافت براین مردم نااستوار می‌گذشتم ، واکنون نیزکنار رفته‌ودراین کار اقدام نمی‌نمودم) و هرآینه یافته‌اید شما دنیای خود را (که بآن می‌نازید ودین خود را دربدست آوردن آن می‌بازید) که نزد من از جیفهٔ‌بز ، یاعطسهٔ‌آن بی‌ارزش‌تر است (ومن این‌کار را گذشته ازاینکه حق آسمانی خود میدانم ، برای رسیدن به آرزوهای دنیوی اقـدام نمی‌کنم ، بلـکه برای نظم امورمردم ، وحفظ شریعت مقدسهٔ اسلام ، و گسترش‌داد درمیان‌امت ، واصلاح‌امرمعاش‌ومعاد ، ومرمت خرابکاریهای گذشتگانست) .

راویان گفته‌اند : سخن آنحضرت که بدینجا رسید ، مردی از اهل سواد (عراق) برخاست و نوشته‌ای بحضرتش داد ودر آن نوشته نظر میفرمود ، و چون از مطالعهٔ آن فارغ شد ، ابن عباس گفت : ای امیر مؤمنان (وپیشوای پرهیزکاران) (چه نیکوبود) سخن ، وکلام (بلاغت نظام) خود را ازآنجاکه باقی مانده بود ، جاری ساخته وادامه‌میدادی پس آن حضرت فرمود : ای ابن‌عباس هیهات ، این ، مانند شقشقهٔ شتر بودکه نزد هیجان نفس واشتغال آن باصوت و غریدن از دهان بیرون آید وبعداز آن قرارگیرد و ساکن شود (کنایه از اینکه هیهات‌که از اینگونه سخنان ، دیگر گفته شود) .

ابن‌عباس گوید : بخدا سوگندکه برهیچ سخنی در همهٔ عمر اندوهگین نشدم دراندازهٔ تأسفم براین‌کلام‌که نشد امیرالمؤمنین عليه السلام برسد ازآن‌کلام به جائی‌که خواست اوبوده است .

آیا بااین خطبهٔ آتشین‌که بصراحت خیانت خلفا بأسلام وقرآن کریم ، ومجتمع اسلامی بیان شده ، وخانمانسوزیهائی‌که بویژه پس‌از رحلت رسول‌گرامی اسلام صلی‌الله علیه وآله وسلم درمدت امارت ، و حکومت ایشان دراجتماع‌مسلمانان پدیدآمد قدم بقدم بازگوگردیده، و تحریف و تعطیلی‌که درحدود و مقررات نظامی این مکتب ملکوتی رخ داده بود ، وباصرف بیت‌المال در راه عناوین وهوسات ایشان،فقرا، و مساکین ، و ضعفاء این ملت بلاکش‌کوبیده شده ، و آنهمه اختلافات طبقاتی‌که پدید آوردند ، بطور وضوح خاطرنشان‌گردیده !! کـه هر خردمند بیدار وبی‌غرض ، شك وتردیدی درهیچیك از مطاعن مذکوره ندارد ، و تواریخ اسلامی نیز از صدها مانند اینها مشحون و پراست ،

کسی میتواند حتی تفوه باین کند که علی علیه‌السلام باهمهٔ این خطایا که خود ناظر آنها بوده، پسر خطاب را مورد مدح وثنا قراردهد؟!

آیا شدنی است که درخطبهٔ «شقشقیة» عمر را عنصری ستمگر، وسودجو، وخشن، ودرشتخو، وناهموار معرفی کند. ودرجای دیگر وی را مدح وثناگوید!

علی علیه‌السلام که در «شقشقیة» بخدا سوگند یادکرده‌که در دوران حکومت «عمر» مردم از طریق قویم دین، وآئین مبین قرآن کریم منحرف گشته، وبه راههای باطل گرائیدند، چگونه میتوان حتی تصور نمود که چنین خیانت بزرگ اجتماعی را نادیده انگاشته، و پیشوائی جائر، واین چنین راهنمای ضلالی را بستاید!

آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به تناقض‌گوئی نسبت دادن وچنین بی‌ادبی شرم‌آوری را بازگو کردن! دلیل بر نارسائی فکر، وبی‌باکی در گفتار. وتهمت وافترا بمقام شامخ ولایت نمی‌باشد؟ «**نعوذبالله من شرور انفسهم**»

واگر این هرزه‌گویان که چنین سم‌های کشنده را درقالب تشیع! بخورد مردم میدهند! جدکنند که مقصود از کلمهٔ «فلان» درخطبهٔ مورد گفتگو پسر خطاب بوده، واوست که مورد مدح وثنا قرارگرفته، وبنام مکتب مقدس شیعه می‌کوشند صدها مطاعن خلفا را بامکر و حیله و پشت‌هم‌اندازی مستور بدارند، وبادروغ‌سازیهای ناجوانمردانه، ایشان را عناصری مفید وخدمتگزار بعالم‌اسلام معرفی‌نمایند، واین دشمنان سرسخت،وشمارهٔ یك‌مکتب‌ولایت راکه بیست وچندسال باشمیشیرهای زهرآگین خویش قلب مقدس مولی الموحدین علی بن ابیطالب

امیر المؤمنین عليه‌السلام را قطعه‌قطعه نموده،و باجفاهائی که مرتکب شدند ، اشک از دیدگان آن حضرت بریختند ! مردمی اصولی و سودمند به مجتمع اسلامی معرفی نمایند !! و آنچه در مواضع عدیده در لسان آنحضرت از خرابکاریهای ایشان در دوران حکومتشان بخصوص در خطبهٔ « شقشقیة » نقل گردیده نادیده‌گرفته وصرفنظر کرده‌اند ! اصولاً می‌گوئیم : مدح وثنای پسر خطاب ، باعقیدهٔ شیعه ناسازگاراست .

زیرا : از روایات متعدده ، و آثار متکثرهٔ متواتره‌ای کـه از خاندان عصمت وطهارت عليهم‌السلام وارد شده ، واز شماره ، راحصابیرونست چنین برمیآیدکه زیانکاریهای پیشتازان آن عصر در درجه‌ای بوده‌که قلم یارای ثبت وضبط آن را ندارد ، وآنچه از شرور وآفات وبدعتها ومفاسد اخلاقی واجتماعی‌که بعداز رسول‌اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله دراین ملت‌پدید آمد ریشه واساسش‌هم اینان و یاران و اعوانشان بوده است بلکـه از بسیاری از آثار مقطوعه استفاده میشودکه اسلام ایشان واقعی نبوده و موجبات‌دیگری چون سود شخصی‌وحب ریاست وغرورجاهلی‌و تشخص مصنوعی اجتماعی که سخت مورد علاقهٔ ایشان بوده آنان را به تظاهر به اسلام واداشته بود واز خلافکاریهای دوران اقتدارشان کـه درآثار مقطوعهٔ عامه وخاصه وارد است بسی‌روشن است‌که به درسهای آسمانی قرآن‌کریم وآئین مبین‌اسلام،وقعی نمی‌گذاردند ، وهمه را بدانگونه کـه خـود سودی برده و برتعین موهـوم خـویش بیفزایند تفسیر می‌کرده‌اند .

چنانکه «علامه‌خوئی» درج ۱۴ شرح نهج ص ۳۷۴ ط ج ـ و ج ۹ ص ۱۴۵ همین کتاب روایـات بسیاری بعنوان نمونـه از جمله

کمیت بن زید اسدی» وعلی بن ابراهیم قمی» نقل نموده که حضرت باقر علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام فرموده‌اند : قطرهٔ خون ناحقی در اسلام ریخته نشد ، و مالی از راه حـرام بدست نیامد ، و هیچ عفتی دریده نگردید مگر آنکه گناه آن بگردن قائدین آن عصر بوده است ، وعلاوه بر کیفری که گنهکاران می‌بینند ، چون باداشتن خرد بباطل گرائیده ، وپیرو پیشوای ستمگر بوده‌اند همهٔ این گناهان برگردن ایشان نیز بار میگردد ، و مسئول همهٔ این خیانتهایند ، چـون شالودهٔ ناپاکیها را آنان ریخته واین جرأت را ایشان بمردم دادند .

ودربعضی از آثار منقوله ، ایشان به‌کانون هر خطا ، و معدن هر ناپاکی معرفی شده‌اند .

آری مقطوعاً چنین است .

زیرا : اگر « ابوبکر » مسیر خلافت را عوض نمی‌نمود ، وحقی را که شایستهٔ آن نبود به‌زور وستم نمی‌ستاند ، وایجاد اختلاف ودودستگی نکرده بود ، آنهمه جنایات ، ودین کشیها دراسلام پدید نمی‌آمد ، اگر شخصاً وبدون هرگونه مجوز عقلائی ، عمر را به‌حکومت ، معین نکرده بود، کجا اسلام تا این اندازه دستخوش حوادث ناگوار ، ومورد چپاول دشمنان میگردید !

اگر عمر به شورای مشئوم وبی‌اساس ، سفارش نکرده بود کجا عثمان‌بن عفان براریکهٔ زمامداری ، آنهم مطلق‌العنان قرار می‌گرفت که آنهمه فتنه وآشوب دراسلام پدیدآید .

همهٔ خونهاکه درجنگ «بصره» و «صفین» و «نهروان» ریخته شد ثمرهٔ همین شجرهٔ خبیثه بوده است کـه سرانجام بشهادت حضرت

علی عليه‌السلام منتهی گردید !

اگر غصب خلافت نبود کجا «معاویة بن ابی‌سفیان» بر اعناق مردم سوار میگردید، وخون ومال ایشان را مباح مینمود وآنهمه پریشانیها، ونفاق پدید میآمد.

اگر غصب خلافت نبود کجا نوبت بفرزند ناپاك، وسفاك او میرسید که چنان واقعهٔ هائله، وداهیهٔ عظمائی‌را در «طف» برپانموده، باکشتن عزیزترین عزیزان خدا، وپاره‌های تن رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دل هر انسان‌شرافتمندی راتاروز واپسین جریحه‌دارنموده، وتاجهان، باقی وبرجاست اشك از دیدهٔ انسانها جاری‌گردد.

اینها هزاران خطاوگناه، وقتل وخیانت، وپرده‌دری، ودین‌کشی، وتاراج همهٔ شئون فردی واجتماعی‌که تاقیامت نصیب این‌ملت‌گردیده، نتیجهٔ همان تغییری است‌که ناگهان، پس‌از رسول‌گرامی دراسلام پدید آمد، ودامنه‌اش «بلغ مابلغ» ....

اکنون ذره‌ای از خروار، وقسمت ناچیزی ازمطاعن بسیاری‌که علماء فحول، و حفاظ، وائمهٔ عامه درکتب معتبرهٔ خویش ثبت و ضبط کرده‌اند، وهمه دلالت صریح، قطعی داردکه «عمربن‌خطاب» اصولا شایسته حکومت، وامارت مسلمین نبوده، ونمیتوانسته حافظ حدود قرآن‌کریم، ومقررات واحکام دین‌مبین اسلام باشد، زیرا دردرجه‌ای جاهل بقرآن‌کریم وسنت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ومعالم‌دین بوده، وآثارعجیبه‌ای از اوبجای مانده، که باهمهٔ قدرتی‌که پیروان او دراخفاء نارسائیهای اوبخرج‌داده‌اند! معذلك‌صدها طعن‌مسلم ومقطوع درکتب خود بیادگارگذارده‌اند مابرای بهتر روشن‌شدن‌مطلب، وشناسائی

بیشتر این امیرنالایق قسمتی از آنها را بطور فهرست ازج۶ « **الغدیر** » در اینجا میآوریم :

۱ـ جهل او به لزوم تیمم در مورد فقدان آب جهت غسل جنابت ونماز نخواندن او در این حالت (۱)

۲ـ جهل او به مسائل شکیات نماز (۲)

۳ـ جهل او بکتاب خدا ودستور «سنگسار» کردن زن حاملی که پس از شش ماه وضع حمل نمود ! وبازداشتن حضرت علی علیه‌السلام اورا از این حکم «خلاف ماانزل الله» وتوجه دادن او به حکم خدا و قرآن کریم وگفتن او «**لولاعلی لهلك عمر**» یـا «**اللهم لاتبقنی لمعضلة لیس لها ابن ابی طالب**» (۳)

---

۱ ـ صحیح مسلم درباب تیمم ـ سنن ابی‌داود ص ۵۳ سنن ابن‌ماجة ج ۱ ص ۲۰۰ ـ مسند احمدبن‌حنبل ج ۴ ص ۲۶۵ سنن نسائی ج ۱ ص۵۹ سنن بیهقی ج ۱ ص ۲۰۹ .

۲ـ مسنداحمدبن‌حنبل ج ۱ ص ۱۹۲ وج ۴ ص ۳۱۹ .

۳ـ ابن‌حاتم. بیهقی. نیشابوری. حافظ کنجی. سبطابن‌جوزی. حافظ عبدالرزاق. عبدبن‌حمید. ابن‌منذر. عقیلی. ابن‌سمان. سنن کبری ج۷ص۴۴۲ مختصرجامع العلم ص۱۵۰. الریاض النضرةج۲ص۱۹۴. ذخائرالعقبی ص۸۲. تفسیررازی ج۷ص۴۸۴. اربعین رازی ص۴۶۶. تفسیرنیشابوری ج۲درسورهٔ احقاف. کفایه کنجی ص۱۰۵. مناقب خوارزمی ص۵۷ . تذکرهٔ سبط ص۸۷. الدرالمنثور ج۱ص۲۸۸. وج۶ص۴۰ که ازهمه حفاظ روایت نموده. کنزالعمال ج۳ص۹۶ که ازپنج حافظ روایت کرده است . و ج۳ص۲۲۸ که ازکثیری از ائمه حدیث نقل نموده. (حدیث فوق درهمهٔ این احادیث بصورتهای مختلفی وارد گردیده ولی تماماً اشاره بیك مضمونست) .

۴ـ جهل او بعموم مسائل شرع انور اسلام چندان او را در تنگنای قرار داده بود، و تا اندازه‌ای برخلاف گوئیهایش مورد اعتراض بود که مکرر می‌گفت: «کل الناس افقه من عمر» و این گفته به ۹ صورت در احادیث معتبرهٔ عامه وارد شده است (۱)

۵ـ جهل او بمعنی «أب» در آیه شریفهٔ «فانبتنا فیها حباً و قضباً و زیتوناً و نخلا و حدائق غلباً و فاکهة و أباً» در سورهٔ عبس، ولذا در منبر گفت: آنچه از قرآن می‌فهمید عمل کنید و آنچه را که نمی‌فهمید رها نمائید! وحتی بنابر بعضی احادیث منقوله گفته: از تعمق در آیات قرآن کریم نهی شده‌ایم! و در برخی منقولاتشان این نهی، از

۱ـ ابویعلی در مسند کبیر. سعید بن منصور در سنن. محاملی در امالی. ابن جوزی در سیرهٔ عمر ص۱۲۹. ابن کثیر در تفسیرش ج۱ ص۴۶۷. هیثمی در مجمع الزوائد ج۴ ص۲۸۴. سیوطی در در المنثور ج۲ ص۱۳۳. و در جمع الجوامع ج۸ ص۲۹۸. و در «الدرالمنتثرة» ص۲۴۳ که حدیث فوق را از ۷ حافظ نقل کرده است. فتح القدیر ج۱ ص۴۰۷. عجلونی در کشف الخفاء ص۲۶۹. اسنی المطالب ص۱۶۶. زبیر بن بکار در «الموفقیات». ابن عبدالبرقی در جامع ص۶۶. ابن جوزی در سیرهٔ عمر ص۱۲۹. و در کتاب «الاذکیاء» ص۱۶۲. قرطبی در تفسیرش ج۵ ص۹۹. ابن کثیر در تفسیرش ج۱ ص۴۶۷. سندی در حاشیه سنن ابن ماجه ج۱ ص۵۸۴. عجلونی در کشف الخفاء ج۱ ص ۲۷۰ و ج ۲ ص ۱۱۸.

ابی‌بکرهم نقل شده است ! (۱)

۶ـ حکم دادن او به سنگسار کردن زن دیوانه‌ای که زنا داده بود، وجلوگیری حضرت علی علیه السلام از این حکم (۲)

۷ـ جهل او بتأویل کتاب خدا و جسارتی که هنگام حج درحال طواف به «حجرالاسود» نموده وگفت توسنگی هستی که نه زیانی داری ونه سودی واگر رسولخدا صلی الله علیه و آله ترا نبوسیده بودنمی‌بوسیدمت وعلی علیه السلام اورا برجهلش واقف نموده، وعظمت و اهمیت «حجرالاسود» را برایش

۱ـ سعیدبن منصور درسنن. ابونعیم در «المستخرج». ابن‌سعد . عبدبن حمید. ابن‌انباری. ابن‌منذر. ابن‌مردویه . بیهقی در «شعب‌الایمان» ابن‌جریر درتفسیرش. حاکم درمستدرك ج۲ص۵۱۴. خطیب بغدادی در تاریخش ج۱۱ ص۴۶۸ . زمخشری درکشاف ج۳ ص۲۵۳ . محب‌الدین طبری در «الریاض النضرة» ج۲ص۴۹ شاطبی‌درموافقات ج۱ص۲۱ـ ۲۵. ابن جوزی در سیرة عمرص۱۲۰. ابن‌اثیردر «النهایة» ج۱ص۱۰. ابن‌تیمیة درمقدمهٔ اصول‌تفسیر ص۳۰. ابن‌کثیردر تفسیرش‌ج۴ ص۴۷۳. خازن‌درتفسیرش ۳۷۴. سیوطی در درالمنثور ج۶ ص۳۱۷. کنزالعمال ج۱ص۲۲۷ . ابن‌سعد درطبقات . انباری در «المصاحف» ابوالسعود در تفسیرش که در حاشیه تفسیر رازی است ج ۸ ص ۳۸۹ .

۲ـ سنن‌ابی‌داود ج۲ ص۲۲۷ . سنن ابن‌ماجة ۲ ص۲۲۷ . حاکم در مستدرك ج۲ص۵۹ وج۴ص۳۸۹. بیهقی درسنن‌کبری ج۷ ص۲۶۴. ابن‌اثیر درجامع‌الاصول . محب‌الدین طبری در «الریاض النضرة ج۲ ص۱۹۶ . و در ذخائرالعقبی ص۸۱. قسطلانی درارشاد الساری ج۱۰ص۹ ازبغوی و ابی‌داود ونسائی وابن‌حبان . مناوی درفیض‌القدیر ج ۴ ص۳۵۷ . دمیاطی در مصباح الظلام ج۲ص۵۶. سبطابن جوزی درتذکره ص۵۷ . ابن حجردر فتح‌الباری ج۱۲ ص۱۰۱. عینی‌درعمدة‌القاری ج۱۱ ص۱۵۱ .

بیان فرمود (۱)

۸ـ جهل او بمعاریض کلم: روزی عمر، از مردی پرسید چگونه است حال تو، گفت «ممن یحب الفتنة، و یکره الحق و یشهد علی مالم یره» عمر چون این بشنید فرمان داد تا وی را بزندان برند. ولی علی علیه‌السلام از اجراء حکم جلوگیری نموده، و سخن آن مرد را تصدیق کرده و فرمود!

راست می‌گوید.

عرضکرد چگونه؟ فرمود:

مقصودش این بوده که کراهت از مرگ دارد درحالیکه حق است وفرزند ومال خودرا دوست دارد، وخداوند هردورا فتنه تعبیر فرموده، و رسالت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را گواهی میدهد درحالیکه آنحضرت را ندیده است.

عمر فرمان داد او را رها نمایند سپس بگفت «الله یعلم حیث یجعل رسالته» (۲)

۹ـ بی‌اعتنائی او بامر نماز! چنانکه گاهی در رکعت اول حمد را نمی‌خواند! ودر رکعت دوم دوبار حمد میخواند، وپس از سلام سجدهٔ سهو

۱ـ حاکم درمستدرك ج۱ص۴۵۷. ابن جوزی درسیرهٔ عمر ص۱۰۶. ازرقی در تاریخ مکه. قسطلانی درارشاد الساری ج۳ ص۱۹۵. عینی درعمدة القاری ج۴ص۶۰۶. سیوطی درجامع کبیرج۳ص۳۵ درفضائل مکه. ابوالحسن قطان در«الطوالات» ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغة ج۳ ص۱۲۲. احمد زینی دحلان، درفتوحات اسلامیه ج۲ص۴۸۶.

۲ـ الطرق‌الحکمیة ابن‌قیم‌ص۴۶. وحافظ کنجی درکفایه ص۹۶ وابن صباغ مالکی درفصول‌المهمة ص۱۸ شبیه باین داستان رانقل کرده‌اند

بجا میآورد . وگاهی بکلی قرائت حمدراترك مینمود. و معلوم بودکه در نماز از سنت رسول‌گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله پیروی نمی‌کرده ، و هرچه خود میخواست عمل مینمود، ودر برابر نص، درعین نادانی به‌اجتهادخویش عمل میکرده (۱)

۱۰ـ درباب میراث سئوالی از او شد، جوابی‌داد و در سال بعد همان مسئله را پرسیدند، جواب دیگری‌داد ، چون او رابرجواب سال پیش متوجه نمودند باکمال جرأت گفت : آن روز حکم همان بوده و امروز هم همین است (و غـرورش مـانع شد کـه اقرار بر اشتباه خودکند) (۲)

۱۱ـ جهل اوبطلاق‌کنیز! (۳)

۱۲ ـ فرمان دادن به سنگسار زن حاملی کـه زنا داده بود و جلوگیری حضرت علی‌عليه‌السلام از او باستناد بی‌گناهی حملش ، و چون توجه بخطای خود پیداکرد دستورداد اورا رهاکنند وگفت : «**عجزت النساء ان تلدن مثل علی‌بن‌ابیطالب، لولاعلی‌لهلك‌عمر** » زنان، از

۱ـ ابن حجردر فتح‌الباری ج۳ ص۶۹ . بیهقی در سنن الکبری ج۲ ص۳۸۲ . سیوطی در جمع‌الجوامع . بیهقی در سنن ج۲ ص ۳۴۷ . ۳۸۱ . کنزالعمال ج۴ص۲۱۳ .

۲ـ بیهقی درسنن الکبری ج۶ ص۲۵۵. دارمی درسنن ج۱ ص۱۵۴. ابوعمر در«العلم» ص۱۳۹ .

۳ـ دارقطنی . ابن‌عساکر. کنجی‌درکفایه‌ص۱۲۹. خوارزمی درمناقب ص۷۸. سیدعلی همدانی درمودة القربی. محب‌الدین طبری درالریاض‌النضرة ج۱ ص۲۴۴. صفوری در نزهةالمجالس ج۲ص۲۴۰ .

آوردن فرزندی چون علی بن ابیطالب ناتوانند، اگر علی نبود عمر هلاك می‌شد (۱)

۱۳ـ جهل او به سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و فتوای خلافی که در مورد زنی که درحال عدهٔ تزویج نموده بود داد (۲)

۱۴ـ داستان زن آواز خوانی که نزد خود بخواند و خلافی که مرتکب گردید (۳)

۱۵ـ حکم او به سنگسار کردن زن «مضطرة» وجلوگیری حضرت علی علیه السلام (۴)

۱۶ـ بدون اجازه وارد خانه‌ای شد که مرد و زنی را از شرابخوارگی باز دارد، و اعتراض شدیدی که بر او گردید و متوجه شد که موظف بر تجسس نبوده است (۵)

۱۷ـ حد شرابخوار را نمیدانست، وعبدالرحمن بن عوف او را

۱ـ الریاض النضرة ج۲ ص۱۹۶. ذخایر العقبی ص۸۰. مطالب السئول ص۱۳. مناقب خوارزمی ص۴۸. اربعین فخر رازی ص۴۶۶.

۲ـ احکام القرآن جصاص ۱ ص۵۰۴. خوارزمی. بیهقی درسنن. عبید بن نضلة (نضیلة).

۳ـ ابن جوزی درسیرهٔ عمر ص۱۱۷. ابو عمر در العلم ص۱۴۶. سیوطی در جمع الجوامع ج۷ ص۳۰۰. ابن ابی الحدید درشرح نهج ج۱ ص۵۸.

۴ـ سنن بیهقی ج۸ ص۲۳۶. الریاض النضرة ج۲ ص۱۹۶. ذخایر العقبی ص۸۱. الطرق الحکمیة ص۵۳.

۵ـ الریاض النضره ج۲ ص۴۶. ابن ابی الحدید درشرح نهج ج۱ ص۵۶، و ج۳ ص۹۶. الدر المنثور ج۶ ص۹۳. الفتوحات الاسلامیة ج۲ ص۴۷۷.

متوجه ساخت (۱)

۱۸ـ عاجز ماندن از جواب مسئلهٔ زنی که بجوانی تعلق خاطر پیداکرد، چون ازجلب اوناامیدگشت درصدد انتقام از او وتهمت زدن بوی برآمد، وسفیدی تخم‌مرغ‌رادرجامه وبدن‌خودبریخت، فریادکنان نزدعمرآمد ومدعی شداین جوان آبروی مرابرده، وبناموس من‌خیانت کرده واینهم‌اثرخیانت اوست !

تو در بارهٔ او حکم‌کن، عمر در حکم مسئله متحیرشد بحضرت علی علیه‌السلام متوسل شد، حضرت فرمود آب جوشیده‌ای آورده و برجامه ریختند سفیدی‌که درجامه بوددراثرحرارت منجمدگردید واز بووطعم آن مسلم شدکه توطئه‌ای جهت متهم‌کردن آن جوان درمیان بوده.آن زن‌پس‌ازتحقیق وزجر، اقرار برمکروحیلهٔ خودنمود (۲)

۱۹ـ جهل‌اوبه حکم دومردی‌که یکصد دینار نزدزنی به‌امانت گذاردند، وبساط مکری‌گسترده‌گفتند: این پول را اگرهردوباهم نزدتو آمدیم مستردنما، پس‌از مدتی یکی ازآندو مراجعه نموده، وبا تزویر وحیله پول راگرفت .

سپس دومی‌آمد و مطالبهٔ امانت‌کرد. زن جریان حال بازگفت، اینمرد نپذیرفت ونزاع رانزد عمربردند . ندانست چه بایدکرد، چون بحضرت علی علیه‌السلام مراجعه نمود، و فصل خصومت‌کرد، و مکر ایشان

۱ـ صحیح مسلم باب‌حدخمرج۲ص۳۸.سنن‌دارمی‌ج۲ص۱۷۵.سنن‌ابی داود ج۲ ص۴۰ . مسند ابی‌داود طیالسی ص۲۶۵ . سنن بیهقی ج۸ ص۳۱۹ و غیرهم .

۲ـ ابن‌قیم در«الطرق‌الحکمیة» ص۴۷

روشن شد، عمر گفت: «**لاابقانی الله بعد ابن ابیطالب علیه‌السلام**» (۱)

۲۰ـ نظر خلافی که در حکم گوشت خرگوش داده است (۲)

۲۱ـ درمورد زنی که دوسال شوهرش غایب شده بود حکم خلافی دادکه معاذ اورا متوجه کرد (۳)

۲۲ـ حکم خلافی که درمورد «ذمی» مقتولی داد (۴)

۲۳ـ درمورد قاتلی که صاحبان خون، وی را عفو کرده بودند حکم خلافی دادکه ابن مسعود اورا متوجه ساخت (۵)

۲۴ـ حکم خلافی که در دیه «جنین» داد (۶)

۲۵ـ حکم خلافی که درمورد سرقتی داد وحضرت علی علیه‌السلام او

۱ـ الاذکیاء ابن جوزی ص ۱۸. اخبار الظراف ابن جوزی ص ۱۹ . الریاض النضرة ج ۲ ص ۱۹۷ . ذخایر العقبی ص ۸۰ . تذکرة سبط ابن جوزی ص ۸۷ . مناقب خوارزمی ص ۶۰.

۲ـ ابن ابی شیبة. ابن جریر طبری. کنز العمال ج ۸ ص ۵۰ ابویعلی در مسند . طبرانی در الکبیر. عمدة القاری ج ۶ ص ۲۵۹. مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۹۵.

۳ـ بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ۴۴۳. ابوعمر در «العلم» ص ۱۵۰. باقلانی در «التمهید» ص ۱۹۹. کنز العمال ج ۷ ص ۸۲ . ابن حجر در فتح الباری ج ۱۲ ص ۱۲۰. الاصابة ج ۳ ص ۴۲۷. ابن ابی الحدید درشرح نهج ج ۳ ص ۱۵۰ .

۴ـ کنز العمال ج ۷ ص ۳۰۴. عبدالرزاق. ابن جریر طبری. بیهقی درسنن کبری ج ۸ ص ۳۲. سیوطی درجمع الجوامع ج ۷ ص ۳۰۳

۵ـ شافعی در کتاب الام ج ۸ ص ۲۹۵. سنن بیهقی ج ۸ ص ۶۰.

۶ـ صحیح بخاری ، کتاب دیات باب «جنین المراة . سنن کبری ج ۸ ص ۱۱۴. ابن حجر در «الاصابة» ج ۲ ص ۲۵۹ وغیرهم .

رامتوجه فرمود (۱)

۲۶ـ درمورد شکایتی که پیرزنی ازاوداشت، وبروی‌اعتراض نمود که چگونه خود را امیر برمسلمانان میدانی و از همه جا و همه چیز بی‌خبری. عمر از این سخن چندان تحت تأثیر قرارگرفت‌که گفت: «کل افقه من‌عمر حتی العجائز» (۲)

۲۷ ـ در مورد دو مرد که یکدیگر را سب نموده بودند حکم خلافی داد (۳)

۲۸ـ درختی راکـه «بیعت رضوان» زیرسایهٔ آن واقع شد، و معروف شدبه «شجرهٔ رضوان» و مسلمانان، بیادآن خاطره در زیر آن درخت نمازمی‌خواندند، دستورداد قطع‌کنند و تهدیدکردکه اگرکسی بدانجا برود، چون مرتد،اورا خواهدکشت! (۴)

۲۹ـ اهانتی‌که به‌آثار انبیا علیهم‌السلام نمود. (۵)

۱ـ بیهقی درسنن‌کبری‌ج۸ ص۲۷۴. کنزالعمال ج۳ ص۱۱۸

۲ـ الریاض النضره ج۲ص۵۷. الفتوحات الاسلامیة ج ۲ ص ۴۰۸. نورالابصارص۶۵.

۳ـ بیهقی در سنن‌کبری ج ۸ ص۲۵۲. نیشابوری در تفسیرش در سورهٔ نور.

۴ـ ابن‌سعد در«الطبقات الکبری» ص۶۰۷. ابن جوزی درسیرهٔ عمر ص۱۰۷. ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌ج۳ ص۱۲۲، وج۱ ص۶۰. سیرهٔ حلبیه ج۳ص۲۹. ابن‌حجردر فتح‌الباری ج۷ص۳۶۱. ارشاد الساری ج۶ ص۳۳۷. زرقانی درشرح مواهب ج۲ ص۲۰۷. الدرالمنثور ج ۶ ص۷۳. عمدةالقاری ج۸ ص۲۸۴.

۵ـ ابن‌جوزی درسیرهٔ عمرص۱۰۷. ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج ج۳ ص۱۲۲. فتح‌الباری ج۱ص۴۵۰.

۳۰ــ اضطرار و واماندن او در جواب مسائل سه نفر از احبار یهود. که نزد او آمده و پرسشهای چندی از او نموده، گفتند: اگر سؤالات مارا جواب دهی، اسلام را دین حق، وپیغمبر اسلام راپیغمبر بحق میدانیم وگرنه معلوم میشود هم اسلام دین حق نبوده، وهم (حضرت) محمد(صلی الله علیه وآله) پیغمبر نبوده است.

سؤالات شروع شد، وعمر از جواب عاجز ماند، احبار چون بر او غلبه نموده، و به نادانیش پی بردند، زبان جسارت به اسلام گشودند. سلمان فارسی حاضر در مجلس بود، روی به علماء یهود نموده گفت: اگر کمی درنگ کنید جواب سؤالات شما داده خواهد شد سپس بسرعت روانهٔ خانهٔ حضرت علی علیه السلام گردید، وپس از شرفیافی عرض کرد:

«اغث الاسلام» حضرت فرمود: چه شده است؟ سلمان جریان امر را بعرض رسانید.

حضرت علی علیه السلام برخاست وبطرف مسجد روانشد. چون داخل مسجد شد، وچشم عمر، بآن حضرت افتاد بپاخاست، وعلی علیه السلام را ببغل گرفت وگفت: «یااباالحسن» توهر مشکلی را رفع می‌کنی اکنون مشکل ایشان نیزحل کن، حضرت به علماء یهود متوجه شد وفرمود: هرچه میخواهید بپرسید.

پرسشها آغاز گردید، و جوابهای کافی و وافی شنیدند، چون سخن آن حضرت بپایان رسید دو نفر از ایشان اسلام آوردند، سومی گفت: دونفراز یاران ما مسلمان شدند اکنون: سؤالی دارم اگرپاسخ گوئی منهم مسلمان شوم.

آن حضرت فرمود: هرچه میخواهی بپرس. عالم یهودی سؤال

مفصلی نمود، و علی علیه‌السلام وی را جواب میفرمود. سرانجام فرمود: ای یهودی، ترا بخدا سوگند میدهم، آیا آنچه من گفتم موافق تورات بود؟ عرضه داشت آری کاملاً موافق بود، نه یك حرف کم بود و نه زیاد. و مرا یهودی ننام، اکنون مسلمان شدم، و گفت: اشهدان لااله‌الاالله وان محمداً عبده ورسوله وانك اعلم هذه الامة (۱).

۳۱ـ جهل او بمسائل زکات (۲).

۳۲ـ اجتهاد بی‌جا و غلطی که در گریه بر میت نمود (۳).

۳۳ـ جهل او به ارث زوجه از دیه (۴).

۳۴ـ بی‌باکی او درکم وزیادکردن حدود اسلام (۵).

۱ـ ابواسحاق ثعلبی درکتاب «العرائس» ص۲۳۲ـ ۲۳۹

۲ـ موطأ مالك ج۱ص۲۰۶. مسند احمد ج۱ص۱۴. سنن بیهقی ج۴ ص۱۸۸. مستدرك حاکم ج۱ص۴۰۱. مجمع‌الزوائد ج ۳ص۶۹. وغیرهم.

۳ـ مسنداحمد ج۱ص۲۳۸ و۳۳۵. مستدرك حاکم ج۳ ص۱۹۱. مسند ابی‌داود طیالسی ص۳۵۱. الاستیعاب درترجمهٔ عثمان‌بن مظعون ج ۲ ص۴۸۲ مجمع‌الزوائد ج۳ص۱۷. بیهقی درسنن‌کبری ج۴ ص۷۰.

۴ـ کتاب‌الام شافعی ج۶ ص۷۷. «الرساله» شافعی ص۱۱۳. سنن‌ابی داودج۲ ص۲۲. مسند احمدج۳ ص۴۵۲. صحیح ترمذی ج۱ ص۲۶۵. سنن ابن‌ماجة ج۲ص۱۴۲. سنن بیهقی ج۸ص۱۳۴. تیسیرالوصول ج ۴ ص۸ تاریخ خطیب ج۸ص۳۴۳.

۵ـ السنن‌الکبری ج۸ص۳۱۷. سرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ج۳ ص۱۳۳.

۳۵ـ برخلاف فرمان رسولخدا صلی‌الله علیه وآله حکم‌کردن (۱) .

۳۶ـ اجتهاد بی‌جای او درزیورکعبه (۲) .

۳۷ـ اجتهاد غلط او درطلاق سوم (۳) .

۳۸ـ عنادی‌که بسببی از ایرانیان بخرج داده (۴) .

۳۹ـ خلاف او در مورد مردی‌که چون (عمر) براو وارد شد گفت : من بوی شراب از تو استشمام میکنم ، آن مرد گفت : مگر اسلام مقرر نداشته‌که تجسس دراعمال مسلمانان روا نیست ، عمرچون متوجه خطای خود شد او را واگذارد (۵) .

۴۰ـ نظر او در متعهٔ حج ، و متعةالنساءکه از خطرناکترین

۱ـ کتاب‌الام شافعی ج۱ص۱۳۵ . اختلاف الحدیث شافعی‌ج۷ص۱۴۴ که درحاشیهٔ‌کتاب‌الام است. سنن بیهقی ج۸ص۲۳۸ . ابوعمردر «العلم»ص۱۴۸

۲ـ صحیح بخاری ج۳ ص۸۱ درکتاب حج «باب کسوة الکعبة». سنن ابی‌داودج۱ ص۳۱۷ . سنن ابن‌ماجة ج۲ص۲۶۹ . سنن بیهقی ج۵ ص۱۵۹ . فتوح البلدان بلاذری ص۵۵ . نهج‌البلاغة ج۲ ص۲۰۱ . الریاض النضره ج۲ ص۲۰ . ربیع‌الابرار زمخشری درباب ۷۵ . تیسیرالوصول . فتح‌الباری ج۳ ص۳۵۸ . کنزالعمال ج۷ص۱۴۵ .

۳ـ مسنداحمد ج۱ص۳۱۴ . صحیح‌مسلم ج۱ص۵۷۴ . سنن بیهقی ج۷ ص۳۳۶ . مستدرك حاکم‌ج۲ص۱۹۶ . تفسیرقرطبی ج۳ص۱۳۰ . ارشادالساری ج۸ ص۱۲۷ . الدرالمنثور ج۱ ص۲۷۹ .

۴ـ الموطأ ج۲ ص۱۲ .

۵ـ الدرالمنثور ج۶ ص۹۳.

بدعتهای او بوده است (۱) .

۴۱ـ مهمل‌گوئی او درمورد مردی شامی‌که می‌گفت«انی‌مؤمن» عمر می‌گوید : هرکس‌گفت من دانایم نادان است ، و هرکس گفت من مؤمنم‌کافر است (۲) .

۴۲ـ عاجز ماندن او از جواب « اسقف نجران » کـه سرانجام علی علیه‌السلام بوی پاسخ داد (۳) .

۴۳ـ اجتهاد غلط وبی‌جای او درنماز میت (۴) .

۴۴ـ عاجزماندن او از جواب مسائل ملك‌روم و توسل بحضرت

۱ـ صحیح مسلم ج۱ص۴۷۴ . تفسیرقرطبی ج۲ص۳۶۵ . صحیح‌بخاری ج۳ص۱۵۱ . تفسیربخاری ج۷ص۲۴ . ابن حجردر فتح‌الباری ج۴ص۳۳۹ . قسطلانی درارشاد ج۴ص۱۶۹ . مسلم درصحیح ج۱ص۴۷۲ . ابن‌ماجة در سنن ج۲ص۲۲۹ . احمد درمسند ج۱ص۵۰ . بیهقی در سنن ج۵ ص۲۰ . نسائی در سنن ج۵ ص۱۵۳ . تیسیرالوصول ج۱ ص۲۸۸ . شرح الموطا زرقانی ج۲ ص۱۷۹ . سنن‌دارمی‌ج۲ ص۳۵ . الموطا مالك ج۱ ص۱۴۸ . کتاب‌الام شافعی ج۷ص۱۹۹ . صحیح ترمذی‌ج۱ص۱۵۷ . جامع‌الاصول‌ابن‌اثیر . تیسیرالوصول ابن‌الدیبع ج۴ص۲۶۲ . زادالمعاد ابن‌قیم ج۱ص۴۴۴ . فتح‌الباری ابن‌حجر ج۹ص۱۴۱ . کنزالعمال ج۸ ص۲۹۴ وغیرهم .

۲ـ بیهقی در شعب الایمان . ابن ابی‌شیبة در «الایمان»کنزالعمال ج۱ ص ۱۰۳ .

۳ـ حافظ عاصمی درزین‌الفتی درشرح سورهٔ هل‌أتی .

۴ـ سنن بیهقی ج۴ ص۳۷ . فتح‌الباری ج۳ ص۱۵۷ . ارشاد الساری ج۲ ص۴۱۷ .

علی بن ابیطالب عليه‌السلام وپاسخهای آن حضرت (۱) .

۴۵ـ جهل و اجتهاد غلط و بی‌جای او در حکم شراب و آیات واردهٔ دراین باب (۲) .

۴۶ـ جهل او به غسل جنابت (۳) .

۴۷ـ جهل او بحکم طلاقی که درزمان جاهلیت داده شده‌بود(۴).

۴۸ـ جهل او نسبت بمعاملهٔ بامجوس (۵) .

---

۱ ـ احمدبن حنبل در «الفضائل» . زین‌الفتی در شرح سورهٔ هل‌اتی «الحافظ العاصمی». تذکرهٔ خواص الامة سبط‌ابن جوزی ص۸۷ .

۲ـ ابوداود درسنن ج۲ص۱۲۸ . احمد درمسند ج۱ص۵۳. نسائی در سنن‌ج۸ص۲۸۷. طبری درتاریخش ج۷ص۲۲ . بیهقی درسنن ج۸ ص۲۸۵. جصاص دراحکام القرآن ج۲ص۲۴۵. حاکم درمستدرك ج۲ص۲۷۸. قرطبی درتفسیرش ج۵ص۲۰۰ . ابن‌کثیردرتفسیرش ج۱ص۲۵۵ و ۵۰۰ وج۲ص۹۲. که ازاحمدوابی‌داود وترمذی ونسائی وابن ابی‌حاتم وابن مردویه و علی‌بن مدینی نقل‌نموده. تیسیرالوصول‌ج۱ص۱۲۴. تفسیرخازن ج۱ص۵۱۳. تفسیر رازی ج۳ ص۴۵۸. فتح‌الباری ج۸ ص۲۲۵ . الدرالمنثور ج ۱ ص۲۵۲ . و غیرهم .

۳ـ احمدبن حنبل درمسندج۵ ص۱۵ . ابن ابی‌شیبة، عمدةالقاری ج۲ ص۷۲. مجمع‌الزوائد ج۱ص۲۶۶. الاجابة زرکشی ص ۸۴.

۴ـ قتاده ودیگران .

۵ـ ابوعبید در «الاموال» ص۳۲. موطامالك ج۱ ص۲۰۷ . صحیح بخاری کتاب خمس‌باب جزیه. مسنداحمدبن حنبل‌ج۱ص۱۹۰. جامع ترمذی ج۱ص۱۹۲ . سنن‌دارمی‌ج۲ص۲۳۴ . سنن‌ابی‌دارد ج۲ص۴۵. کتاب«الرسالة» شافعی ص۱۱۴. احکام القرآن جصاص ج۳ ص۱۱۴. فتوح البلدان بلاذری ص۲۷۶ . سنن‌بیهقی ج۸ص۲۴۸ وج۹ص۱۸۹. مصابیح‌بغوی ج۲ص۹۷. سیرهٔ عمرابن جوزی‌ص۱۱۴. مشکاة المصابیح ص۳۴۴ .

۴۹ـ حکم غلط او در «صوم رجب» (۱) .

۵۰ـ اجتهاد غلط او درسؤال از مشکلات قرآن‌کریم (۲) .

۵۱ـ نهی او اصحاب را از نقل احادیث رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، و تهدید ایشان به ضرب وحبس (۳) .

۵۲ـ برخلاف‌کتاب وسنت ، فرزند خود « عبدالرحمن‌بن‌عمر » را دربرابر یك مرتبه شرب خمر دومرتبه حدزد (۴) .

اینها رشحه‌ای از جهل پسرخطاب ، و خیانتهای او بود باسلام و احکام قرآن‌کریم ،که صدها از فحول ، و بزرگان علماء عامه صریحاً درکتابهای خود نوشته ، وبصحت‌انتساب‌آنها اعتراف‌کرده‌اند . و«علامهٔ امینی» قدس سره ، یکصد (۱۰۰) مورد از این قبیل انحرافات وجهل اورانسبت به احکام وحدود اسلام‌باذکرهمهٔ مدارك درج ۶« الغدیر »

۱ـ صحیح‌بخاری ج۳ ص۲۱۵. صحیح مسلم ج۱ص۳۱۸ . مسنداحمد بن‌حنبل ج۱ ص۳۲۶. سنن ابی‌داود ج۱ص۳۸۱ . سنن بیهقی ج۴ ص۲۹۱. تیسیرالوصول ج۲ص۳۲۸ .

۲ـ سنن‌دارمی. ابن‌عساکر. سیوطی و غیرهم .

۳ـ سنن‌دارمی ج۱ ص۸۵. سنن ابن‌ماجة ج۱ص۱۶ . مستدرك حاکم ج۱ص۱۰۲. جامع بیان‌العلم ج۲ص۱۲۰. تذکرة الحفاظ ج۱ص۷۳. شرح ابن‌ابی‌الحدید ج۳ص۱۲۰. مجمع الزوائد ج۱ص۱۴۹ .

۴ـ بیهقی درسنن‌کبری ج۸ ص۳۱۲. ابن عبدربه در عقدالفرید ج۳ ص۴۷۰. خطیب‌بغدادی‌درتاریخ ج۵ص۴۵۵. ابن‌جوزی درسیرهٔ عمرص۱۷۰. محب طبری درالریاض النضرة ج ۲ ص۳۲ . قسطلانی در ارشاد الساری ج۹ ص۴۳۹ وغیرهم .

از صفحهٔ ۸۳ تا صفحه ۳۷۶ نقل کرده ، و این وجیزه را گنجایش آن نباشد که ما نیز بطور تفصیل بهمهٔ آنها اشاره کنیم ، و برای معرفی این والامقام اگر کسی تعصب جاهلانه را کنار گزارده ، و خود را نفریبد ، همین اندازه کفایت می‌کند و باید بدانند که : مشت نمونهٔ خروار است .

با اینهمه آثار، چه در روایات مأثوره ، وچه در همین« نهج البلاغة» از حضرت علی علیه السلام ، وچه از علماء عامه که در مطاعن « عمر» در دست است حتی در پس پرده‌های خیال هم توهم نمیشود که امیر المؤمنین علیه السلام عنصری راکه تا این اندازه پشت پا بدین مقدس اسلام زده ، و آنهمه خطا وخلاف ، وخیانت را مرتکب گردیده ، مورد مدح وثنا قراردهد ؟ !

واین آتشی راکه برخی نوظهوران دراسلام ، که آلودهٔ بهمهٔ افکار پلیدغرب شده ، واز مکتب‌های آسمانی کاملا بی‌بهره‌اند ، درشکل ایجاد وحدت اسلامی (بمعنی غلط آن) بدامن زده‌اند ، نیست مگر نتیجهٔ میوهٔ تلخ نادانی ، ویا غرض‌ورزی و کینهٔ دیرینه‌ای‌که بمکتب مقدس قرآن کریم یعنی تشیع دارند (هداهم‌الله ان امکن والاخذلهم‌الله انشاءالله) .

«نتیجهٔ بحث»

آنچه‌تاکنون باثبات رسید این‌بودکه چون مدح وثنای«شیخین» آنهم در لسان امیرالمؤمنین علیه‌السلام علاوه براینکه حتی توهمش ازمحالات است، منافی‌بامذهب مقدس تشیع، واسلام حقیقی قرآنست، وصدها اثر مسلم از اهل‌بیت رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در نکوهش از ایشان واردگردیده‌که در وضوح و صراحت، قابل هیچگونه تأویل وتفسیری نمیباشد .

بنابراین، اگرخطبهٔ مذکوره را ازمتشابهات ندانیم وعبارات آن رابرهمان ظواهرش حمل نمائیم ، وجدکنیم‌که مقصود، مدح وثنا بوده است بعلاوه براینکه تصریحی بنام «عمربن خطاب» نشده، مسلماً باید بگوئیم :

مقصودآنحضرت‌کسی بوده‌که اهلیت‌آن را داشته‌است، چنانکه بعضی احتمال داده‌اند .

و اگر گفته شود: که «پسر خطاب» بوده. با توجه بسایر جهات ، ودیگر بیانات، باید گفت : این خطبه ازباب ایهام و توریه بوده است . چنانکه روش امامان‌ما علیهم‌السلام درمقاماتی‌که نکوهش از«شیخین» راموجب فتنه می‌دانستند، وپیروان دست پرورده، و سود جوی ایشان بردفاع ازآنان اصرار می‌ورزیدند ، و شدیداً حمایت می‌کردند. برای حفظ خون خود، وشیعیانشان، در قوالب مدح، نام‌آنان می‌بردند، ولی باعباراتی‌که حقیقت مطلب‌رااهل‌خرد، ودانش، ومردم تیزهوش‌کنجکاو، رمزتعبیرات ایشان را درك می‌کردند .

چنانکه «علامهٔخوئی» از ابن شهر آشوب در کتاب « مثالب» روایت‌کرده‌که از حضرت صادق عليه‌السلام، از «ابی بکر» و « عمر» پرسش شد ؟

فرمود: «**کاناامامین قاسطین عادلین، کاناعلی الحق ، و ماتا علیه، فرحمةاللهعلیهما یوم‌القیامة**» .

که ازظاهر عبارت چنین برمیآیدکه ایشان دوامام قاسط عادل، و بر حق بودند و بر حق مردنـد ، پس رحمت خـدا در روز قیامت برایشان باد .

چون مجلس خلوت شد بعضی از یـاران آنحضرت عرضکردند «یابن‌رسول‌الله» این‌چگونه عباراتی بودکه نسبت به«شیخین» فرمودی؟

آنحضرت فرمود : امااینکه‌گفتم: « **کاناامامین** » دوامام بودند، مقصودم، پیشوائی ایشان برگمراهان بوده، واین معنی را ازآیهٔ شریفهٔ «**وجعلنا هم‌ائمةیدعون الی‌النار**» استفاده نمودم. یعنی:وقرارادیم ایشان‌را (به‌بدی سریره، وسوء اختیار خودشان) پیشوایانی‌که مردم‌را

بهشکنجه وعذاب خداسوق دادند .

اما اینکه گفتم: «قاسطین » .

مقصودم ازکلمهٔ «قسط» ستم بوده که ازآیهٔ شریفهٔ«**اما القاسطون فکانو الجهنم حطباً** » استفاده نمودم .

یعنی: واما ستمکاران، هیزم دوزخ خواهند بود .

اما اینکه گفتم : « **عادلین** »

مقصودم ازکلمهٔ عدل، عدول ایشان ازحق بوده،که ازآیهٔ شریفهٔ «**ثم الذین کفروا بربهم یعدلون**» استفاده کردم .

یعنی: پس کفار ونافرمانان ازپروردگارشان عدول کرده،واعراض می کنند .

اما اینکه گفتم: «**کاناعلی الحق** » .

مقصودم، ازحق، حضرت علی عليه‌السلام بوده و ایشان برخلاف حق و بزیان اوبوده‌اند .

اما اینکه گفتم : «**ما تاعلیه**»

مقصودم این بوده که تازنده بودند علیه حضرت علی عليه‌السلام بودند و از این گناه بزرگ توبه ننموده و تا آنجا کـه توانستند باآنحضرت ستم نموده، وبرهمین حال، بمردند .

اما اینکه گفتم : «**فرحمةالله علیهما یوم القیامة**»

مقصودم این بودکه رسول مکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله درروز قیامت این ستمی که برپسر عمش علی عليه‌السلام شده است در پیشگاه عدل خداونـدی مؤاخذه مینماید، واین معنی راازآیه شریفهٔ « وما ارسلناك الارحمة للعالمین» استفاده نمودم که خداوند متعال پیغمبر گرامی خود را«رحمت» بربندگان

معرفی فرموده است .

وازاینگونه روایات، درمآثرشیعه‌بسیاراست‌که امان علیهم‌السلام درچنین مواردی برای رعایت مصالح مسلمین بدین صورت ، تعبیراتی داشته‌اند .

بنابراین برفرض ، کـه مسلم داریم موضوع خطبهٔ مورد بحث «عمر» بوده است مسلماً قابل تأویل‌است، ومقصود امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنچه ازظواهر الفاظ استفاده میشود نبوده است .

«تفسیر خطبه»

درتأویل وتفسیر خطبهٔ مذکوره احتمالاتی داده ، ومعانی مختلفی کرده‌اند ، وبهترین آنها بنظر قاصر ، تفسیری است که «علامهٔ خوئی» رضوان‌الله علیه در شرح نهج نموده که خلاصهٔ ترجمهٔ آن بشرح زیر است :

فرمود : «لله بلاد فلان» گرچه بظاهر، مفید مدح است ولی دراینجا ارادهٔ مدح نشده بلکه «لام» کلمهٔ «لله» چون لام در «لله» آیهٔ شریفهٔ **«لله ملك السموات والارض»** است .

واز لفظ «عمر بن خطاب» به **«فلان»** تعبیر گردیده اشاره است به آیهٔ شریفهٔ «ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ «**فلاناً**» خلیلا» که در روایات مأثورهٔ از اهل بیت علیهم‌السلام ، لفظ **«سبیل»** به اهل بیت و **«ظالم»** به ابی بکر و **«فلاناً»** به عمر تفسیر گردیده است .

چنانکه «علی‌بن ابراهیم قمی» در تفسیر آیهٔ شریفه گوید درروز قیامت ابوبکر میگوید : «یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا» و حضرت باقر علیه‌السلام درتفسیر «سبیلا» فرموده میگوید : یالیتنی اتخذت مع الرسول علیاً ، ای وای برمن کاش « فلان » را بدوستی نمی‌گرفتم او مرا از «ذکر» یعنی «ولایت» آن حضرت منحرف نمود واز اطاعت آن حضرت بازداشت ، و « کان الشیطان » یعنی « فلان » للأنسان خذولا » موجب خواری وسیه‌روزی انسان است .

واز حماد ، از حریز ، از مردی از حضرت باقر علیه‌السلام روایت نموده که آن حضرت درتفسیر « ویوم یعض الظالم » فرمود : این مطلب را (درقیامت) ابوبکر به عمر می‌گوید .

و از حضرت رضا علیه‌السلام نیز روایت شده که این دو آیه را آن حضرت نیز به ابوبکر وعمر تفسیر فرموده است .

فرمود : «فقدقوم الاود» گرچه از ظاهر عبارت استفاده میشود که «فلان» کجی را راست نمود . ولی مقصود به عکس است زیرا: « قوم» بمعنی جریان دادن ورایج نمودن است مثل «اقامت السوق» یعنی بازار رواج پیدا کرد . (۱) ودراینجاهم بهمین معنی است یعنی : عمر کجی را درامت ، ترویج کرد .

زیرا عمر ، از راه حضرت علی علیه‌السلام عدول نموده وخلافت راکه حق آسمانی آن امام بحق بوده غصب کرد ودرتثبیت آن بکوشید !

و چون صراط امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، راه مستقیم است ، قهراً خلافش کجی وگمراهی است ، وعمر برخلاف این راه قیام نموده بود،

۱ـ منتهی‌الارب .

درحقیقت ، مردم را بکجی واداشت ، و کوشش‌کرد این بدعت ظالمانه را ترویج نماید ، چنانکه‌کردآنچه‌کرد .

وآنچه درنظر پسر خطاب ، اهمیت داشت ، و سیاستش برآن جاری بود موضوع نظم امر حکومت ، و محکم‌کردن ریشه ، و اساس ریاست وشخصیت خود بوده‌گرچه برخلاف قانون شرع‌انوراسلام‌باشد. چنانکه ازروایات عامه وخاصه استفاده میشودکه ازدیوارخانهٔ مسلمانی که متهم بشرب خمر بود بالا رفت تااو را برعملش تقبیح نماید ، ودر باطن بنمایاندکه قدرت مادردرجه‌ایست‌که حتی هیچکس درنهان نیز نمیتواند تخطی از قانون آسمانی نماید ، کـه مورد اعتراض شدید صاحب خانه قرارگرفت وبدوخطاب نموده‌گفت : ای امیر، اگرمن یك خطاآنهم پنهانی میکنم توسه خطای علنی‌کرده‌ای ، اولا اسلام دستور میدهدکه دراعمال مردم تجسس نکنید ، وتو برخلاف آن‌کرده‌ای ، و ثانیاً اسلام مقرر داشته که خانه را از در آن وارد شوید تو از دیوار آمده‌ای وثالثاً فرمان داده ، چون بخانه‌ای وارد شدید به اهل‌آن‌سلام کنید ، وتو سلام نکردی ! ! من یك خلاف پنهانی نموده‌ام ، و تو سه خلاف‌آشکار ! !

عمر چون این بشنید عرق شرمندگی از پیشانیش بریخت واز خانهٔ او بیرون رفت .

ومؤید براین مطلب‌که صراط علی عليه‌السلام صراط مستقیم ، وراهی که او رفته‌کج ونادرست و صراط غیرمستقیم بوده است روایتی است که درکتاب « **طرایف** » از قتاده از حسن بصری نقل شده کـه چون بگفت : «**صراط علی مستقیم**» راه علی مستقیم است میگوید : بدو

گفتم: معنی این جمله چیست؟

گفت: این طریق علی بن ابیطالب است، ودین وطریق علی است که مستقیم است، پس پیروی از او کنیدکه راهی است بس واضح و روشن وهیچگونه‌کجی واعوجاجی ندارد.

فرمود: «؛ داوی العمد» ظاهراً دلالت داردکه مفاسد را برطرف نموده، و در مقام اصلاح اجتماع برآمد، ولی مقصود اینست: که بیماری قلبی خویش را درمان‌کرد.

زیرا «عمد» که برحسب لغت بمعنی شکسته شدن درون‌کوهان شتر است (۱) بطور مستعار دربیماریهای قلبی، ویا بیماری عشق نیز استعمال شده است چنانکه گفته میشود: « فلان‌عمیدالقلب » یعنی: دلش از عشق بیمارگردیده و« معمود »آن را گویندکه دلش از عشق شکسته شده باشد (۲) و« معمد » نیز بهمین معنی است.

چنانکه «قیس‌عامری» درقصیدهٔ معروفهٔ عشقیه‌اش‌گوید:

یلومونني فی‌حب‌لیلی عواذل　　　ولكنني من حبها لعمید

سرزنش می‌کنند مرا دردوستی «لیلی» نکوهش‌کنندگان، ولی من از عشق او بیمارم.

ووجه «استعاره‌ی»آوردن «عمد» دربیماری قلب، وعشق، همان تألم، ودرد است.

بنابراین معنی عبارت چنین میشودکه «پسرخطاب» دلش بدرد شك ونفاق، ودشمنی بارسول محترم‌اسلام، و امیرمؤمنان عليه السلام بیمار بود، واین آتش‌درونی، وبیماری‌کشنده، ودشمنی شدیدی‌که بخصوص

۱ـ و۲ منتهی‌الارب.

با امیرالمؤمنین علیه‌السلام داشت سخت رنجش میداد ، و وی را به تعب انداخته بود تا آنکه رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روح پاکش بسرای جاودان شتافت، واین بیماری مزمن ، ودردکشنده را با داروی غصب خلافت ازاهل‌بیت آن حضرت ، ولگدمال نمودن وصیت پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، و سوزاندن درخانهٔ دختر عزیزش زهرای اطهر سلام‌الله‌علیها ، و دگرگونه‌کردن قوانین اسلام ، و شریعت مطهره ، درمان بخشید ، وبه نهایت آرزوی هوسی خویش رسید !

وبهمین بیماری، درقرآن‌کریم اشاره شده و فرموده :

«فی قلوبهم مرض فزادهم‌الله مرضاً و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون»

«امین الاسلام طبرسی »گوید : مقصود بـه «مرض» در آیهٔ شریفه، شک‌ونفاق است. وعلت آنکه شک‌دردین بمرض تعبیرشده اینست که تامزاج آدمی ازحداعتدال بیرون نرود، وآفتی بدان‌نرسد، صحیح وسلامت است .

وبیماری دراثرحوادثی است‌که اعتدال رابرهم زده، ومزاج رادر حدافراط ویاتفریط می‌کشد، قلب(۱) نیزچنین است‌که تاآفتی متوجه آن نشود، ازسلامت وصحت برخوردار است . و بزرگترین آفت قلب ، همان شک‌وتردید ونفاق است .

چنانکه «مولی محسن‌فیض» قدس سره ، درتفسیر «صافی» در تفسیرآیهٔ‌شریفهٔ **«و من الناس من یقول آمنا بالله والیوم الآخر و ماهم بمؤمنین»**که درتوصیف اهل‌نفاق است فرموده: مثل« **ابن‌ابی** »

۱ــ مقصودقوه، ونیروی‌انسانی، و غریزهٔ عاقله‌است .

ویاران او. و چون اولی و دومی، و نظائر ایشان از منافقین،که باشهود آیات، ودلائل روشن برطریق حق، بجای‌آنکه براه خداوند و ازشرك و نفاق بپرهیزند ، براین بیماری قلبی افزودنــد خصوصاً روزی کــه علی علیه السلام در غدیرخم ، به‌خلافت برگزیده شد.

فرمود : «خلف الفتنة »

شارح بحرانی گویــد : مقصود اینست کــه پسر خطاب پیش از فتنه‌هائی که دراسلام پدیدآمد بمرد، و در زمان زمامداری او، وبسبب اوفتنه‌ای واقع نشد، چون سیاستمداری باتدبیر وقوی بوده است و این بالاترین مدح وثنائی است که از اوشده است ! .

شارح مذکوربسی ازحقیقت دوربوده و اشتباه بزرگی را مرتکب شده است زیرا: دراین عبارت،اوبه‌شدت نکوهش شده است. بدین سبب که مقصود اینست که عمر، برای پس‌ازخود فتنه‌های بزرگی بجاگذارد که ازآن جمله است دستور شورای شش نفریش کــه منتهی به خلافت عثمان گردید .

که همهٔ خیانتها،که درزمان اولی ودومی برشریعت مطهرهٔاسلام ومسلمانان واقع شده بود، سومی تکمیل نموده، واز هرگونه خلاف، و خطا برای محو آثاراسلام فروگزار نکرد .

چنانکه «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در شرح نهج، درخطبهٔ ۲۰۴ گوید: فرمانی‌که عمربرای تعیین خلافت از طریق شورای شش نفری داده است سبب همهٔ‌آشوبها و فتنه‌هائی است‌که واقع‌گردید. و تاجهان

پایداراست از میوهٔ تلخ آن شورا برخوردار است. (۱)

فرمود: « وأقام السنة » که چنین توهم میشود، عمر سنت رسول خدا ﷺ را برپا داشته است.

ولی مقصود، نه چنین است.

بلکه آنحضرت باین مطلب اشاره فرموده که عمر، سنت و روشی راکه خود پایه‌گزار آن بوده، و شدیداً دفاع از آن مینمود استوار ساخت.

مثل حرام‌کردن دومتعه! و نماز تراویح، واسقاط حی‌علی‌خیر‌العمل از اذان. وبدعتهای دیگری‌که باکمال جرأت به‌استنادقدرتی‌که دردست‌گرفته بود ازخود بجای‌گذارد.

گرچه‌گفته‌اند: عمر این بدعت را بدین جهت‌گزاردکه باگفتن این جمله، و افضل قراردادن نماز، از جهاد در راه خدا باز نمانند. درحالیکه اینطور نبوده، و اساسی نداشته مگر دشمنی شدید او با امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

چنانکه ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت‌شده‌که فرمود: عمر، چون ازپیغمبراکرم ﷺ شنیده بود مقصود،از «حی‌علی‌خیرالعمل» دعوت

۱ــ قال العلامة الحلی فی کتاب «نهج الحق: روی البلاذری قال: لماقتل الحسین کتب عبدالله بن عمر الی یزیدبن معاویه «لعنهماالله» امابعد: فقد عظمت الرزیة وجلت المصیبة وحدث فی الاسلام حدث عظیم ولایوم کیوم الحسین. فکتب الیه یزید: اما بعد یااحمق فاننا جئنا الی بیوت مجددة وفروش ممهدة، و وساید منضدة فقاتلناعنهافان یکن الحق لنافمن حقناقاتلنا وان کان الحق لغیرنا فأبوك اول من سن وابتزواستاثر بالحق علی اهله.

به‌ولایت علی‌بن‌ابیطالب ﷺ است‌کوشش داشت درقیافه و قالبی مردم را مشتبه ساخت ، واین‌جمله را ازفقرات اذان جدا سازد (لذا بنام‌سوق مردم به جهاد) خواستهٔ خویش را عملی نمود !

فرمود : « ذهب‌نقی‌الثوب » ظاهرش اینست که از دنیا برفت درحالیکه جامه‌اش ازهرگونه‌آلودگی‌پاك وپاکیزه بود ! ولی این‌جمله نیز درمقام نکوهش اوست زیرا :

اگرکسی ظاهرش آراسته باشد وآلودگی نداشته باشد به «نقی» تعبیرمی‌نمایند ، واگر باطن‌کسی آلوده نباشد به «نقی» تعبیرمی‌کنند، ودراینجا بااضافه‌کردن « نقی » به « ثوب » توریهٔ لطیفی بخرج رفته است ،که این نقاوت وپاکیزگی ، واقعیتی نداشته وظاهری بوده‌است ، وکشف از نفاق او میکند .

چوق : درباطن ، بتمام پلیدیهای جاهلیت ، وشك،ونفاق، وحقد، وحسدآلوده بوده است . بلکه او در رأس منافقین قرارداشته‌که‌آنچه می‌گفتند باورنداشتند «یقولون بافواهم مالیس فی‌قلوبهم»

چنانکه حضرت علی ﷺ درخطبهٔ۱۹۳ ـ ایشان را همین‌گونه توصیف نموده میفرماید : « قلوبهم ردیة وصفاحهم نقیة »

فرمود : « قلیل‌العیب »

مقصود اینست‌که عیوب ظاهری او کمتر از دیگری بوده است زیرا برای تحکیم قدرت،وتثبیت حکومتش‌ازطریق تزویر،تااندازه‌ای، رعایت بعضی‌از مسائل اسلام ، وظواهر شرع وقرآن‌کریم را مینموده ، ولی درباطن ، بشهادت آثار موجوده غرق در دریای عیوب بوده است .

فرمود : « **اصاب خیرها وسبق شرها** »که از ظاهر آن چنین توهم میشود که آنچه خیر خلافت بود بدو رسید ، واز شر آن پیشی جست ، وپیش از هرگونه فتنه وآشوبی بمرد .

ولی مقصود اینست :که خیر ، ولذت ریاست ، وحکومتی راکه ابوبکر برای او پایه‌گزاری کرده بود ببرد ، وبساط رنگینی که برایش بگسترد ، ومقامی را که بدون معارض ، مخصوص او گردانید حداکثر بهره‌برداری را نمود . و شرور و آفاتی که درزمان عثمان پدید آمد . وبنی‌امیه را برمسلمانان فرمانروا گردانید ، و خطراتی که اسلام عزیز را این شجرهٔ خبیثه تهدید کرد ، گرچه پایه و ریشه‌اش عمربوده ولی پیش‌از وقوع این حوادث وفتنه‌ها بمرد .

فرمود : « **ادی الی‌الله طاعته‌واتقاه بحقه** » .

یعنی : عمر ، متظاهر برمراسم طاعت خدا بود ، وچون‌زاهدان جلوه‌گری داشت ، و برای تحکیم ریاست ، و تحصیل و جاهت دربین مسلمانان ، خود را اهل تقوی ، وپرهیزکار نشان میداد !

چنانکه در«بحار» ازکتاب « سلیم‌بن‌قیس‌هلالی » روایت شده که درجنگ خندق ، عمروبن عبدود ، عمر را بنام بخواند .

عمر ، چون ندای او شنید ، از وی رو بگردانید ، واز ترس ، بیاران خویش پناهنده گشت ! چون رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خوف وهراس او مشاهده‌کرد تبسمی نموده فرمود :

حبیب من کجاست ؟

حبیب من ، یاعلی ، پیش بیا .

از طرف دیگر عمر به یاران خود میگوید : اگر در این جنگ فتح و پیروزی نصیب دشمنان شود ، وبرما چیره شوند ، چنین عقیده دارم که « محمد » (صلی الله علیه و آله) را تسلیم ایشان نموده ، وخود را از وی برهانیم ! یار باوفایش ! این سخن نپسندید ، وگفت نیکو آن باشد که بت بزرگی آماده نموده ، و چون دوران جاهلیت پرستش آن کنیم ! زیرا : مطمئن نیستیم که « ابن‌ابی‌کبشه » (۱) بردشمن چیره شود . مصلحت اینست که این بت را بسازیم و مخفی نگاه داریم اگر در این جنگ ، قریش ، و خویشاوندان جاهلی ما غلبه کردند ، بت را از مخفی‌گاه بیرون‌آورده و برقریش اعلام میداریم ، واز ثبات عقیدهٔ خود ایشان را باخبرمی‌نمائیم که از دین پیشین خویش صرفنظر نکرده‌ایم ! و اگر پیغمبر برایشان غالب گردید ، برپرستش بت باقی مانده ، و به خویشاوندان‌خویش‌از قریش ، مخفیانه اعلام می‌نمائیم که ما برعقائد پدران خود باقی هستیم !

جبرئیل (علیه السلام) برسول‌اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل‌گردید وآن حضرت را از واقعه باخبرگردانید . رسول‌خدا نیزپس‌ازکشته‌شدن«عمرو بن‌عبدود» مرا ازآن آگاه‌گردانید .

پس رسول‌اکرم (صلی الله علیه و آله) آندو (ابوبکر وعمر) را بخواند وبدیشان فرمود : درزمان جاهلیت ، پرستش چند بت می‌کردید ؟

عرضه داشتند «یامحمد» (صلی الله علیه و آله) ازآنچه درجاهلیت گذشته ، ما را سرزنش مفرما .

۱ـ مقصود پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است .

آنحضرت فرمود :

اکنون چند بت می‌پرستید ؟

گفتند : بخدائی که ترا بدرستی وراستی برانگیخته ازروزی که بتو ایمان آورده‌ایم ، نمی‌پرستیم مگرخدای یکتا را ! !

پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : «یاعلی» این شمشیررا بستان ، وبفلان‌محل برو ، وبتی راکه این‌دونفربرای پرستش خویش ساخته ، وآماده نموده و مخفی داشته‌اند بیرون بیاور ، وآن را بشکن ، واگرکسی مانع‌شد ، گردن اورا بزن .

ایشان چون سخن آنحضرت شنیدند ، و دانستند رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله از رازنهانی ایشان آگاه است ، رو سوی آنحضرت نموده ، و درخواست کردند رازشان پوشیده بماند ، و خطای ایشان را چشم پوشد .

علی علیه السلام میفرماید : من ازآنحضرت خواهش نمودم که این را نادیده انگارد ، وضمانت کردم که ایشان خدای یکتا را به پرستند ، و شریکی برای او قرارندهند . ابوبکروعمر نیز برآنچه راکه ضمانت نموده بودم ، بارسول‌خدا صلی الله علیه وآله عهد ومیثاقی بستند .

سپس بمکانی که آنحضرت اشاره نموده بودند رفتم ، وآن بت را ازمکانی که پنهان‌کرده بودند درآوردم ، ودست وسرآن را بشکسته ، و پاهای‌آن را بریدم ، سپس بخدمت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله بازگشتم .

بخدا سوگند این ناپاکی را تا هنگام مرگ ، درصورت ایشان مشاهده میکردم (یعنی : نمردند مگردرحال بت‌پرستی) .

و مشعر است برهمین مطلب آنچه را که « عیاشی از حضرت

صادق عليه‌السلام درتفسیر آیهٔ شریفهٔ «**والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئك اصحاب النارهم فیها خالدون**» (۱)روایت نموده که آنحضرت فرمود: دشمنان امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام، همیشه در دوزخ باشند، گرچه ظاهراً خودرا درنهایت ورع وزهد وعبادت جلوه دهند.

وآثاربسیار دیگری دردست است که عموماً دلالت داردبراینکه عبادت آنان و زهد و ریاضاتشان واقعیتی نداشته و برای جلوهٔ بیشتر کارشان بدینگونه خود را میآراستند ولذا درتغییرات عمیق و وارونه نشان‌دادن این آئین پاك ازهیچ چیزباکی نداشتند زیرا: پرواضح‌است که اگرخود را درسلك‌عبادوزهاد درنمی‌آوردند ودرطلب لذات‌وشهوات دنیا خویشتن را بشکل تارکین دنیا نمی‌آراستند ودر این راه برخود سخت نمی‌گرفتند نمی‌توانستند درآن درجه باقدرت حکومت‌کنند وبر اعناق این ملت بلاکش سوارگردند ودیری نمی‌پائیدکه بساط آن‌قدرت نقش برآب می‌گردید، وتاروپودش‌ازهم‌گسسته میشد. چنانکه‌سومین حکومت، این خاطره را روشن ساخت و تعدیات و تجاوزات بی‌حد، منتهی بشورش ونابودی اوگردید.

مثل‌او، وپیروانش‌همانست‌که خداوندمتعال‌درقرآن‌کریم‌فرمود: «**ومن‌الناس من‌یقول آمنابالله وباليوم الآخر وماهم بمؤمنین**،

۱ـ وکسانی‌که کافرند (و بخدا و رسول اوایمان ندارند) دوستانشان طاغوتست (که) ایشان را از نور (ایمان) بتاریکیهای (گمراهی و گناهان) بیرون میبرندآنان اهل‌آتش (دوزخ) باشندکه درآن جاوید بمانند.

يخادعون الله والذين آمنوا وما يخدعون الا انفسهم وما يشعرون»(۱)

تا آنجاكه فرمود :

«واذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزئون ، الله يستهزئ بهم ويمدهم فى طغيانهم يعمهون» (۲)

فرمود : «رحل وتركهم فى طرق متشعبة لا يهتدى فيها الضال ولا يستيقن المهتدى»

مقصود اينست که عمر، ازدنيا رفت درحاليکه مردم رادرحيرت، وشك وترديدگزارد! وچنان سنت پيغمبر راتغييرداد، و چندان دردين، بدعت نهاد، و شالودهٔ فتنه و آشوبى بريخت ، که مسلمانان را براى هميشه در نفاق و اختلاف فروبرد ، بخصوص ، فرمان شورائى كه صادر نمود !

برخى از مردم‌كه باهمين دستاويز ، ومكرو حيلهٔ پسرخطاب ،

۱ــ بعضى ازمردم كسانى هستندكه ميگويند: بخدا وروزرستاخيز ايمان آورده‌ايم. درحاليكه ايمان نياورده‌اند (يعنى: دروغ ميگويند، وبراى فريب مؤمنين، تظاهر بايمان مى‌كنند)ــ خدا و آنان راكه ايمان آورده‌اند فريب ميدهند درحاليكه نمى‌فريبند مگــر خودشان راونمى‌فهمند (كــه ايــن فريب جز شكنجهٔ دوزخ چيزى دربرندارد)

۲ــ وچون بااهل ايمان روبرو شوندگويند : ايمان‌آورديم و چون با شياطين (ياران) خودخلوت كنندگويند ما باشما (همراه) هستيم .

همانا ما (باتظاهرخود به‌اسلام، اهل ايمان را) ريشخند مى‌كنيم! خدا (هم) ايشان راريشخند ميكند، وآنان رادرسركشيشان مى‌كشاند، وبخويشتن وا مى‌گذارد .

شیطان بر آنان چیره گردیده بود بکلی خدا را ازیاد برده، و بکلی راه هدایت بر آنان بسته شد.

وجماعتی که طالب هدایت بودند بطوری پسرخطاب ایجادشك و تردید نموده بود که قادربر رفع شك ازخود نبودند.

چنانکه حضرت علی عليه السلام در خطبهٔ پنجاهم بهمین معنی اشاره نموده ومیفرماید:

«انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع واحكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله ، ويتولى عليها رجال رجالا على غير دين الله ، فلو ان الباطل خلص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين، ولو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندين ، ولكن يؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فيمزجان ، فهنالك يستولى الشيطان على اوليائه، و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنى»

ترجمه: همانا ریشهٔ فتنه‌ها ، پیروی ازهواهای نفسانی واحکامی است که برخلاف شرع صادرمیگرد (و)کتاب خدا باآن هواها و احکام مخالف است ، وگروهی از مردم گروه دیگر را بر آن هواها و حکم‌ها پیروی می‌کنند درحالیکه ایشان برغیردین خدایند.

پس اگر باطل ازامتراج باحق، خالص می‌بود (راه حق) برطلب کنندگان مخفی نمی‌ماند.

واگرحق باباطل آمیخته نمی‌گردید،دشمنان،زبانشان بریده میگردید (و نمی‌تواتستنداز آن بدگوئی کنند)ولیکن چون قسمتی ازحق وقسمتی از باطل اخذشود،وبهم آمیخته گردد،اینجاست که شیطان براولیاء خودچیره میگردد،ونجات پیدامینمایندآنان که لطف خداشامل ایشان گردیده است.

خلاصه آنکه «عمر بن خطاب چندان حق و باطل را بهم درآمیخت، که مردم ناآگاه را در حیرت و شك فروبرد، خصوصاً اینکه حضرت علی علیه السلام را یکی ازافراد شورای شش نفری معرفی نمود. وقرین پنج نفر دیگر کرد، وشق عصای مسلمانان نمود، وسبب تفرقه بین مسلمانان شد که هنوز دامنهٔ این خیانت گسترده، و آثار مشئومهٔ آن باقی است.

ودلیل براین، مطلبی است که «علامهٔ حلی» عطر الله مرقده الشریف، درکتاب «نهج الحق» ازکتاب «عقد الفرید» ابن عبدر به اندلسی که از متعصبین عامه است نقل نموده که «معاویة بن ابی سفیان» به «ابن حصین» گوید: خبر ده مراکه چه چیز موجب پراکندگی و اختلاف مسلمانان شد.

گفت: کشتن عثمان.

«معاویه» گفت:

کاری نکردی (وحقیقت امر رابیان ننمودی).

«ابن حصین» گفت:

پس حرکت نمودن علی علیه السلام بسوی تو (ولشکرکشی اودرجنگ صفین، موجب تشتت، وتفرق مسلمانان شد).

«معاویه» گفت:

کاری نکردی (واین بار نیزحقیقت را بیان نداشتی).

«ابن حصین» گفت:

جزاین (ها) که گفتم چیزی بخاطر ندارم ای امیر المؤمنین!! (و این پاسخ «ابن حصین» یاازجهت جلب نظرمعاویه بوده. چون بغض اورا نسبت بحضرت علی علیه السلام می‌دانسته ویا تجاهل او بسبب خوف، وهراس

ازوی بوده‌که ازگفتن حقیقت استنکاف ورزیده است).

«معاویه» گفت :

(اکنون) من ترا خبر دهم (و حقیقت امر را برایت بگویم‌که) بیقین، مسلمانان راپراکنده نکرد، وافکارایشان راپریشان ننمودمگر شورای شش‌نفری‌که «عمر» فرمان تشکیل آن‌را صادرنمود . (۱)

آری :

اگر مجلس «سقیفه» و شورای مشئومی‌کـه بفرمان عمر تشکیل گردید! وحکمی‌که برخلاف منطق،واصل مسلم عقلانی صادر شد! نبود، هرگزاسلام عزیز دستخوش اینهمه حوادث ناگوار نمی‌گردید .

اگر بنصوص مسلمه‌ای‌کـه برخلافت بلافصل حضرت علی عليه‌السلام واردگردیده، وکتب عامه وخاصه مشحون ازآنهاست، ازقبیل : حدیث غدیر. حدیث سیفنة. حدیث منزلة. طیرمشوی. وصدها احادیث دیگر اهمیتی میدادند ، وعناداً ! بآن‌ها پشت پا نمی‌زده و توجهی می‌کردند ، کی، وبچه سبب دیگری مسلمانان صدر درچنگال اختلاف ، ونفاق، و دودلی، وخانمانسوزی اسیرمیگردیدند .

اگر شیخین ، فرمان « **یاایهاالذین آمنوا اطیعواالله‌واطیعوا الرسول‌واولی‌الامرمنکم**» را اطاعت مینموده ، وسر در قید پیروی

۱ـ قال‌معاویة لابن‌الحصین اخبرنی‌ماالذی شتت‌امرالمسلمین وجماعتهم وفرق‌ملاهم وخالف بینهم‌فقال: قتل‌عثمان قال‌ماصنعت شیئاقال: فسیرعلی (علیه السلام) الیک‌قال: ماصنعت شیئاقال: ماعندی‌غیرهذا یاامیرالمؤمنین!! فقال: فاناأخبرك انه‌لم‌یشتت بین‌المسلمین‌ولافرق اهوائهم‌الاالشوری التی جعلها عمر فی‌ستة .

حضرت علی علیه‌السلام درمی آوردند، کجا مسلمانان در اینهمه گمراهی وضلالت فرو می‌رفتند.

اگرعمربن خطاب، وحی خداوند متعال را درروزغدیر که فرمود: «**یاایهاالرسول بلغ ماانزل الیک من ربك وان لم تفعل فمابلغت رسالته والله یعصمك من الناس**» عملاانکارنمی‌نمودکجا، وکی اینهمه نابسامانیها برای مسلمانان پدید می‌آمد.

اگر عمر، فرمان رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راکه فرمود: «یاعلی من اطاعك فقد اطاعنی، ومن عصاك فقدعصانی» بجان و دل می‌پذیرفت هرگز، اسلام پاك مورد حملهٔ دشمنان ناپاك قرار نمی‌گرفت.

اگر عمر، بدون هیچگونه صلاحیت، ومجوزی احکام اسلام را تغییر نمی‌داد، این «سنت سیئه» رواج نمی‌یافت ومقررات عمیقهٔ اسلام، تااین اندازه مورد دستبرد یاغیان وطاغیان قرارنمی‌گرفت.

اگر ابوبکر و عمر، برابر حضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام پرچم مخالفت، و سرکشی نمی‌أفراشتند، منصب شامخ خلافت را بدون شایستگی ولیاقت، غصب نمی‌نمودند، هرگزآنهمه خون پاك علویین ریخته نمیشد، وبه‌نهضت‌مقدس کربلای حسین علیه‌السلام منهتی نمی‌گردید، و مردم جهان، ازاین واقعهٔ هائله، تاروز واپسین درخزن واندوه فرو نمی‌رفتند.

و بحقیقت میتوان گفت: کـه حضرت حسین علیه‌السلام وفرزندان عزیزش، ویاران باوفایش، در «سقیفه» کشته شده‌اند.

اگر غصب خلافت نبودکی، زهرای عزیز، حق مسلمش بغارت می‌رفت، وپهلویش شکسته، وسینهٔ پرنورش فشرده، و فرزندبی‌گناهش،

مظلومانه کشته می‌گردید! (۱)

اگر عمربن خطاب، بدون هرگونه مجوزی، آنهم درقیافه‌ای که مطلوبش حاصل گردد، خلافت را به «شورا» وانمی‌گذارد، وعثمان بن عفان،غاصب سوم نمی‌گردید، هرگز احکام اسلام، تاآن اندازه که قلم شرم از بیان دارد به یغما نمی‌رفت، و منافقان، جرأت نمی‌نمودند آنهمه به اسلام و احکام قرآن کریم تجاوزکنند، و علناً بهمهٔ شئون مسلمانان بینوا بتازند، واین ملت بلاکش رادرسراشیب بدبختی ها،وتیره روزیها سوق دهند.

چنانکه عموم مورخین عامه نوشته‌اند «ولیدبن عقبه» حـاکم مطلق العنان عثمان، شراب می‌خورد، ودرمحراب عبادت درحال مستی برای نماز حاضر می‌شد! شراب را قی می‌کرد، وبرنماز صبح میأفزود واین فساد مسلم، وعلنی اوراکه بعثمان گزارش داده و شهود، گواهی

۱ـ ابن حجرالعسقلانی فی«لسان المیزان» ج۱ص۲۶۸ ط بیروت: قال محمدبن احمدبن حمادالکوفی الحافظ بعدان ارخ موته کان مستقیم الامرعامة دهره ثم فی آخر ایامه کان اکثرمایقرأ علیه المثالب حضرته ورجل یقرأعلیه ان عمر«رفس» فاطمة حتی اسقطت بمحسن . وفی خبرآخر فی قولـه تعالی وجاء فرعون، عمرومن قبله ابو بکر والمؤتفکات عائشة وحفصة فوافقته علی ذلك ثم انه حین اذن الناس بهذاالاذان المحدث وضع حدیثا متنه تخرج نارمن قعر عدن تلتقط مبغضی آل محمدووافقته علیه .

«الرفس» الصدمة بالرجل فی الصدر. قاموس .

میدادند ابداً ترتیب اثر نمیداد، وحد اسلام رابراوجاری می‌ساخت(۱)

آیا چنین عنصر خیانتکاری را برمجتمع اسلامی حکومت‌دادن، وبراموال، واعراض، ودماء مسلمانان‌مسلط نمودن ازبزرگترین جرائم عثمان نبوده است؟!

اگر عمر، باشورای فرمایشی، عثمان را مصدر حکومت اسلامی نمی‌ساخت، این قبیل پرده‌دریها آنهم درناموزون‌ترین قیافه‌ها بدست حکومتهاکه باید حافظ حدود، وشئون اسلام ومسلمانان باشند بوقوع نمی‌پیوست.

اگر عثمان رشتهٔ خلافت را بدست نمی‌گرفت، واز این قدرت مصنوعی‌که بستم بدست‌آورده بود سوءاستفاده نمی‌کرد، کی‌جرأت‌داشت برخلاف‌کتاب خدا، وسنت پیغمبرگرامی اسلام ﷺ صریحاً به‌پیروی ازبرنامهٔ خلیفهٔ پیشین، متعهٔ حج را نهی‌کند (۲).

اگر عثمان» مولود شورای مشئوم سفارشی عمر» از سنت‌رسول خدا ﷺ آگاه بود، وبدان احترام میگذارد، بچه‌سبب، نظرمیدهد که درمجامعت اگر انزال نشود غسل، واجب نمی‌گردد (۳) درحالیکه

۱ـ مسنداحمدبن‌حنبل ۱:۱۴۴ـ سنن بیهقی۸:۳۱۸ تاریخ یعقوبی۲: ۱۴۲ کامل ابن‌اثیر۳:۴۲ـ اسدالغابة ۵:۹۱،۹۲ـ تاریخ ابی‌الفدا ج۱۷۶ـ الاصابة ۳:۶۳۸ـ تاریخ‌الخلفاء سیوطی۱۰۴ـ سیرهٔ‌حلبیة ۲:۳۱۴ـابوالفرج دراغانی ۴:۱۷۸ـ ابن‌عبدربه درعقدالفرید ۲:۲۷۳ (الغدیرج۸ص۱۲۰)

۲ـ صحیح‌بخاری ۳:۶۹،۷۱ـ صحیح مسلم۱ـ: ۳۴۹ـ مسنداحمد۱: ۶۱، ۹۵ـ سنن‌نسائی۵:۱۴۸،۱۵۲ـ سنن‌بیهقی۴:۳۵۲، ج۵:۲۲ـمستدرك حاکم۱:۴۷۲ـ تیسیرالوصول۱:۲۸۲ (الغدیر: ج۸ص۱۳۰)

۳ـ صحیح مسلم. صحیح‌بخاری. مسنداحمد.

از طرق معتبرهٔ عامه احادیث بسیاری نقل شده‌که مطلق التقاء ختانین، موجب غسل است . انزال بشود یانشود (۱)

خلاصهٔ سخن آنکه برحسب بسیاری از روایات عامه ، مقصود از «شجرهٔ ملعونه»که درقرآن‌کریم آمده است همان «بنی‌امیه» بودندکه عثمان بن عفان ، دررأس ایشان قرار گرفته بود ومضمون «ان‌الشجرة الملعونة هو بنو امية » را فحول علماء عامه درکتب معتبرهٔ خود نقل کرده‌اند (۲) .

۱ـ شافعی درکتاب «الام»۱:۳۱ـ قرطبی درتفسیرش ۵:۲۰۴ـ دارمی درسنن ۱:۱۹۴ـ بیهقی درسنن ۱:۱۶۳ـ بخاری درصحیح ۱: ۱۰۸ـ مسلم درصحیح۱:۱۴۲ـ احمددرمسند ۲:۲۳۴،۳۴۷،۳۹۳ـ ابن‌حزم در«المحلی» ۲:۳ـ مصابیح‌السنة ۱ :۳۰ـ ابن‌حزم در «الاعتبار» ص۳۰ـ تفسیرخازن ۱ : ۳۷۵ـ موطامالك ۱: ۵۱ـ مصابیح بغوی ۱: ۳۲ـ المدونة الکبری ۱: ۳۴ (الغدیر:ج ۸ص۱۴۳)

۲ـ تاریخ طبری۱۱: ۳۵۶ـ مستدرك حاکم ۴: ۴۸ـ تاریخ خطیب بغدادی ۸:۲۸، وج۹: ۴۴ـتفسیر نیشابوری‌که درحاشیه طبرانی است ۱۵: ۵۵ـ تفسیرقرطبی ۱۰ :۲۸۳ . ۲۸۶ـ «النزاع والتخاصم» مقریزی ص۵۲ـ اسدالغاية ۳:۱۴ـ تطهیرالجنان ابن‌حجرص۱۴۸ـ خصایص‌الکبری ۲:۱۱۸ـ الدرالمنثور ۴:۱۹۱ـکنزالعمال۶: ۹۰ـ تفسیرخازن ۳:۱۷۷ـ تفسیرشوکانی ۳:۲۳۰، ۲۳۱ـ تفسیرآلوسی۱۵:۱۰۷. (الغدیر:۸:۲۴۹)

للعلامة الامینی؛ فی‌الغدیرج۸:۲۴۸ـ واخرج‌ابن‌مردویه‌عن‌عائشة انها قالت‌لمروان: سمعت رسول‌الله صلی‌الله علیه واله‌وسلم یقول‌لابیك وجدك «ابی العاص‌بن‌امیة» انکم‌الشجرةالملعونة فی‌القرآنـ ذکره‌السیوطی‌فی‌الدرالمنثور ۴:۱۹۱ ، والحلبی فی‌السیرة ۱:۳۳۷ ، والشوکانی فی‌تفسیره ۳: ۲۳۱ ، والالوسی فی‌تفسیره۱۵:۱۰۷ وفی‌لفظ القرطبی فی‌تفسیره ۱۰ : ۲۸۶ـ قالت عائشة لمروان: لعن‌الله‌اباك وانت‌فی‌صلبه، فانت‌بعض‌من‌لعنه‌الله‌ثم‌قالت:والشجرة الملعونة فی‌القرآن .

اینها نمونه‌ای از شورای فرمایشی عمر بودکه تار وپود جامعهٔ مسلمانان را از هم‌گسست ، وچنان قدرتی به بنی‌امیه سپردکه تاریخ ، ازنقل جنایات ایشان ننگ دارد .

چنانکه «آلوسی بغدادی» درج۱۵ص۱۰۰ تفسیر «روح‌المعانی» ضمن آیهٔ شریفهٔ « **وماجعلنا الرؤیا التی أریناك الافتنة للناس و الشجرةالملعونةفی‌القرآن و نخوفهم‌فمایزیدهم‌الاطغیاناً کبیراً** » پس‌ازگفتهٔ عایشه به مروان‌بن‌حکم می‌نویسد :

ومعنى جعل ذلك فتنة للناس جعله بلاء لهم و مختبراً وبذلك فسره ابن‌المسيب وكان هذا بالنسبة الى خلفائهم الذين فعلواوعدلوا عن سنن‌الحق وما عدلوا ومابعده بالنسبة الى ماعدا خلفائهم منهم ممن كان عندهم عاملاً وللخبائث او ممن كان من اعوانهم كيفماكان ويحتمل‌ان يكون المراد ماجعلنا خلافتهم و ماجعلنا هم انفسهم‌الا فتنة و فيه من المبالغة فى ذمهم مافيه و جعل ضمير نخوفهم على هذا لماكان لهاولا او للشجرة باعتبارإن المراد بها بنواميه و لعنهم لماصدرمنهم من‌استباحة الدماء المعصومة والفروج المحصنة واخذ الأموال من غيرحلها و منع الحقوق عن‌اهلها وتبديل الأحكام والحكم‌بغيرما انزل‌الله تعالى‌على نبيه عليه‌الصلاة والسلام الى غير ذلك من‌القبائح العظام و المخازى الجسام التى لاتكاد تنسى مادامت الليالى والايام وجاء لعنهم‌فى‌القرآن اما على الخصوص‌كمازعمته‌الشيعة او على‌العموم‌كمانقول فقد قال سبحانه‌وتعالى ان‌الذين يؤذون‌الله ورسوله لعنهم‌الله فى‌الدنيا والآخرة ، و قال عزوجل فهل‌عسيتم ان توليتم ان تفسدوا فى‌الأرض و تقطعوا ارحامكم اولئك

الذين لعنهم‌الله فاصمهم واعمی أبصارهم الی آيات اخرود خولهم‌فی‌عموم ذلك يكاديكون دخولاً اولياً.

برادران مسلمان

وجوانان باايمان

آيا شورائی‌که پايه ، و اساس همهٔ رويدادهای خطرناك و ريشهٔ خيانتهای بزرگ درجامعهٔ مسلمانان بوده است از جوانمردی و انصاف دورنيست‌که‌آن را بهترين نوع دمكراسی‌انگاشته وبقرآن‌كريم‌مستند نموده ، وباكمال بی‌ادبی، وجرأت ، شالودهٔ‌آن راآسمانی معرفی‌نموده، ودرقالب تشيع اين خيانت ، و بدعت بزرگ ، وگناه غيرقابل اغماض و بخشش را كه دومی مرتكب‌گرديده بود ، به‌كتاب خدا نسبت داده ، و عملی مصلحانه ، وعاقلانه قلمداد نمائيم ؟ ،

اكنون : برای اينكه جفاهـای قلمی برانگيختگان دشمنان مكتب «تشيع» را بيش‌از پيش‌آگاه‌گرديده ، واين جرثومه‌های فسادرا بهتر از گذشته بشناسيد ، و بدانيد كه اينگونه عناصر دست نشاندهٔ مكتبهای ضد تشيع ، اسلام غرب را كـه به صدهـا خرافات اعتقادی آميخته‌اندتنهاباگردش‌قلم،وعدم بضاعت‌علمی ، وجعل‌اكاذيب‌ميخواهند جايگزين‌تشيع‌حقيقی‌قرآن‌كريم‌نموده،وباشيوه‌ای‌كه‌مخصوص‌اينگونه مخربين عقائداست،گروه‌ساده‌لوح ودرس نخوانده‌را باقيافه‌ای‌آسمانی، وشكلی دراصطلاح«علمی !» چنان‌دچارطوفان‌انحرافات بنمايندكه‌فوق آن تصور نرود !

ولی بايد بدانندكه اگر صدها قدرت بيش از اين برای تخريب بنيان مكتب قويم تشيع صرف‌كنند بقدرخردلی دردل مسلمانان روشن

ضمیر ، ودانا ، ومعتقد اثری نخواهندگذارد ، وهدف مشئومشان‌دیریا زود برملا خواهد شد ، وآنوقت است‌که دین باختگان مغرور اشک حسرت از دیدگان خویش ببارند ، وبرگذشتهٔ خونبار خود افسوس یاد کنند .

دراینجا شما را بعبارت «اسلام شناسی» صفحه ۳۸ سطر۲۱توجه میدهم .

می‌نویسد :

« ۳ـ شورا درحکومت : »

«دوآیه درقرآن بصراحت اصل «شور» رادرامور اعلام‌میکند: »
« وشاورهم فی‌الامر» و«امرهم شوری‌بینهم» هنگامیکه پیغمبر وفات »
«یافت،کارگردانان سیاست اسلامی (غیرازعلی بن‌ابیطالب ویارانش)بر»
«اساس این‌حکم در «سقیفه»گردآمدند تـا جانشین پیغمبر را برای»
«رهبری مردم انتخاب‌کنند .

«اجماع» (یعنی توافق اکثریت درامری)که امروز تنهاشکل»
«مورد قبول همگی‌برای‌تحقق دمکراسی است یکی‌ازاصول اجتماعی»
«وسیاسی اسلام است .

«پیغمبرخود به‌شورا معتقد بود وبدان عمل میکرد. درجنگ»
«احد این دو فکر پیش‌آمدکـه مسلمانان، مدینه را برای استقبال از»
«دشمن ترک‌گویند یاآن‌را سنگرخویش سازند ودرانتظار حملهٔدشمن»
بمانند.

«پیغمبراین دونظررا به‌رأی‌گذاشت وخودمعتقدبودکه مصلحت»
«آنست‌کـه در مدینه منتظر حملهٔ دشمن بمانند زیرا دراین صورت»

«مسلمانان هم برای عقیده خواهند جنگید وهم بخاطر حفظ ناموس و»
«خانواده وشهر وثروت خویش، چه انسان درکنار خانه‌اش بهتر می‌جنگد»
«تادر میدان کارزار. گذشته ازین، سست ایمانان که طبعاً درمیدان سست»
«می‌جنگند درمدینه ناچار همچون مجاهدان فداکار خواهند جنگید.»
«بنظر من، علت دیگر شاید این بوده‌است که منافقان و توطئه‌گران که»
«ممکن بوده‌درغیبت محمد(ﷺ) وارتش وی دست به‌کودتابزنند وبا»
«ائتلاف و همدستی جناحهای‌گوناگون مدینه را بشورانند، از پشت»
«خنجربزنند ویاصف متحد ومتشکلی در برابر اسلام بوجودآورند، با»
«حضور خود وسپاه در داخل و مراقبت وکنترل دشمنان داخلی که در»
«آن هنگام نیرومند بودند میخواست مرکز را از خطرات احتمالی»
«نگاه دارد- جوانان ، مخالفت‌کردندکه در خانه نشستن و در انتظار»
«ماندن تادشمن برسرما فرودآید ننگ است باید او را پیشوازکرد .»
«رأی‌گرفتند وپیغمبر در اقلیت قرارگرفت و بحکم اکثریت تن‌داد .»
«سرنوشت جنگ نظر پیغمبررا تأییدکرد ومسلمانان شکست خورده»
«بازگشتند ولی ، وی هرگز مخالفان نظر خویش را در این شکست»
«سرزنش نکرد .

« «عمر» نیز برای رعایت اصل شوری انتخاب جانشین خود»
«رابه «شوری» واگذاشت وعثمان بـدینصورت انتخاب شد . علی بن»
«ابیطالب(علیه‌السلام) نیزباخذ آراء عمومی یا باصطلاح آن زمان با «بیعت»
« عام» روی‌کارآمد واقلیتی راکه بوی‌رأی ندادندآزادگذاشت .

نویسندهٔ سطوربالا : با تطبیق دادن آیات قرآن‌کریم برهدفی‌که
ابداً ربطی به‌مسئله «شوری» درباب خلافت ندارد، وتفسیر برأی، وجعل

درتاریخ، وتصرفهای غیرمجازدر منقولات خویش وعدم توجه به‌آیات مبارکاتی‌که دال برآسمانی بودن منصب شامخ خلافت است، بـا نقاشی عبارات ، جز این خواسته‌ای نداشته است‌که ازکلمهٔ «شوری» در قرآن کریم، مزورانه ، زیربنای خلافت حتی « عثمان بن عفان » را محکم ساخته !

واین شورای فرمایشی را که از خیانتهای بزرگ عمربن خطاب شمرده‌اند ، مستند بقرآن کریم نماید ! ودر برابر افکار مردم عامی‌که بدون مایهٔ علمی بدین لجنزار اعتقادی‌کشانده شده‌اند ، ابداً احساس مسئولیت وجدانی هم نمی‌کند ! !

درحالیکه‌حضرت‌امیرالمؤمنین ، علی عليه السلام درمواضع‌متعدده ، از اینگونه شوراها کـه اساس دین ، و اجتماع بشری را برهم میزند سخت بنالیده است .

وزیان این کجروی‌هـا ، وکج‌فکریها را علماء عامه ، در کتب معتبرهٔ خویش نیز متذکر شده‌اند ، وماپاسخ‌کافی باین عبارات زننده ، وخلاف منطق ، ومباین باادلهٔ قطعیه ، وقرآن‌کریم ، و احادیث مرویه داده‌ایم ، وسخنرانی‌مفصل‌آن‌حضرت را برابطال «شوری» وغیرقانونی بودن‌آن درآنجا نقل‌کرده‌ایم .

لازم است به جلد اول کتاب «تشیع یامکتب نهائی انسانها » صفحهٔ ۱۵۱ـ۲۱۷ مراجعه فرمائید . تاحقیقت امررا دریافته ، و هدف این بزرگوار ! شیعهٔ علوی ! را دریابید .

تعجب اینجاست :

که پدر بزرگوار ! همین نویسنده ، درنوشتهٔ خود بنام « خلافت

و ولایت» ص ۱۲۱ سطر ۲۱ «عمر بن خطاب» راکه سمبل آنهمه جفاها باسلام عزیز بوده ، وبااینکه برای حفظ شخصیت متصورش که تنهاهدف او بوده ، سیاست چنین اقتضا داشته‌که مظاهر اسلام را آنگونه جلوه دهدکه در زمان حیات پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله بوده است ، معذلك نادانی ، وغرور بیجا چنان درخطرش انداخت‌که در برابر احکام خلافی‌که از وی صادر شد ، وبدعتهائی که‌گزارد مورد اعتراض شدید مسلمانان قرار گرفت تاجائی‌که دربیان احکام اسلام آنقدر بخطارفت‌که چاره‌ای جزاین یدکه صریحاً بگوید : « کل الناس افقه من عمر » .

این نابغهٔ کهنسال ! ! درآن صفحه می‌نویسد :

«تقوای سیاسی شیخین»

در تاریخ سیاستمداران جهان‌که نگاه کنیم احدی را سراغ نداریم درهیچ‌جای دنیا ودرهیچ زمان‌که تقوای سیاسیش به اندازهٔاین دو نفر (ابوبکر وعمر) باشد ! !

بااینگونه‌تعبیرات ، این پدرمحترم ! و پسر نابغه‌اش ! چه هدفی داشته‌اند ؟

داوری بعهدهٔ مسلمانان زنده ، وبیدار بی‌غرض .

« برادران مسلمان »

«جوانان رشید با ایمان»

ازآنچه برای روشن شدن مطلب ، وشرح خطبهٔ موردبحث لازم بود ،که هرخوابی‌را بیدار، وهرناهمواری را استوار میسازدبطورخلاصه واجمال مفید دراین تألیف مختصر مضایقه نشد .

بازهم تذکر میدهیم ، کـه اکنون در مجتمع شیعه در لباسهای مختلف ، عناصری هستندکه مستقیماً وسیلهٔ نوشتن ، ویاگفتن،درصدد تخریب عقائد مسلمانان ، وتزلزل افکار ایشان ، وایجاد نفاق‌واختلاف ودو دستگی بین مردمند ! تاماهی خود را ازاین‌آب‌گل‌آلودبگیرند ! وبا اینکه در این مدت کوتاه شالودهٔ تبلیغاتشان وسیلهٔ خامهٔ توانای علماء بیدار تشیع درهـم ریخته شده ، و هدفهاشان مشخص و روشن گردیده ، ومردم بیدار ، وخردمند ، ومطلع ، از تزویر ومکرشان‌آگاه

شده‌اند ، متأسفانه بازهم از ایجاد تشکیک درعقائد مردم باز ننشسته‌اند، و از هر راهی که بتوانند ، زهر خود را می‌ریزند ! واز هر دریچه‌ای سردرمیآورند !

شما مردم روشن ضمیر باید هشیار باشید ، و نظائر این اغفال کنندگان را بیش از پیش شناخته ، خود را برای هرگونه دفاع تبلیغی آماده کنید .

«سخنی چند با برادران»

«روحانیم»

اکنون کتاب، قریب بپایانست. بحکم وظیفه، وبعنوان تذکر، خواستم ازاین رهگذر، خدمتی نیز به برادران عزیز روحانی بیدار، وهشیار خود نموده باشم، ویادآوری کنم که:

ماهمانطورکه در احکام حلال و حرام اسلام، و مسائل شرعیه فرعیهٔ آئین پاك محمدی ﷺ خوشه‌چین خرمن دانش شخصیت‌های علمی‌پیشینیم، واگرآثار فقهیهٔ ارزندهٔ فحول علماء متقدمین ماامثال: **محمدبن یعقوب کلینی‌ها: شیخ‌طوسی‌ها، شیخ‌مفیدها، خواجه نصیرها، سیدمرتضی‌ها، سیدرضی‌ها، علامه‌ها، محقق کرکی‌ها، علامهٔ مجلسی‌ها، شیخ مرتضی‌ها، که خداوند، به برکات بی‌منتهای** خود ارواح زکیهٔ ایشان رابااولیاء دین‌محشور فرموده، وازسفرهٔ ولایت

برخوردارشان نماید، وبسیاری‌از بزرگان دیگرمکتب مقدس تشیع‌که چشم بشریت درآن انـدازه نبوغ و عظمت همانندشان ندیده است ، و چنین ابطالی برای میدان دانش مادرنزائیده است، نبود.

ازاقیانوس مواج احکام اسلام، ومکتب تعلیمی نبوت و ولایت، نمیتوانستیم بهره‌ای به‌بریم. زیرا همهٔ‌آثار، دراین چهارده قرن، بهمت عالی همین استوانه‌های علم، «خلفا عن‌سلف» باقی مانده، وکلید درک‌و فهم حقایق اسلام و برنامه‌های وسیع احکام حلال و حرام همین هـا بوده‌اند ، و ایشانندکـه بجامعهٔ روحانیت واقعی تشیع رونق داده و میدهند .

هم‌چنین ، مکتب اعتقادی اسلام کـه وسیلهٔ خامهٔ توانای همین اساتید بزرگ برشته تحریر، ودرقالب‌کتابهای تألیفی‌در آمده، اگرنبود، وآنهمه‌کتابهای‌کلامی، وفلسفی، تألیف، وتصنیف نمی‌گردید ، و مسائل مهمهٔ اعتقادی،کلاً وجزئاً تحقیق، وتشریح نشده‌بود، ازدریای بی‌کران علوم نبوت وولایت دراین باب‌هم بهره‌ای نصیب ما نمی‌گردید .

لذا همهٔ پاسداران مکتب عمیق تشیع ، بیش‌از پیش برای حفظ این‌آثار ارزنده بایدبکوشند، وازرخنهٔ دشمنان، وماجرا جویانی‌که با تزویر، وحیله، در قالب انقلاب فکری مسخره ! شب وروز برای نابود کردن‌اسلام قرآن‌کریم(یعنی: تشیع)می‌کوشند،که‌به یکباره‌بساط اسلام را «اصولا وفروعاً» برچیده ، و بنام « تشیع ساختگی خیالـی خود» بخصوص، ریشه‌های اعتقادی را بدست باد سپارند !

وظیفهٔ اولی هرفرد روحانی معتقدوبی‌غرض است‌که باتمام‌قدرت به‌برکت بهره‌ای‌که ازمکتب مقدس ایشان برده، درهردرجه و پست و

مقامی‌که هستند، دین اجتماعی خویش را در نگهداشت این آثار ادا نموده، وازهرطریق ممکن، عقائد تودهٔ مردم‌مسلمان راازخطر انحراف نگهداشته، ومشت‌علمی خویش را بامنطق مکتب عقلانی قرآن‌کریم و مخزن دانش‌اهل‌بیت‌علیهم‌السلام‌بردهان‌هرزه‌درایان،وعناصر ناپاك،ومزدور بیگانگان، ودشمنان اسلام‌بکوبند، واجازه ندهند غرب‌زدگان، مکتب تعلیمی اسلام راازدریچهٔافکارآلودهٔ به‌هزاران مفاسد اعتقادی،واخلاقی، و اجتماعی غربیها ، بمردم مسلمانی‌کــه با مکتب مقدس ولایت از همه بی‌نیازند، پیاده‌نموده،وهمهٔ مقدسات مذهبی را دستخوش هوسات‌خویش سازند .

برادران ارجمندروحانی :

البته میدانیدکه‌اگر برابرجنبش مصنوعی وتوخالی غرب‌که‌برای کندن ریشهٔتشیع، بهمه‌جا دست‌زده، وازهمهٔوسائل ممکن،بهره‌برداری می‌کند! سریعاً ، وباقدرت بیشتر مقابله نشود،دیری نمی‌پایدکه‌برهدف مشئوم خویش فائق‌آمده ، وآئین پاك اسلام ، و احکام حلال وحرام را دگرگونه خواهند ساخت !

این‌شمائید:که باید درهمهٔ شئون مختلف علمی ، اسلام عزیز. و این مکتب عقلانی، واجتماعی را درهردور وزمان از چپاول غارتگران محفوظ بدارید : «**وماعلی‌الرسول‌الاالبلاغ**»

این‌بنده نیزکه فردکوچك، وناچیزی ازاین طبقهٔ فاضله‌ام‌بهمین جهت برآن شدم‌که تاسرحد امکان، بکوشم وبرادران مسلمان راازاین پرتگاه عمیق نجات بخشم و اعتماد و پشت‌گرمیم فقط بخدای یکتا و

مکتب مقدس ولایت است« **ولااطلب اجراً ، اناجری الاعلی الله رب‌العالمین**» .

برادران عزیز روحانی:

عناصر پرورده مکتب غرب ، چون دریافته‌اند که صریحاً و در شکل دشمن نمیتوانند بااسلام عزیز بمبارزه درآیندکوشش دارندکه :

علم رابنام علم

وتشیع رابنام تشیع

وقرآن‌کریم رابنام قرآن‌کریم

وشیعه رابنام شیعه علوی وصفوی

و ، و ، و ...

بکوبند ! !

وساده لوحان مکتب ندیده راکه ازپایه واساس اسلام‌بی‌خبرند، بااین تزویرمغرضانه ،ازمکتب مقدس‌ولایت‌بازداشته، وهمهٔ‌سرمایه‌های انسانی راازایشان بستانند ! !

بنابراین، همانطورکه‌همیشه وظیفه داشته‌ایم، وامروزبیشتر.

باید فکرعمیق‌تری نموده، وهمانطورکه درتثبیت مباحث‌فقهیه، وتعلیم وتعلم‌آن می‌کوشیم، باید درراه تثبیت عقائد حقه و تعلیم وتعلم مکتب اعتقادی،واخلاقی اسلام نیزبیشترکوشا باشیم‌ودربرابر حمله‌های صورتاً دوستانهٔ غرب‌زدگان بهتروسریع‌تر، و هشیارانه‌تر، مجهزشویم ، وخدا را نیزدر هرحال ، حاضر وناظر براعمال خویش بدانیم، «**اللهم اشهدانی بلغت**»

«پایان سخن»

برادران مسلمان .

شیعیان غیور خردمند ـ

علاقمندان به اهل‌بیت علیهم‌السلام ومکتب ولایت .

باتوجه بمطالبی که دراین کتاب ازنظرشماگذشت ، ودرک موقعیتی که «شیخین» دراسلام داشته‌اند ، وسیرهٔ امامان ما ، بخصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درموردایشان ، وآنهمه خون دل که از جفاهایشان میخوردند ، و تغییراتی که ایشان خودسرانه دراحکام خدا میدادندکه بطور صراحت ، و گاهی به‌کنایت و اشارت درلسان روایات و احادیث مقطوعه بیان‌گردیده است .

شدنی است بگوئیم : بیان‌آن اوصاف،ومعرفی ایشان‌به‌مسلمانان برخلاف وظیفه بوده ، و نباید بمطاعن و خرابکاریهای آنان اشاره میفرمودند !

یا آنکه برای جلوگیری از تثبیت تحریفات و بیدار ماندن

مسلمانان ، بزرگترین وظیفه همین بوده است که بعنوان نهی‌ازمنکر، برای اینکه علاقمندان به‌مکتب دین،حق را ازباطل بشناسند ، وگول فریبکاران را نخورند ، لازم‌بوده عناصر خطاکار ودین کش،وخیانتهایشان را باسلام و مکتب مقدس قرآن‌کریم ، و اهل‌بیت علیهم‌السلام خاطرنشان سازند ، تاحقیقت ،آمیخته به باطل نگردد و عذری برای مغرض‌باقی نماند « ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من‌حي‌عن‌بينة »

آیا عزیز بی‌جهتاتی‌که بادستاویز قرار دادن «وحدت‌اسلامی» درقیافه غلط و ناهموارش ، مکارانـه مکتب بی‌ارزش مخالفان اسلام را تصویب میکنند غرضی جزکوبیدن تشیع قرآن‌کریم دارند ؟ !

آیا التزام حقیقی باین کیش مقدس اجـازه میدهدکـه از همهٔ حق‌کشیهائی‌کـه مخالفان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنام اسلام واقعی نشان دادند بگذریم ؟ !

آیا درست است‌که ضربه‌های سنگین منافقین را براسلام عزیز و مجتمع اسلامی نادیده‌گـرفته ، و از تزلزل ، و تشتت ، وصدها میوهٔ تلخ‌تر از حنظل‌که درجامعه ببار آوردند صرفنظرنموده وبرای هشیاری دینداران واهل ایمان ، وطرفداران واقعی حق وپیروان راستین‌قرآن کریم این دفترسیاه را نخوانیم ، وبکلی نادیده انگاریم ؟ !

آیا عاقلانه است‌که بجای‌شناساندن ایشان‌درقالبهائی‌که بوده‌اند، وعامه‌وخاصه سجلشان را درکتب معتبره ثبت وضبط‌کرده‌اند ، جاهلانه ویا مغرضانه ، ایشان را هنرمندان تاریخ و دلاوران مجتمع اسلامی ، وسیاستمدارانی شیردل وورزیده معرفی‌نموده وازنظر «تقوای سیاسی»

سر آمد رجال جهان قلمداد نموده ! وبنام مصلحت جعلی ، وبی‌اساس ، ازهمهٔ‌خیانتهایشان چشم‌پوشی نموده ، وعجیب‌تر آنکه آنان‌راپیشوایانی عادل ، و پرهیزکار ، و مصلحت‌اندیش ، و حافظ حدود و شئون اسلامی قالب زنیم !!

آیا باآن صراحتی‌که درخطبهٔ « شقشقیه » ویاخطبه‌های دیگر، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جفاهای ایشان را متذکر گردیده،تاآنجا که مجموعهٔ انحرافات جوامع بشریت را از نظر یکتاپرستی، وبستگی بقانون آسمانی حق ، مستند به غصب خلافت و جلوگیری از خاندان عصمت وطهارت علیهم‌السلام از حق‌آسمانیشان فرموده ، ناجوانمردانه نیست‌کـه زیر عنوان « **شورا در حکومت** » خلافت ایشان را قانونی انگاشته ، وجاهلانه مستند بقرآن‌کریم بنمایند ؟ !

آیا جانبداری ازاینگونه عناصرکه وسیلهٔ سخنرانیهای‌مسموم، و قلم زهـرآگین دراین چند سال أخیر صدها خیانت بمکتب مقدس «تشیع»کرده‌اند ! جنگ علنی باخاندان رسالت ، و مبارزهٔ‌گستاخانه با روش امامان علیهم‌السلام ، وایجاد دو دستگی بین مسلمانان، وتضعیف عقائد ساده‌لوحان نمیباشد ؟ !

آیا این طرح غلطی‌که درقالب «مدروز»آنهم وسیلهٔ چند عنصر تازه بدوران رسیده ، وشناخته شده ، بنام « تشیع » از طریق دشمنان دیرین مکتب ولایت پی‌ریزی شده ، و کوشش دارند با تطهیر هیئهٔ حکومتهای جبار ، وستمگر صدر ، با خاندان طاهرین‌نبی‌بزرگواراسلام درافتند ، گذشته از اینکه قلوب شیعیان غیور و علاقمندان بمکتب ولایت را جریحه‌دار میکند ، توهین ضمنی به مشی مستقیم و مستدل

ائمهٔ دین علیهم‌السلام نمیباشد ؟ !

راستی هرچه فکر میکنم نمیدانم براین گستاخی‌ها ، و جفاها وناجوانمردی‌ها ، و دین‌کشیها چه نامی بگذارم ، ودرشگفتم که چرا نمیخواهند بیدار شوند !

امید است خدای منان ، یگانه دادرس حقیقی اسلام را ازپشت پردهٔغیب بدرآورده ، وچشم‌منتظران ، وعاشقان را بنور جمال‌مبارکش روشن نموده ، وکیفراین‌بیدادگران‌رادرکفشان‌نهد ،آمین‌رب‌العالمین .

«برادران عامی از ما»

«گله نکنند»

برای اینکه برادران عامی مانیز اذهانشان روشن‌گردیده ، واز ماگله نکنند از ذکر نکته‌ای ناگزیریم، وآن اینست‌که :

اگر دراین کتاب ، ویا کتابهای دیگری‌که نوشته‌ایم هرکجا با مسئلهٔ خلافت اسلامی روبرو شده‌ایم ، نسبت به « شیخین » از بیان حقایقی ناگزیرگردیده‌ایم ، نباید از ما برنجند زیرا : آنچه دد مقام معرفی ایشان ، وفعالیتهائی‌که دردوران اسلام صدر ، علیه مکتب‌وحی و ولایت‌نموده‌اند ، وذره‌ای ازخروار دراین‌کتاب به‌گفتگوگزارده‌شده، عموماً درکتابهای معتبرفحول ، وائمه ، وحفاظ ایشان ، نظیراحمدبن حنبل . بخاری . مسلم . ابوداود . ابن ماجه . بیهقی . ابن حازم . ترمذی . طبری . ابن هشام و دیگر دانشمندان مضبوط است . و در

مؤلفات ایشان صدها روایت ، در قدح « شیخین » بصراحت ، ویا به «کنایت واشارت» نقل گردیده است .

وجرائم مجرمین صدر در درجه‌ای‌بوده‌که نمی‌توانسته‌اند مخفی بدارند . وتعجب ما دراینست‌که چرا برادران عامی ما ازتعصبات نابجا دوری نمی‌گزینند ، واگر ازنظر حقدی‌که نسبت به علماء شیعه و کتابهای تألیفی ما دارند حداقل نظری به کتابهای خود می‌نمودند ، مسلماً اگر عادلانه قضاوت می‌نمودند ازانحرافات اعتقادی‌نجات پیدا نموده ، وبراه حق‌استوار میشدند .

درهرحال : آنچه مادرمطاعن«شیخین» بداوری‌گزارده‌ایم‌مستفاد ازکتب خود ایشان است ، امیدواریم بی‌مهری نشان نداده ، وبا دیدهٔ خشم‌آلود برما ننگرند .

زیرا : بررسی عقائد وتشخیص حق از باطل لازمه‌اش همین‌است و برای اثبات حق ، وجداکردن آن از باطل ناگزیر بوده‌ایم موارد اختلاف‌را بابیانی‌مستدل ، وروشن ، ومستندبازگو نموده ، وخیانتکاران به مکتب مقدس اسلام ، وپیشروان اختلاف ، وبانیان تغییروتحریف ، وتضعیف این دین‌مبین را همانطورکه بوده‌اند به جامعهٔ اسلامی معرفی نمائیم .

والبته از اینهم‌نمی‌گذریم‌که علاوه برموضوع بررسی عقائدکه روشی جز این نمیتواند داشته باشد . از نظر حفظ «وحدت‌اسلامی» و رعایت جنبهٔ تشکل مسلمانان ، وتجهیز قوا برابر دشمنان اسلام ، از یهود ونصاری وسایر ملل‌که همواره برای انهدام مسلمانان می‌کوشند ، مسلماً ماباهمهٔ‌برادران مسلمان خودهم‌ناله وهم‌گامیم ، واصلاح‌جوامع

بشری را درپرتو تحکیم قرآن کریم همه ازخداوند آرزومندیم . این خواستهٔ ما وهمهٔ شیعیان جهانست .

ولی برادران عامی مانیز عطف توجهی نموده ، و از سرسختی دست بدارند ، وبحکم خود و وجدان،نظری هم به مکتب مقدس‌تشیع بیندازند ، واستدلالات علماء فحول شیعه راهم‌به‌بینند تادریابند آنچه این فرقهٔ حقهٔ محقه گفته و یا نوشته است کاملاً از اعمال تعصب دور بوده ، وحقاً عادلانه قضاوت شده‌است ، سپس‌باکمال مردانگی‌وشهامت ، اشتباهات گذشته را بدور افکنده ، و دست از دامان خیانتکاران صدر بدارند ، و این وحدت دینی را عمیق‌تر نموده ، وبا نیروی تشکلی قوی‌تر دشمنان اسلام را بخاك افکنند .

اکنون‌که سخن‌بدینجا رسید به چند حدیث‌که «حافظ‌سلیمان بن‌ابراهیم‌قندوزی حنفی» در کتاب «ینابیع‌المودة» در فضیلت ، و شخصیت ، وشایستگی انحصاری اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام برای منصب خلافت و جانشینی رسول بزرگوار یاد کرده اشاره مینمائیم :

۱ـ ص ۵۸۲ : . . . . رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : نیافرید‌خداوند، آفریده‌ای را کـه نزد او برتر وگرامی تر از من باشد ، (حضرت) علی (علیه‌السلام) عرض‌کرد :

ای رسولخدا شما(ازنظر مقام وشخصیت) برترید یا جبرائیل ؟ (آن) حضرت فرمود :

یاعلی همانا پروردگار تبارك و تعالی پیمبران مرسل خود را بر فرشتگان مقربش‌فضیلت‌بخشوده ومرا برانبیاوفرستادگان(خود)برتری

عنایت فرموده است (۱) .

وپس از من این فضیلت برای تو وامامان بعداز تست که فرزندان تواند ، یاعلی . همانا فرشتگان خدمتگزاران ماودوستان مایند .

یاعلی : فرشتگان حامل عرش ، وآنچه در پیرامون عرش است به پاکی ، ثنا وشکر پروردگار خود میگویند ، وبرای آنان که بولایت ماایمان آورده‌اند درخواست آمرزش می نمایند .

یاعلی :(چون غرض نهائی وعلت غائی آفرینش ،ما بوده‌ایم ،وخداوند منان هرچه آفرید بطفیل نورما آفرید) اگرما نبودیم خداوند ، آدم، وحوا و بهشت ، و دوزخ ، و آسمان ، وزمین را نمی آفرید . پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم وحال آنکه درشناسائی ، وتسبیح ، وتهلیل ، و تقدیس پروردگارمان بر آنها سبقت داشته‌ایم .

زیرا: نخستین آفریدهٔ خداوند «عزوجل» ارواح ما بوده‌که به

۱ـ اخرج صاحب المناقب حدثنا الحسن بن محمدبن سعد . . . . عن علی بن ابیطالب (ع) قال قال رسول الله صلی الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما خلق الله‌خلقاً افضل منی ولااکرم علیه منی قال علی فقلت یارسول الله فانت افضل ام جبرائیل؟ فقال : یاعلی ان الله تبارک‌وتعالی فضل انبیائه‌المرسلین علی ملائکته المقربین وفضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین ، والفضل بعدی لک یاعلی وللائمة من ولدك من بعدك فان الملائکة‌من خدامنا وخدام محبینا ، یاعلی الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمدربهم و یستغفرون للذین آمنوا بولایتنا یاعلی : لولا نحن ماخلق الله آدم‌ولاحواءولاالجنةولاالنارولاالسماءولاالارض فکیف لانکون افضل من الملائکة وقدسبقناهم الی معرفة ربنا وتسبیحه وتهلیله‌وتقدیسه‌لان اول ماخلق الله عزوجل ارواحنا . ←

یکتائی وشکر وثنای اوگویا شده‌ایم، سپس (خداوند متعال) فرشتگان راآفرید، و چون ارواح مارا نور واحدی یافتند، (و) بزرگ شمردند امر ما را پس (خداوند را به پاکی یادکرده و او را) تسبیح نمودیم تا فرشتگان بدانند ما (نیز چون ایشان) آفریده‌ای هستیم، و پروردگار متعال ازصفات ما(آفریدگان) منزه ومبراست پس فرشتگان، به‌تسبیح ما(خدارا) تسبیح نمودند، واورا ازصفات ما(آفریدگان) مبرادانستند، وچون بزرگواری (ومقام‌رفیع) مارابدیدند به «لااله‌الاالله»اوراتسبیح نمودیم تا فرشتگان بدانند خدائی نیست جز پروردگار (یکتا) و ما (همه) بندگانیم نه خداوندگاری تالازم باشد با او یا درمرتبهٔ دون او پرستش شویم، ولذا فرشتگان (هم)گفتند: لااله‌الاالله .

پس چون جایگاه بزرگ‌مارا بدیدند (خداوندرا) تکبیر بگفتیم تا فرشتگان بدانندکه خداوند بزرگتر است (از آنکه بوصف درآید) وهیچ‌آفریده‌ای بزرگی نیافت مگر به (عنایت و توفیق ولطف) او، و چون عزت و توانائی‌که خداوند نصیب ما فرموده بود بدیدند گفتیم: «لاحول‌ولاقوة‌الابالله» تافرشتگان بدانند: جنبش وحرکت،ونیروئی نیست مگرازخداوند (جل‌جلاله) .

پس چون (فرشتگان) بدیدند آنچه راکه خداوند برما انعام

← فانطقنا بتوحیده وتحمیده ثم خلق‌الملائکة فلماشاهدوا ارواحنا نوراً واحداً استعظموا امرنا فسبحنالتعلم‌الملائکة اناخلق مخلوقون وانه تعالی منزه عن صفاتنا فسبحت‌الملائکة‌بتسبیحنا ونزهته عن‌صفاتنا فلما شاهدوا عظم‌شأننا هللنالتعلم‌الملائکة ان لااله‌الاالله واناعبیدولسنا بآلهة یجب ان تعبدمعه‌اودونه فقالوا : لااله‌الاالله فلما شاهد واکبرمحلنا . ←

فرموده و فرمانبری مردم را ازما لازم‌گردانیده‌گفتیم « الحمدلله» تا فرشتگان بدانندکه ثنا و شکر بر نعمت خدا مخصوص اوست پس فرشتگان گفتند: «الحمدلله» .

پس فرشتگان بسبب مابه‌توحید، وتسبیح ، و تهلیل، و تکبیر، و تحمید خداوند (عزوجل) راهنمائی شدند . .

وهمانا خداوند «تبارك وتعالی»آدم راآفرید پس ما را درصلب (پشت) او قرارداد ، و فرشتگان را بـه سجدهٔ براو فرمان داد ، برای بزرگداشت، وگرامی داشتن او،وسجدهٔ ایشان برای خدا پرستش است، وبرآدم اکرام واعزازاست و(نیز) فرمانبری خداست، چون ما درصلب او قرار داشته‌ایم پس چگونه (با این مقام منیع‌که بماکرامت‌گردیده) برتراز فرشتگان نباشیم و حال‌آنکه تمامی ایشان برحضرت‌آدم عليه‌السلام سجده نمودند .

وهمانا (درشب معراج) چون‌بآسمان،بالابرده‌شدم جبرائیل‌عليه‌السلام دوتا دوتا اذان‌واقامه رابگفت پس‌گفت : ای‌محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله :

ـــــ كبرنالتعلم الملائكة ان الله اكبر فلاينال مخلوقة عظم‌المحل الابه فلما شاهدوا ماجعله الله لنامن العز والقوة قلنالاحول و لاقوة الا بالله لتعلم الملائكة ان‌لاحول ولاقوة الابالله فلما شاهدوا ما انعم الله به علينا واوجبه‌لنامن فرض طاعة الخلق ايانا‌قلنا الحمدلله لتعلم الملائكة ان الحمدلله على نعمته فقالت الملائكةالحمدلله فبنا اهتداوالى معرفة توحيدالله وتسبيحه وتهليله و تكبيره وتحميده وان‌الله تبارك‌وتعالى خلق آدم عليه‌السلام فاودعنافى صلبه و امرالملائكة بالسجود له تعظيماواكراماً‌له و كان سجود هم لله عبودية و لادم اكراماً وطاعة لامرالله‌لكوننافى‌صلبه‌فكيف‌لانكون‌افضل من‌الملائكة‌وقدسجدوا لآدم‌كلهم اجمعون و انه‌لما عرج بى‌الى‌السماء اذن جبرئيل مثنى مثنى و اقام مثنى مثنى ثم قال : تقدم يامحمدفقلت ياجبرائيل اتقدم عليك .ـــــ

مقدم شو (وپیشی گیر) پس گفتم : ای جبرائیل آیا بر توپیشی گیرم ؟

عرضکرد: آری، همانا خداوند تبارك وتعالی پیمبران را برهمهٔ (اصناف) فرشتگان برتری بخشیده (وفضیلت داده) و تنهاترا برتمامی ایشان برتری بخشیده است .

پس پیش رفته و با ایشان نماز گزاردم ، و برای من افتخاری نیست .

وچون به«حجاب‌های نور» رسیدم جبرائیل بمن گفت:

مقدم شو ای محمد ﷺ اینجاپایان حدیست که خداوند برای من قرارداده است پس اگر ازآن بگذرم «اجنحهٔ» من برای تجاوز از حد(ی که) پروردگارم «جل جلاله» (مقررداشته)خواهد سوخت

پس آن نورسربرکشید ، تا رسیدم بدان جایگاه رفیع و مرتبهٔ عالی پادشاهی حق که خواست او بود، پس بدین ندامفتخر شدم که ای محمد ﷺ توبندهٔ منی ومن پروردگار توام پس تنها پرستش من کن، وبرمن اعتمادنما، توراازنور ممتاز آفریده‌ام وتورسول من برمخلوق منی وحجت (وگواه من) برآفریدگان منی، بهشت خود را برای تو و پیروان توآفریده‌ام، وآتش (دوزخ) را برای مخالفین تو خلق کرده‌ام ،

← فقال : نعم ان الله تبارك وتعالی فضل انبیائه علی ملائکته اجمعین وفضلك خاصة علی جمیعهم فتقدمت فصلیت بهم ولافخر فلما انتهیت الی حجب النور قال لی جبرائیل : تقدم یامحمد ان هذا انتهاء حدالذی وضعنی الله فیه فان تجاوزته احترقت اجنحتی بتعدی حدودربی جل جلاله فزج بی النور زجة حتی . ←

وبرای اوصیاء توکرامت خود راواجب گردانیده‌ام.

پس گفتم:

پروردگار من، اوصیاء من کیانند؟ پس بدین ندا افتخار یافتم که ای محمد صلی الله علیه وآله:

(نام‌نامی) اوصیاء تو برسرا پردهٔ عرش من نوشته شده است پس (چون) دیده‌بردوختم دوازده نوربدیدم‌ودرهر نوری خطسبزی (مشاهده کردم)که برآن،نام‌یکی از اوصیاء من‌نوشته شده بود (که) اول ایشان (حضرت) علی علیه السلام وآخرایشان (نام‌حضرت) مهدی قائم (علیه الصلوة والسلام) بود.

پس گفتم:

پروردگار من ایشانند اوصیاء بعدازمن؟ بدین‌ندا مفتخر شدم‌که ای‌محمد صلی الله علیه وآله ایشانند دوستان و برگزیدگان مخصوص من، و بعداز توحجت‌های منندبرآفریدگان من

وایشانند اوصیاء تو، بعزت و جلالم سوگندکه البته زمین را به

← انتهیت الی حیث ماشاءالله من علوملکه‌فنودیت یامحمدانت‌عبدی وانا ربك فایای فاعبدوعلی‌فتوکل وخلقتك من‌نوری وانت رسولی الی خلقی و حجتی علی بریتی لك ولمن اتبعك خلقت جنتی ولمن خالفك خلقت ناری ولا وصیائك اوجبت کرامتی فقلت: یارب و من اوصیائی؟ فنودیت یا محمد اوصیائك المکتوبون علی سرادق عرشی فنظرت. فرأیت‌اثنی‌عشر نوراًوفی‌کل نور سطراً اخضر علیه‌اسم وصی‌من‌اوصیائی‌اولهم«علی»وآخرهم«القائم‌المهدی» فقلت: یارب هؤلاء اوصیائی‌من‌بعدی؟ فنودیت یا محمد هؤلاء اولیائی‌احبائی و اصفیائی و حججی بعدك‌علی بریتی.

←

(حضرت) مهدی علیه‌السلام که آخر ایشانست از بیداد، پاک گردانم و بر مشارق و مغارب زمین وی را توانائی بخشم، و بادها را بفرمان او درآورم، و ابرهای سخت را برای او نرم گردانم، و وی را بهرگونه وسیله بالا برم، و به‌سپاه خود یاریش دهم، و بفرشتگانم اورا مددکنم تا دعوت مرا بلند گرداند ومردم را برتوحید (ویکتائی) من گرد آورد پس پادشاهی او را جاوید گردانم و درگردش ایام (این پادشاهی) در اولیاء منست تا روز قیامت

۲ـ ص ۵۸۳ : ابوالمؤید ، موفق‌بن‌احمد خوارزمی بسندش از ابی‌سلیمان روایت نموده‌که گفت : شنیدم از رسولخدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که میفرمود : شبی‌که به‌آسمان(ها) بالا برده‌شدم‌خداوندبزرگ«جل‌جلاله» بمن فرمود : «آمن‌الرسول‌بماانزل‌الیه‌من‌ربه» پیغمبر(گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله) به‌آنچه را که از جانب پروردگارش بسوی او فرودآمده ایمان آورده است ، سپس (رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرماید : به پروردگار خود)گفتم : و ایمان‌آورندگان (وگروندگان بمن نیز ایمان‌آورده‌اند ، خداوندمتعال) فرمود :

راست‌گفتی ای محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله) همانا من چون توجهی بسوی‌اهل زمین نمودم ترا ازمیان ایشان برگزیدم ، ونامی از نامهای خود برای

← وهم‌اوصیائک‌وعزتی وجلالی لاطهرن الارض بآخرهم المهدی من الظلم ولامکننه مشارق‌الارض ومغاربها ولاسخرن له‌الریاح ولاذللن له‌السحاب الصعاب ولارقینه فی‌الاسباب‌ولانصرنه بجندی ولامدنه بملائکتی حتی‌تعلودعوتی ویجمع الخلق علی توحیدی ثم‌لادیمن ملکه ولاداولن الایام بین‌اولیائی الی یوم القیامة .

توگرفتم (و انتخاب نمودم) (۱) .

جائی نیست جز اینکه توبامن یادکرده شوی ، پس منم محمود، وتوئی محمد (صلی‌الله علیه وآله) پس دفعهٔ دوم توجهی نمودم وعلی (علیه‌السلام) را از میان ایشان برگزیدم ، پس اورا بنام خود نامیدم ای محمد(صلی‌الله علیه وآله) تو، و علی ، وفاطمه ، وحسن ، وحسین ، و امامانی‌که از فرزندان حسینند (ه.ه را) از نور (ممتاز) آفریده‌ام ، و «ولایت» شما را براهل آسمانها وزمین عرضه‌داشتم پس‌هرکه قبول ولایت شما نمود نزد من ازمؤمنین است وکسی‌که انکار ولایت شما نمود نزد من ازکافرین است .

ای محمد (صلی‌الله علیه وآله) اگر بنده‌ای از بندگان من پرستش من‌کند تابمیرد یااندامش به استخوانها خشك شده ، و(بدنش)کهنه (وپوسیده) گردد ، سپس سوی من‌آید درحالیکه ولایت شما را منکر باشد او را نیامرزم ، ای محمد دوست داری ایشان را به‌بینی ؟

۱ـ اخرج ابوالمؤید موفق بن احمد بن الخوارزمی بسنده عن‌ابی سلیمان راعی رسول‌الله قال: سمعت رسول‌الله صلی‌الله علیه والهوسلم یقول: لیلة اسری بی‌الی‌السماء قال‌لی‌الجلیل جل‌جلاله: آمن‌الرسول بماانزل‌الیه من‌ربه فقلت: والمؤمنون قال: صدقت‌قال : یا محمدانی اطلعت‌الی اهل‌الارض اطلاعة فاخترتك منهم‌فشققت‌لك اسماً من‌اسمائی فلااذکرفی‌موضع الاذکرت معی‌فانا المحمود وانت‌محمد

ثم اطلعت الثانیة فاخترت منهم علیافسمیتة باسمی ، یامحمد خلقتك و خلقت علیاوفاطمة والحسن والحسین والائمة من ولدالحسین من‌نوری وعرضت ولایتکم علی‌اهل‌السموات والارض فمن‌قبلها کان‌عندی من‌المؤمنین ومن‌جحدها کان عندی من الکافرین ، یا محمد لوان عبداً من عبیدی عبدنی حتی ینقطع اویصیر کالشن البالی ثم‌جاءنی جاحداً لولایتکم ماغفرت‌له، یا محمد تحب‌ان تراهم؟ قلت‌نعم

←

گفتم : آری ای پروردگار من (خداوند) بمن فرمود : بجانب راست عرش نظری‌نما ، پس چون نظرکردم . علی ، وفاطمة ، و حسن ، وحسین ، وعلی‌بن‌الحسین ، ومحمدبن‌علی ، وجعفربن‌محمد ، وموسی‌بن جعفر ، وعلی‌بن موسی ، ومحمدبن‌علی ، وعلی‌بن‌محمد ، وحسن‌بن‌علی را بدیدم و (حضرت) . . ، مهدی بن الحسن را در میان ایشان چون ستاره(درخشان و) روشنی دیدم . (خداوند) فرمود :

ای‌محمد (صلی الله علیه وآله) این‌ها حجتهای منند بربندگان من ، واوصیاء تو می‌باشند ، و (حضرت) مهدی از ایشان ،کشندگان عترت‌تو اقصاص کند ، بعزت وجلالم سوگندکه او ازدشمنان من انتقام‌گیرد ، ودوستان مرا مدد فرماید ـ این حدیث را «حموینی» نیز روایت‌کرده‌است .

۳ـ ص ۵۹۲ : در مناقب از . . . . ابن‌عباس رضی‌الله عنه روایت شده‌که‌گفت :

رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود : همانا علی«امام» (وپیشوای) امت‌منست بعداز من ، و(حضرت) قائم منتظر از فرزندان اوست ، (و)کسی است کـه چون ظهور فرماید زمین را پراز عدل ودادکند همچنانکه پراز جوروبیداد شده است ، سوگند به‌آنکه مرا برای بشارت وانذار، بحق برانگیخته ، ثابت قدمان براعتقاد به امامت او در زمان غیبتش‌کمیاب

ـــ یارب قال‌لی: انظرالی‌یمین‌العرش فنظرت فاذاعلی‌وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن‌الحسین و محمدبن علی و جعفربن محمد و موسی‌بن جعفر وعلی‌بن موسی ومحمدبن‌علی وعلی بن‌محمد والحسن‌بن علی ومحمد المهدی بن‌الحسن کانه کوکب دری‌بینهم وقال: یامحمد هولاء حججی علی‌عبادی وهم اوصیائك والمهدی منهم‌الثائرمن قاتل‌عترتك و عزتی و جلالی‌انه المنتقم من اعدائی والممدلاولیائی‌ـ ایضاًاخرجه الحموینی

تر از کبریت احمرند . . . . (۱)

۴ـ ص ۸۹ : در مسند احمدبن حنبل بسندش از انس‌بن مالك روایت شده‌که‌گفت :

به سلمان (فارسی) گفتیم : از پیغمبر (اکرم) صلی‌الله علیه و آله ، وصیش را پرسش‌کن ، سلمان عرضکرد :

ای رسولخدا (صلی‌الله علیه و آله) وصی (وجانشین)شماکیست ؟

آنحضرت فرمود :

ای سلمان ، وصی موسی (علیه‌السلام)که بود ؟

سلمان عرضکرد :

یوشع‌بن نون ، (پیغمبراکرم) صلی‌الله علیه و آله فرمود :

وصی ، و وارث من‌که ادا میکند دین مرا ، ووفا میکند بوعدهٔ من علی‌بن‌ابیطالب (علیه‌السلام) است (۲) .

۱ـ وفی‌المناقب حدثنا محمدبن موسی‌بن المتوکل قال‌حدثنا محمدبن ابی‌عبدالله الکوفی‌قال: حدثنامحمدبن اسمعیل البرمکی عن‌علی بن‌عثمان عن محمدبن الفرات عن‌ثابت‌بن دینارعن سعیدبن جبیرعن‌ابن‌عباس رضی‌الله عنهما قال قال رسول‌الله صلی‌الله علیه‌واله وسلم: ان‌علیاً امام امتی‌من بعدی ومن ولده القائم المنتظرالذی اذاظهر یملاالارض عدلاوقسطاً کما ملئت‌جوراً وظلماًوالذی بعثنی بالحق بشیراً ونذیراً ان‌الثابتین علی‌القول بأمامته‌فی زمان غیبته لاعزمن الکبریت‌الاحمر ....

۲ـ فی مسند احمدبن حنبل بسنده عن‌انس‌بن مالك قال قلنا لسلمان : سل‌النبی صلی‌الله علیه‌واله وسلم‌عن وصیه فقال سلمان: یا رسول‌الله من‌وصیك ؟ فقال: یاسلمان من‌وصی‌موسی؟ فقال: یوشع‌بن‌نون قال‌صلی‌الله علیه‌واله وسلم: وصیی ووارثی یقضی‌دینی وینجزوعدی علی‌بن‌ابیطالب .

۵ـ ص ۹۰ : موفق‌بن‌احمد بسندش از ام‌سلمة (رضی‌الله‌عنها) روایت نموده‌که‌گفت :

رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : همانا خداوند ، از برای هرپیغمبری ، وصیی برگزید ، وعلی ، بعد از من وصی منست درعترت ، و اهل‌بیت ، وامت من (۱) .

۶ـ ص ۲۷۵ : بریدةگوید : رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود :

برای هرپیغمبری وصی ، و وارثی است ، وعلی (علیه‌السلام) وصی و وارث منست (۲) .

۷ـ ص ۲۷۵ : سعدبن ابی‌وقاص‌گوید : رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : کسی‌که علی (علیه‌السلام) را بیازارد مرا آزرده است (و این جمله را) سه بار تکرار فرمود (۳) .

۸ـ ص ۳۰۸ : از عبایةبن‌ربعی‌مرفوعاً روایت شده : (که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود :) من سید (ومهتر) پیمبرانم ، وعلی (علیه‌السلام) سید (ومهتر) اوصیاء ، هماناأوصیاء من پس از من دوازده تن باشندکه اول ایشان علی ، وآخرایشان (حضرت) قائم مهدی است (۴) .

۱ـموفق‌بن احمد بسنده عن‌ام‌سلمة (رضی‌الله عنها) قالت: قال رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله وسلم: ان‌الله‌اختار من‌کل نبی‌وصیاً وعلی وصیی فی عترتی و اهل‌بیتی وامتی‌بعدی .

۲ـ عن‌بریدة قال: قال‌رسول‌الله صلی‌الله علیه‌واله وسلم: لکل‌نبی‌وصی و وارث وان‌علیا وصیی و وارثی

۳ـ عن‌سعدبن ابی‌وقاص‌قال: قال‌رسول‌الله صلی‌الله علیه‌واله وسلم: من اذی‌علیا فقداذانی قالهاثلاثا .

۴ـ عن‌عبایة‌بن‌ربعی مرفوعا : اناسیدالنبیین و علی سیدالوصیین ، ان اوصیائی بعدی‌اثنی‌عشر؛ اولهم‌علی وآخرهم القائم‌المهدی.

۹ـ ص ۳۰۷ : از شعبی از مسروق نقل شده کــه گفت : در بین سؤالاتی کــه از ابن مسعود می‌نمودیم جوانی بدو گفت : آیا نبی شما پیمانی بسته است که پس از وی «خلیفه» و(جانشین) او چند است ؟ (ابن مسعود درپاسخ وی) گفت :

تو مرد جوانی هستی واین سؤالی است که پیش از تو کسی از من نکرده است .

آری پیغمبر(گرامی) ما صلی‌الله‌علیه‌وآله پیمانی باما بسته است که پس از او دوازده نفــر خلیفه اویند بعدد نقباء بنی اسرائیل (کــه ۱۲ تن بوده‌اند) (۱) .

۱۰ـ ص ۲۹۳ : عطاء گوید : از عایشه (مقام) علی (علیه‌السلام) را جویا شدم (درپاسخ) گفت : علی بهترین مردم است و شك در او ندارد مگر کافر (۲) .

۱۱ـ ص ۲۹۳ : حذیفه گوید : علی (علیه‌السلام) بهترین مردم است وکسی که باور نکند کافر است (۳) .

۱۲ـ ص ۲۹۴ : از عایشه نقل گردیده کــه گفت : همانا خداوند

۱ـ عن الشعبی عن مسروق قال: بینما نحن عند ابن مسعود نعرض مصاحفنا علیه اذقال له فتی: هل عهد الیکم نبیکم کم یکون من بعده خلیفة ؟ قال انك لحدیث السن وان هذا شیئی ماسالنی احد قبلك، نعم: عهد الینا نبینا صلی الله علیه واله وسلم انه یکون بعده اثنی عشر خلیفة بعدد نقباء بنی اسرائیل.

۲ـ عطاء قال : سئلت عائشة عن علی قالت : ذلك خیر البشر ماشك فیه الاکافر .

۳ـ حذیفة قال: علی خیر البشر ومن ابی فقد کفر.

پیمان گرفته است که هرکه برعلی خروج نماید کافر ودرآتش (دوزخ) است ، (بوی) گفته شد : (پس) چرا (در جنگ جمل برابر او مردم را علیه وی تحریك نموده و آمادهٔ جنگ ساختی) گفت :

درروز جمل این حدیث را فراموش کرده بودم و در بصره بیادم آمد و (ازاین نافرمانی و عصیان) طلب آمرزش می‌کنم !! (۱) .

۱۳ــ ص ۲۹۴ : سالم‌بن ابی‌الجعد گوید : به جابر گفتم : از علی (علیه السلام) برایم حدیثی بگو . جابر گفت : (علی علیه السلام) از مردان بهشت است ، (سالم) گفت : باو گفتم : ای جابر ، درموردکسی که علی را دشمن دارد چه میگوئی ؟

جابر گفت : دشمن نمیدارد او را مگر کافر(۲) .

۱۴ــ ص ۲۹۴ : ابن عمر گوید : بهترین مردان شما علی بن ـ ابیطالب(علیه السلام)است ، وبهترین جوانان شما حسن وحسین(علیهما السلام) است وبهترین زنان شما(حضرت)فاطمه دختر(حضرت) محمد علیه الصلوة والسلام است (۳) .

۱ــ عائشة رفعه . ان الله قدعهدالی من خرج علی علی فهو کافر فی النار قیل: لم خرجت علیه ؟ قالت : انا نسیت هذا الحدیث یوم الجمل حتی ذکرته بالبصرة وانا استغفر الله .

۲ــ عن سالم بن ابی الجعد قال: قلت لجابر: حدثنی عن علی ، قال: کان من رجال الجنة قال: قلت یاجابر : کیف تقول فیمن یبغض علیاً ؟ قال: ما یبغضه الا کافر .

۳ــ ابن عمر رفعه: خیر رجالکم علی بن ابیطالب وخیر شبابکم الحسن و الحسین وخیر نسائکم فاطمة بنت محمد علیه الصلوة والسلام .

۱۵ـ ص ۲۹۵ : جابر گوید : شك ندارد در علی (عليه السلام) مگر کافر ، و(نیز) فرمود :

بخدا سوگند در زمان رسولخدا (صلی الله علیه وآله) منافقین را نمی‌شناختیم مگر بسبب دشمنی ایشان با (حضرت) علی(عليه السلام) .

علامه ، سیدمحمد مهدی خرسان در مقدمهٔ « ینابیع المودة » می‌نویسد :

فخر رازی در ج۷ تفسیرش ص۳۹۱ می‌نویسد : اهل بیت علیهم السلام در پنج چیز باپیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مساویند :

۱ـ در صلوات تشهد ۲ـ در سلام ۳ـ در طهارت « آیهٔ تطهیر » ۴ـ در تحریم صدقه ۵ـ درمحبت ـ وبیهقی. وبغوی. وشافعی ودیگران بصراحت گفته‌اند :

محبت ایشان واجبست ودشمنی باایشان حرام می‌باشدواین عقیده را به احادیث بسیاری که ازرسول اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت‌شده مستندنموده‌اند. وحفاظ عامه احادیث کثیره‌ای دراین باب روایت کرده‌اند ومااز باب تیمن یکی ازآنها را دراینجا می‌آوریم تاروشن شودکه دوستی ایشان میزان اعمال ، وفرمودهٔ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) «فصل المقال» است .

وآن روایت اینست :

۱۶ـ ص ۴ : الا ومن مات علی حب ال محمدمات شهیداً .

الا ومن مات علی حب ال محمد مات مغفوراًله .

الا ومن مات علی حب ال محمد مات تائباً .

الا ومن مات علی حب ال محمد مات مؤمناً مستکمل الایمان .

الا ومن مات علی حب ال محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم

منکر و نکیر .

الا ومن مات علی حب ال محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس .

الا ومن مات علی حب ال محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة .

الا ومن مات علی حب ال محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة .

الا ومن مات علی حب ال محمد مات علی السنة و الجماعة .

الا ومن مات علی بغض ال محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله .

الا ومن مات علی بغض ال محمد مات کافراً .

الا ومن مات علی بغض ال محمد لم یشم رائحة الجنة .

سپس مصادر حدیث مرقوم را از طرق عامه بدین شرح نقل می‌کند :

ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش . زمخشری درکشاف ج ۲ ص ۸۲ . فخر رازی در تفسیرش ج ۷ ص ۱۶۵ . حموینی در فرائد السمطین . خواجه پارسا درفصل الخطاب . شبلنجی درنورالابصار ص ۱۰۴ وقندوزی حنفی درآخر باب هشتم کتاب «ینابیع» ص ۲۹ .

اگر بخواهیم احادیثی که ازطرق «اهل سنت» درفضائل،ومناقب، وشخصیت اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام ، وخلافت بلافصل ایشان در کتب معتبرهٔ آنان مضبوط است نقل نمائیم علاوه براینکه ازموضوع این تألیف ، خارج است ، به تصنیف صدها کتاب مفصل جداگانه نیازمند است .

زیرا : تعداد احادیث واردهٔ دراین باب ، بحدی است که باین

سادگی نمیتوان ازعهدهٔ نقل آن بر آمد . چنانکه علاوه برعلماء عامه ، فحول علماء ارزندهٔ خدمتگزار خاصه نیز صدهاکتاب ، درفضائل ایشان نوشته ، وباضافهٔ فضائل ، مسلمیت خلافت بلافصل ، وا مامت ایشان را از طرق فریقین بسرحد بداهت رسانیده‌اند . وما در این کتاب بقصد تیمن وتبرك بذکر این چند حدیث اکتفا نمودیم .

ازخداوند متعال آرزومندیم که راه‌یافتگان را ازشرور ، وسموم تبلیغات دشمنان اسلام حفظ نموده ، وگمراهان را توفیق راه‌یابی عنایت فرماید . و مبغضان متعصب ، و متحجر را بدیار خاموشان فرستد آمین رب العالمن ،

«شایعه‌ای»

که روی دروغ پردازان و افسانه سازان دیروز تاریخ را سفید کرده است.

گذشت زمان، وحرکت مذبوحانهٔ ماجراجویان، و مبارزین با مکتب مقدس تشیع، که دراین یکی دو سال اخیر بچشم میخورد، هم بسیاری ازمطالب راروشن نموده، وهم سخت‌جانی آنان درراه نابودکردن مظاهراسلام موجب بسی شگفت شده است!

بااینکه دراین مدت، عناصردست نشاندهٔ«ضدتشیع» ازهرگونه وسیلهٔ ممکن برای پیشبرد هدف مشئوم‌خویش استفاده نموده، وچون «نسیم عیار» برای‌کندن ریشهٔ «تشیع» ازهردری درآمده‌اند!!

معذلك هرچه قدرت بیشتر بخرج داده‌اند کمتر به نتیجه رسیده‌اند، و نوشته‌هایشان بامنطق‌کوبندهٔ علماء ارزنده، و بیدار شیعه درهم ریخته شده، وهویتشان بیش‌ازپیش شناخته شده، و مسلم‌گردیده

که این‌قبیل بوالهوسان، افرادی غرب‌زده، ودشمنان خطرناکی هستند که درشکل دوست ناصح،درصدد برآمده‌اندکه بسود اربابان خود همهٔ سرمایه‌های اسلامی رابیغما ببرند !

و درعین‌حالی‌که نشریه‌ها، و نوشته‌های ناچیزشان‌که جز نقاشی عبارات‌هیچگونه ارزش علمی ندارد، برخی‌ازگول خوردگان سرگردان بدین صورتهای‌فریبنده سریعا تحت‌تأثیرقرارگرفته وازسیرت وحقیقت بازمانده‌اند بدون‌اینکه ازپایان این خیانتهای قلمی‌آگاه باشند، آتش فساد را چنان بدامن زده‌اند که مایه‌ی حیرت است ، وآن نویسنده‌ی مزدور مغروردرقالب عوام فریبانه چنان‌سم‌پاشی عجیبی نموده، وگاهی جسارت وحملهٔ‌بدین، وحماقه‌دین‌رابجائی‌رسانده‌است‌که بااینکه‌اینگونه هتاکی را مشکل است از غیر مسلمانی بشنویم تاچه رسد ازشیعهٔ در اصطلاح جعلی‌خودشان «علوی» ! وقدم‌را دروارونه نشان‌دادن‌اسلام، و قرآن کریم بجائی گذارده که روی «کسرویها» و «مردوخیها» را سفیدکرده‌اند !

و متأسفانه برخی از عوام‌الناس‌کــه حتی خواندن و نوشتن را نمیدانند وعده‌ی قلیلی جوان مکتب دین ندیده‌که عقده‌های دیرینه‌ی ایشان نسبت به‌مکتب مقدس دین بدینوسیله‌گشوده شده، وبه‌آرزوهای خویش، و بی‌بند و باری وهتك بنوامیس اسلام نائل‌آمده‌اند ! در مقام حمایت از این «محصل‌سوربنی!» برآمده ، وکوشش دارنــد حملات ناجوانمردانه،وجاهلانه‌اوراناچیزشمرده! تابرخرمرادبهترسوارگردیده، و امیال‌وهوسات‌خویش‌راجدی‌ترتأمین نموده ، و به‌تنفروانزجارقاطبه‌ی مسلمانان‌علاقمند، ودینداربی‌شرمانه پوزخند زنند!واین‌بنیانگزارفساد

راازاین اختلاف شدیدیکه براهانداخته، وموجب اختلال عقائد ساده لوحان گردیده، واسلام عزیزرا دستخوش فکرپلید غرب نموده، بکلی تبرئه کنند ! !

و غالباً آنان که از او جانبداری می‌کنند ، حتی یك کتاب سادهٔ فارسی دینی رانه‌تنها نمی‌فهمند ، بلکه نمیتوانند درست بخوانند، واز نظراجتماعی، تاکنون قدمی‌برای اسلام برنداشته، ویقه‌ای برای‌حفظ مبانی قرآن‌کریم، و تثبیت احکام مبین چاك نزده‌اند !

تعجب آوراست :

که چگونــه اینان از همهٔ‌کتابهای علمی و پر ارج علماء فحول شیعه «قدیماً وحدیثاً»که درفنون مختلفه نگاشته شده، وجهان عقل و علم رازنده‌کرده‌اند وتمامی مفصلات مسائل فردی و اجتماعی ، مادی و معنوی راباقلمی شیواومنطقی استوارومحکم، حل‌نموده‌اند ، صرفنظر نموده، وبجای اینکه بحکم خرد، و وظیفهٔ انسانی از رهبران عالیقدر دین خودحمایت نموده، ودربرابر دشمنان این‌مکتب عمیق عقلانی‌صف متشکلی تشکیل‌دهند، بدبختانه برای‌نشرخرافات دینسازان،ودشمنان شیعه، باقیافه‌های موهنی جانبداری می‌کنند !

ودرحملات کودکانه خودازهرگونه سوءادب وجسارتی فروگزار نمی‌کنند !

نه ازخدا می‌هراسند !

ونه ازپیمبرگرامی واولیاء دین شرمی دارند !

درچند موردکــه خود من با این سیه روزان ، پریشان روزگار برخورد داشته‌ام، وازایشان سؤالاتی نموده‌ام‌که‌این «بت‌عیار» صدها

خرافات، ومطالب نامعقول، ومتناقض، وضد تشیع، وباورنکردنی را در قالب «تشیع علوی!» بخوردشما داده، چه جوابی ازآنها میدهید؟ چه جوابی میتوانید بدهید؟

فقط آنچه در پاسخ میگویند اینست که درست است اینمرد! اشتباهات بسیاری دارد، ولی‌حمایت ماازاوبه‌خاطر «ملی بودن»اوست نه‌مطالب اعتقادیش!

واستی به‌پیکر این حرف بایدبخندید.

یکی‌ازهمین قماش،گمرهان‌گفتم: این حرف تومرابیاد داستان معروفی می‌آوردکه مردی عامی به‌شخصی بدون جهت، تعلق خاطری پیدانمود، و هنرمندی‌که برقبائح اخلاقی محبوب آنمردعامی متوجه بود یکان‌یکان، نابکاریهای اورا شمرد وگفت:

برادرعزیز: اینمرد شراب میخورد!

گفت: مهم نیست، اومرد خوبی است.

قمار می‌بازد!

گفت: مهم نیست، اومرد خوبی است.

پرده دراست!

گفت: مهم نیست، او مرد خوبی است!

ازنظر ناموسی، مردبی‌باکی است.

گفت: مهم‌نیست، اومرد خوبی است!

بنماز وسایر عبادات خود پایبند نمی‌باشد!

گفت: مهم نیست، اومردخوبی است.

باحلال وحرام شرع‌اتوراسلام سروکاری ندارد!

گفت: مهم نیست، اومرد خوبی است!

معلوم شداین ابله،وکودن، ازقافله عقب‌مانده، وهیچ‌چیز نمیداند، وملاك خوبی وبدی رانمی‌فهمد؟

موضوع ما همچنین شده‌است.

می‌گوئیم: اختلاف ما با این غرب‌زده، و مبتکر نفاق و اختلاف، اصولی ومربوط به جنبه‌های تحقیقی اسلامی است که ازفن و فهم ودرك اوبیرونست.

واین‌دست پرورده‌گورویچ یهودی، !! شفاعت رامزورانه‌در قالب شفاعت انکارکرده است!

می‌گویند: مهم نیست، اومرد«مبارز ملی» است!

خاتمیت رسول‌گرامی اسلام را در قالب خاتمیت، منکر شده است!

می‌گویند: مهم نیست، او مرد «مبارز ملی» است!

ولایت اهل‌بیت عصمت وطهارت علیهم السلام را درقیافهٔ تعظیم ایشان، انکارکرده است!

می‌گویند: مهم‌نیست، اومرد «مبارزملی» است!

توسلات را به‌تمسخر گرفته است!

می‌گویند: مهم‌نیست، اومرد «مبارزملی» است!

علوم اختصاصی اولیاء علیهم السلام راانکارکرده است!

می‌گویند: مهم‌نیست، اومرد «مبارزملی» است!

مدعی نزول فرشته برخود شده!

می‌گویند: مهم‌نیست، اومرد «مبارزملی» است!

باکمال بی‌حیائی همانند پیغمبر بزرك اسلام توهم معراج برای خود نموده !

می‌گویند: مهم نیست، اومرد «مبارزملی» است !

به روحانیون ، وعلماء بی‌بدیل شیعه ،که درطول تاریخ اسلام ، حافظ شئون قرآن کریم بوده‌اند ، جسارتها ، وبی‌ادبیهای فراوان نموده ، و مشمول حدیث شریف «الراد علیهم کالراد علینا ، والراد علینا کالراد علی الله والرد علی الله فی حدالشرك بالله العظیم» است .

می‌گویند : مهم نیست ، او مرد «مبارزملی» است !

وصدها خیانت قلمی او راکه می‌شمریم ، واز نوشته‌های او بدست میدهیم ، تنها حربه‌ای که بکار میبرند همین است که می‌گویند :

مهم نیست : اومرد «مبارزملی» است !

راستی مایه شگفت است ، وهرچه فکر میکنم ، این بینوایان را درچه قالبی تعبیر نموده ، وچه نامی برایشان نهم ، نمیدانم .

آقایان : اولاً باید بگویم : پرواضح است که شما معنی « ملی بودن » را نمی‌فهمید ، و بهمین جهت چنین خیانتکاری را به تزویر «وجیه‌الملة» قلمداد نموده‌اید !

وثانیاً : برفرض محال که چنین هم باشد ، این چه ربطی دارد بموضوعات تحقیقی اسلامی . مگر شدنی است که درقیافهٔ «ملی بودن» انسان مجاز باشد بهمهٔ مقدسات دینی جسارت کند ، وکسی راحقی نباشد جلو خرافات او را بگیرد !

کسروی دینساز ، ومردوخ مطرود دیروز هم در قیافه‌ای ملی ، بنام شستشوی مغز ، وپاك کردن اسلام از خرافات ! تاآن اندازه بمکتب

مقدس قرآن‌کریم ، و اولیاء دین علیهم‌السلام و علماء عالیقدر شیعه جسارت‌کردند ، کـه همهٔ مسلمانان علاقمند بمکتب مقدس اسلام را عصبانی ، ومتأثر نمودند ، ودرست بیاد دارم ، آنروزهم عده‌ی قلیلی‌که اغفال شده بودند ، بهمین طرانهٔ‌مسخره مترنم بوده ، وایشان‌رانابغه‌ای! «ملی !» معرفی میکردند .

گذشت زمان ، مطلب راحل نموده ، و دست خونین‌خیانتکار را ازآستین بدرآورد .

قدری جلوتر برویم .

مگر عناصر دیگری‌که درطول تاریخ اسلام عزیز ، علیه مکتب حقیقی قرآن‌کـریم قیام نمودند ، جز بهمین سلاح فریبنده متوسل بودند ؟

ایشان هم با همین دستاویزها ، ساده‌لوحان را دستخوش امیال ، وهوسات پلید خود می‌ساختند !

امروز نیز همان مکتب مکدر تاریخ است‌که در شکل دیگر ، وبدست عناصری‌دیگر، جلوه‌گراست ، وبنام شستشوی مغزازخرافات ، و ایجاد وحدت اسلامی « البته به معنی نادرست‌آن » آتش اختلاف را دامن‌زده ، و«جهلاً یاعناداً» ازقهرمان این داستان جانبداری‌میکنند! و غلطانداز ، باماسك «ملیت !» هرسم‌کشنده‌ای را در قلوب عوام‌الناس تزریق می‌نمایند !

معلوم نیست ، کی میخواهند بیدار شوند !

وچرا از رسوائی فردای خود نمی‌هراسند ! .

چرا دامن منزه علماء حقیقی اسلام را با اتهامات بی‌شرمانه

خویش لکه‌دار می‌کنند !

چرا ، وچرا ، وچرا ؟

این بوالهوسان متحجر، چون مشت خودرا بازدیده ،ونقشه‌های ناموزون خویش را نقش برآب یافته‌اند ، برای نجات خودمی‌کوشند که باجعل اکاذیب ، ورواج دادن بازار دروغ ، وتهمت ، وحتی تهدید به قتل ، وضرب ، وشتم شاید بتوانند ازاین بی‌آبروئی که پیدانموده‌اند خویشتن را برهـانند ! و همانست که گفته‌اند : « الغریق یتشبث بکل حشیش » .

چه‌خوب بودکه بجای‌این‌حرکات مذبوحانه ، وافتراهای‌کودکانه و نسبت‌های مغرضانه ، و ناروا ، اگر ریگی به‌کفش ندارند ، اشکالات بیشماری‌که برنوشته‌های «آن‌پیشتازغرب‌زده» وارداست جواب صریح کتبی بدهند ، تا مکشوف‌گرددکـه نه بضاعت علمی دارند ، و نه قدرت برمدافعهٔ اصولی صریح ازلاطائلات نویسنده‌ی نامبرده .

واینهمه هیاهو ، وفحش وناسزا به این وآن‌که راه انداخته‌اند دلیل قطعی براینست‌که از عهدهٔ پاسخ مدافعین مکتب مقدس «تشیع» برنمی‌آیند .

ماموارد انحراف نویسنده‌ی دفترچه‌های ضد تشیع‌رادرکتابهای سخنی چند... و «غوغای نافرجام» و «پدر ، مادر ، پوزش می‌طلبیم»و«تشیع یامکتب‌نهائی‌انسانها» صریحاً نشان داده،وضعف منطق ، ونادانی ، وتناقض‌گوئی ، وجعل او را درنقل موضوعات‌تاریخی بطور وضوح ، مشخص نموده‌ایم ، چه خوبست این گرانجائی را کنار گزارده ، و بدون هـرگونه اعمال غرضی ، برای قضاوت عـامه

اشکالات ما راپاسخ دهند .

اینان ، انتظار دارند که در قیافه‌ی مصنوعی « ملی بودن » آنهم توخالی وخیالی، ودروغ،که‌دستاویزیست برای‌قبولاندن‌ترهات‌اوهرگونه جسارتی به اسلام عزیز بشود وکسی حق هیچگونه مدافعه‌وجانبداری از «مکتب تشیع» را نداشته باشد !

واگر خدمتگزاری ، لب بدفاع بگشاید ، ویا قلمی برصفحه‌ی کاغذ بگذارد ، بصدگونه اتهامات ناروا کـه خود شایسته‌ترند متهم گـردد .

آیااختلافی‌راکه‌آن‌اسیر افکارپوچ غرب،براه‌انداخت هیچگونه مسئولیت اجتماعی نداشته ، ولی جلوگیری از این لطمهٔ خـانمانسوز اعتقادی‌که بحکم وظیفه‌ی اجتماعی، و انسانی انجام شده است موجب مسئولیت است ؟؟

آیا درقاموس‌فکری شماگول‌خوردگان سرگردان‌اگرکسی‌فرضاً: مرتکب قتلی شود، ویامالی رابه‌یغما ببرد، ویاناموسی رابدرد، ویاپایه واساسی راازدین، منهدم سازد، و یا زنجیر وحدت واقعی دین آسمانی کهنسالی را بگسلد ، و بهمهٔ مقدسات دینی اهـانت کند هیچگونـه مسئولیتی ندارد امادرطرف مقابل :

اگربحکم‌وظیفه‌ی اجتماعی، افراد صلاحیتداری، جرائم‌خیانتکار راباز‌گونموده، ووی‌رابه‌جامعه معرفی‌کنند، تادراثر بیداری ساده لوحان جلو نشرفسادگرفته شود، و بیکباره عقائد حقه درهم‌کوبیده نشده ، و دیگران به هوس مبارزه نیفتند باید به هزاران تهمت، و افترا آلوده گردند ؟

زهی نادانی، وناجوانمردی، وبی‌ایمانی .

بخدا سوگند : اگر غرضی درمیان نباشد، و نوشته‌های ما دقیقاً مورد بررسی قرارگیرد، حامیان اینگونه مکتب‌های فساد،وسردمداران غرب‌زده، باید به حال‌زارخود بگریند .

ولی افسوس .

الهی عظم‌البلاء و برح‌الخفاء و انکشف الغطاء و انقطع الرجاء وضاقت‌الارض و منعت السماء وانت المستعان والیك المشتکی وعلیك المعول فی‌الشدة والرخاء اللهم صلی علی محمد وال محمد اولی‌الامر الذین فرضت علیناطاعتهم وعرفتنا بذلك منزلتهم ففرج عنابحقهم‌فرجاً عاجلاً قریباکلمح البصراوهوا قرب یا محمد یا علی، یا علی یا محمد اکفیانی فانکماکافیان وانصرانی فانکماناصران‌یامولانا یاصاحب‌الزمان الغوث الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی الساعة الساعة الساعة العجل العجل العجل‌یاارحم‌الراحمین بحق محمد وآله‌الطاهرین .

«وزادفی الطنبور نغمة اخری»

« منطق را با منطقی قوی‌تر می‌کوبند »

«وناسزا را به ناسزادهنده باز میگردانند»

طبع این کتاب بپایان رسیده بود ، که چند ورق ، نامه‌ی پلی‌کپی شدهٔ بدون امضاء بدستم رسید ، و زیر عنوان : «پدعز بزم» حدود ۲۲ برگ ، شرح عقده‌های درونی غرب‌زدهٔ ، افسارگسیخته‌ی ، غرق‌شدهٔ دراوهام ، و شکست‌خورده‌ای که از سراپای نامهٔ سیاهش پیدا بودکــه وحشت نوشته‌های زهرآگین ، وضد تشیعش کاملاً او را به پیچ و خم انــداخته ، و ضمناً طلیعهٔ رسوائی ، و خودباختگی او بروشنی بچشم می‌خورد ، وچون خود را دربرابر اعتراضات بسیاری که‌بر نوشته‌هایش وارد است ، عاجز وناتوان ، ورسوا یافته ، بدون‌اینکه در مقام حداقل صورت پاسخی برآیــد ۲۲ ورق ، فحش و ناسزا ، و دشنام و افترا به

پاسداران تشیع ، و علماء عالی مقام را از قبیل : خواجهٔ طوسی‌ها ، و علامهٔ مجلسی‌ها ، وشیخ بهائی‌ها ، وسایر اساطین بزرگی که جهان علم ، ومکتب فضیلت ، دربرابر مقامات عالیه دانش وبینششان سرتعظیم فرود آورده ودیگر بزرگان وعلماء عالیقدرحقیقی ، ومراجع بزرگ‌ارزنده‌ی موجود شیعه‌که نگهدار برنامه‌های فردی واجتماعی ، مادی و معنوی اسلام وقرآن‌عزیزند ، بجائی‌رسانیده‌که‌جداً قلم ، شرم ازبیان‌نوشته‌های ناجوانمردانهٔ او دارد .

واین نیست مگر اثر عقده‌های درونی ، و انجام مأموریتی‌که او را براین زبان‌درازیها ، واهانتهای ناآگاهانه ، و جاهلانه ، و مغرضانه واداشته است ! وگرنه «ماللتراب ورب الارباب» .

گرچه این نامهٔ چند برگی امضائی ندارد ، ولی بقرائن روشنی که درآن یاد شده ، واشاراتی‌که به نوشته‌های‌خود نموده ، مسلم‌میدارد که نوشتهٔ مزبور ، تراوش مغز ناسالم ، وافکار پریشان هموبوده است .

نامه را امضاء نکرده ، تاشاید اگر مصلحت اقتضاکند راه‌گریزی داشته باشد ! واین روش ، سیرهٔ فعالیتهای ضدتشیع این‌غرب‌زده‌است! که حتی نوشته‌هائی راهم‌که بچاپ رسانیده ، وامضاء نموده است، هرجا که حملات او به دین ، وساحت مقدس أئمهٔ معصومین علیهم‌السلام ، و حماة قرآن‌کریم ، مورد بازخواست قرار میگرفت ، باطراری عجیبی انکار مینمود ! و نوشته‌های خود را در قالب و شکل دیگری وانمود میکرد ! مثل نماز خواندن پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با ابوبکر !! و یا انکار خاتمیت ! وشفاعت ! و ولایت ! وتوسل ! و صدها نظائراینها که چون مورد اعتراض شدید قاطبه‌ی مسلمانان روشنفکر مطلع قرار گرفت ،

درفرم مخصوص بخود عوام الناس کوته نظر، و بی مطالعه را اغفال نموده است! !

ومضحك تر آنكه با این ضعف نیروی عقلانی ، وعدم بضاعت علمی، وخیانتهای اجتماعی که دراین درجه تاامروز دیده نشده است ، خود را تالی «اسدآبادی» معرفی کرده ! ! و حتی در برخی از نوشته هایش به «کسروی» ـ (که صریحاً بنیانگزار دینی ، بنام «پاکدینی» که پاك بی دینی بود ، گردیده ، وبسزای خیانتهای اعتقادی ، وجسارتهائی کـه بمکتب مقدس تشیع ، و اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام نموده بود رسید) ونوشته های او اشاره نموده ومی نویسد : او بیست سال هدف خود را زود پیاده کرد ، و بهمین جهت بامبارزات شدیدی روبروگردید

ومقصودش اینست که آن روز ، حمله ی به اسلام قرآن کریم ، و تشیع ، و ولایت و حامیان مذهب مقدس جعفری و پرچمداران علم و فضیلت ، مصلحت نبوده ، و افکار آمادگی نداشته است ، ولی امروز ، کاملاً محیط استعداد پیاده کردن آن عقائد خرافی را پیدا نموده ، و بهمین جهت باتمام وسائلی که دراختیار گرفته درقالب دین ، بهمه ی شئون دینی تاخت وتاز نموده ،وعلیه مکتب تشیع بمبارزه برخاسته است!!

براستی گاهی از کج فکری ساده لوحان بشگفت می آیم که چگونه پیش از بررسی کامل دراطراف اینگونه مخربین نشان دارعقائد، مبادرت به داوری می نمایند ، واز لطمه ی جانبداری ماجراجویانی این چنین نمی هراسند ! آخر کسی که درهمین برگهای پلی کپی شده اش می نویسد:

« گورویچ یهودی ماتریالیست کمونیست را از مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیةالله العظمی . . . (۱) بمراتب به تشیع نزدیکتر میدانم» ! !

۱ـ ازاین عالم بزرگوار درنامه ی زهرآگینش صریحاً نام برده است، ولی وظیفه شرعی و ادب اخلاقی ، واجتماعی اجازه نمیدهد بازگو کنم .

ودرجای دیگر می‌نویسد :

«این الازهر است که درقیاس بامدرسهٔ فیضیه، پیر پالان‌دوز، مدرسهٔ آقای . . . . واقعاً یك دانشگاه بزرگ در سطح جهانی است» !!

ودرجای دیگر می‌نویسد :

«من گاندی آتش پرست رابیشتر لایق شیعه بودن میدانم تاآیت‌الله... وبدتر از اوعلامه مجلسی را» !!

نمیدانم شمامسلمانان باوجدان، دراین عبارات، که جسارت رااز حدگذرانده، چه قضاوت می‌کنید ؟

این بدبخت بینوابااین بی‌ادبیهای فراوان که بهیچوجه جبران پذیر نمیباشد، هدفی جز خالی‌کردن زیربنای مکتب تعلیمی عمیق، و انسانی تشیع، وسوق‌ساده‌لوحان به‌افسارگسیختگی ولاابالی‌گری.وهتك به‌حرمات اسلام داشته است؟!

آیاچنین جسورغرب‌زده‌مأموری رامیتوان«وجیه‌الملة»لقب‌داد؟!

آیا مفهوم شستشوی مغز ، واصلاح جامعه، و ایجاد وحدت ، و عدالت،وانسانیت درتجمع بشری، وتشریح حقایق، ومبارزهٔ باکمونیزم، و،و،و، همین‌است ؟!

تفوبراین‌گستاخی، وبی‌ادبی، وپرده‌دری .

من نمیدانم به‌اینان چه بگویم،که بانشراین نوشته‌ها، وبرگهای سیاه‌که پیاپی چون شمشیری برقلب مقدس امـان زمان عليه‌السلام فرود میآورند، چه نامی بگذارم .

گاهی ازخود می‌پرسم ، با اینهمه حملات عالمانه،که باینگونه نوشته‌های زهرآگین از طریق علماء عالیقدر تشیع‌گردیـده ، و موارد

انحراف نویسندهٔ آنها بطورصراحت مشخص‌شده، واز نظرسیر فکری، وهدف‌اصلی. مسلم‌شده‌که این غرب‌زده، خواسته‌ای جز ایجاد آشوب، ودودستگی، وتضعیف عقائد مسلمانان نداشته، و ندارد. چگونه بازهم جرأت برنشرافکار نادرست. وبی‌بنیان خوددارد، واین ورق پاره‌هاکی، و کجاء، ووسیله چه‌ایادی ناپاکی منتشر میشود؟

آیااینها رادرخانهٔ خودمینویسد؟ یادرزاویه‌کوچه‌ها. وخیابانها، وپارکها قلمفرسائی میکند؟ ویادرکوشکهای دربسته به تحریر اشتغال دارد. وپریان ازروزن دریچه‌ها نوشته‌ها را بیرون‌کشیده وبه‌این وآن میرسانند؟ آیا مغز محدودگرفتار تااین حد جرأت جسارت بمقدسات مذهبی رادارد؟ ویا درکمال آزادی، و اطمینان خاطر، وآرامش دل، در محیطی مناسب وخالی‌ازاغیار، زهرقلمی خودرا«کماکان» برقلب‌مقدس قرآن‌کریم، وحماةدین تزریق مینماید؟!

در داوری عجله نمی‌کنم، ونظری نمیدهم.

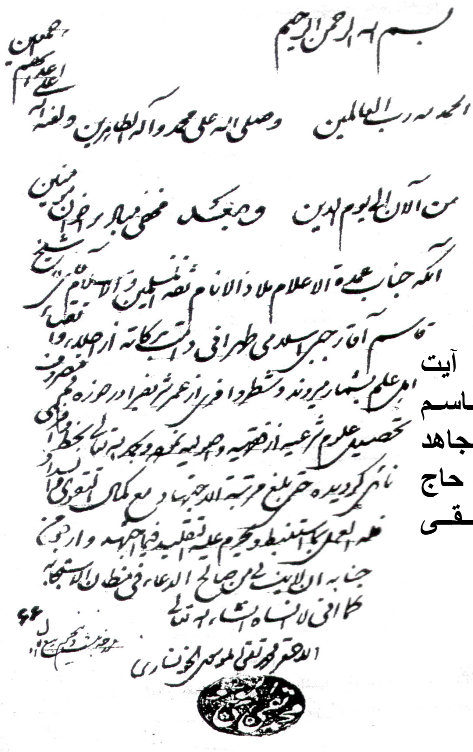
وقضاوت عاقلانه رابعهده‌ی خواننده‌ی روشنفکر زنده، ودیندار بی‌غرض وا میگذارم.

اکنون قلم را ازصفحهٔ‌کاغذ برمیدارم، ودر جمله‌ای بطورخلاصه میگویم:

این غرب زده‌ی تعلیم‌گرفته‌که برای وارونه نشاندادن تشیع، و مکتب تعلیمی قرآن‌کریم خودرا موظف نموده زمینه را از دینسازان دیروزتاریخ الگوبگیرد، وطرح‌ریزی‌کند، وحمله‌ی به‌مقدسات‌مذهبی راچون «کسرویها» و«مردوخها» ودیگرمخربین، آغازکرده است! باید بدانند،که‌آنها باهمهٔ قدرتی‌که بخرج‌داده، توفیقی برپیشبرد هدف‌مشئوم

خویش پیدا ننموده، و خیلی زود باشکست همیشگی مواجه شدند، درحالیکه ازنظر اطلاعات، و هنرنمائی، وپشت هم‌اندازی، بهیچ‌وجه با این غرب‌زده قابل مقایسه نبوده‌اند. وباکمال اطمینان می‌توانم بگویم: که این‌ره‌گم‌کرده‌ی تازه بدوران رسیده نیزکه عشری از اعشار توانائی ایشان را در تخریب وهدم مبانی اسلام وتشیع ندارد، مقطوعاً در این مبارزهٔ ناجوانمردانه ،گذشته از اینکه رسوا خواهد شد . توده‌ی مردم مسلمان بیدار برافکار نااستوارش نفرین می‌فرستند ، و بدون تردید میگویم :

هرکس، درهرشکل، وصورت، وقیافه، ولباس، ازاینگونه‌مخربین عقائد ؛ جانبداری‌کند ؛ مستقیماً با مکتب مقدس تشیع و اسلام عزیز مبارزه نموده؛ وفرداست‌که پرده ازچهرهٔ تاریك اسرار امروز برداشته شده، وخیانتها مکشوف گردیده، واشك حسرت ازدیدگانشان‌می‌ریزد.


بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین
من الآن الی یوم الدین وبعد فمخفی مبادا بر خاطر [illegible]
انکه جناب عمدة الاعلام ملاذ الانام ثقة الاسلام والمسلمین آقای شیخ
قاسم آقازاده اسلامی طهرانی دامت برکاته از جمله [illegible]
اهل علم بشمار میروند وشطری از عمر شریف را در حوزه علمیه قم مصروف
تحصیل علوم شرعیه از فقهیه واصولیه نموده وبحمد الله تعالی بحظ وافی
نائل گردیده حتی بلغ مرتبة الاجتهاد مع کمال التقوی والسداد
فله العمل بما استنبطه ویحرم علیه التقلید فیما اجتهد وارجو من
جنابه ان لا ینسانی من صالح الدعاء فی مظان الاستجابة
کما انی لا انساه ان شاء الله تعالی
الاحقر محمد تقی الموسوی الخوانساری

اجازه اجتهاد حضرت آیت الله **شهید** شیخ قاسم اسلامی(ره)از مرجع مجاهد حضرت آیت الله آقای حاج سید محمد تقی خوانساری(ره)